



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، اللهم كن لوليک الحجه بن الحسن صلواتک عليه و على آبائه فى هذه الساعه و فى كل الساعه ولياً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دليلاً و عينا حتى تسكنه ارضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

مقدمه بحث

ايام سوگواری سالار شهيدان وجود مقدس ابی عبد الله الحسين و روز اول ماه صفر را روز ورود اهل بیت ابی عبد الله (ع) به شام را روز حزن و ماتم اهل بیت (ع) را محضر نورانی صاحب این عزای بزرگ فرزند بزرگوارش امام عصر و همه بزرگان و مراجع علما رهبر فرزانه انقلاب و شما عزیزان حاضر در این جلسه درسی تسلیت عرض می‌کنم. امیدوارم خدای متعال عزاداری ها، خدمتگزاری های همه عزیزان را در مسیر احیای حرکت بالنده سید الشهداء و حماسه بزرگ حسینی انشاءالله قبول بفرماید. آماده می‌شویم از فضای نورانی اربعین حسینی استفاده کنیم و اربعین حسینی پرچمش به دست با برکت عقيله بنی هاشم است و عقيله بنی هاشم مظهر صبر و استقامت و عقل و درایت است.

خدمات بزرگ زینب کبری (س) به اسلام به تشیع هر چند منحصر به حضور ایشان در کربلائی معلی و سفر بزرگ ایشان به شام و بازگشت پیروزمندانه ایشان نیست و در خدمت بابای بزرگوارش امیر المؤمنین در خدمت سبط اکبر آقا امام مجتبی در خدمت مادر بزرگوارشان ام اییها خدمات ارزنده ای ارائه کردند چه در مدینه چه در کوفه اما حضورشان در کربلا و خدمت بزرگی که به قیام سید الشهداء انجام دادند خدمت منحصر به فردی است و حقاً درست گفته اند که زینب بعد از عاشورا با زینب قبل از عاشورا دو زینب اند، سید الشهداء آمده است برای ایجاد یک روح حماسی، یک روح مقاومت و استقامت و ایثار و فداکاری، و این روح حماسی اولین جلوه هایش را در شهدای روز عاشورا و در اسرای این حادثه بزرگ نشان داد. اگر روح حماسی ابوالفضل العباس سلام الله علیه اگر روح حماسی حر بن یزید ریاحی، اگر روح حماسی مسلم بن عوسجه و زهیر شکل نمی گرفت اگر حبیب بن مظاهر با آن روح حماسی نمی درخشید ما عاشورا را اینگونه عزیز و جاودانه نمی داشتیم. حقاً درست گفته اند که فرق سید الشهداء و بقیه اهل بیت در نهاد و نماد امامت نیست زیرا که اولنا محمد اوسطنا محمد و آخرنا محمد اگر فرقی وجود داشته باشد این فرق در نماد تاسوعای حسینی و حماسه ای است که روز عاشورا در روح بزرگ شهدای کربلا به برکت استقامت سید الشهداء به وجود آمد.

این حماسه در روح اسرای بزرگ روز عاشورا شکل گرفت و بالاترین حماسه را روح پرفتوح عقلیه بنی هاشم به وجود آورد، امیدوارم اقتدا کنیم در این حماسه بزرگ حسینی به شهدای روز عاشورا و به اسرای روز عاشورا.

امروز مملکت ما اسلام ما و تشیع ما به احیای روح حماسی سید الشهداء محتاج است. این روح حماسی را امام بزرگوار ما در این مملکت زنده کرد و رهبر فرزانه ما آن را استمرار بخشید. خدا را شاکریم که این حماسه پایدار است و کوتاه آمدن عده ای سرسپرده خائن و خیانت به آرمان حماسه استقامت فلسطین از این حماسه چیزی کم نخواهد کرد. ما مسئله اصلی مان ملتها بوده اند که ملتها را حماسه زینب و حماسه اربعین بیدار و زنده کرده، امیدوارم انشالله با این آگاهی و هوشیاری و این روح حماسی که سید الشهداء برای اسلام، برای شیعه بلکه برای همه ارباب ادیان و مذاهب توحیدی به ارمغان آورده شاهد به ثمر رسیدن نهایی این خون و ظهور پربرکت و با اقتدار فرزندش امام زمان باشیم.

دلم نمی آمد بدون یاد سید الشهداء آن هم در روز اول ماه صفر این جلسه درسی را آغاز کنم صلی الله علیک یا مولای یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا مولاتنا یا زینب بنت امیرالمومنین روحی و ارواح العالمین لقیامک یا مولای و لاستقامتک یا مولاتی یا زینب فدا.

از اینکه توفیق پیدا کردیم سال تحصیلی دیگری را آغاز کنیم خدا را شاکریم. و خدا را بر این نعمت که بتوانیم خدمتگزار سربازان و افسران بزرگ امام زمان (عج) در این حوزه مقدسه در این قم پر استقامت و پربصیرت قرار بگیریم و خداوند این نعمت را به ما عنایت کند خیلی خدا را شاکریم.

فاصله ای افتاد در درس و بحث ما این فاصله البته با فداکاری و ایثار عزیزان ما در حادثه مهم کرونا و استقامت و ایثاری که طلاب عزیز و اساتید ما نشان دادند و بار دیگر لباس رزم و خدمت به تن کردند و در جای جای کشور اسلامی ما خدمت گزار کادر درمانی و بیماران این حادثه بودند البته جبران شد. من بارها گفته ام حوزه هیچ گاه تعطیلی ندارد ممکن است درس و بحث رسمی حوزه وقفه پیدا کند اما تبلیغ اما خدمت کردن اما در کنار مردم بودن تعطیلی ندارد. الحمد لله خدا را شاکریم که مجدداً این مأموریت هم آغاز شد.

من در ابتدا ضمن اعتذار مجدد از وقفه درسی ما معمولاً عناوین بحثها را در طول سال طوری تنظیم می‌کنیم که درس تمام بشود در پایان سال و آغاز سال جدید اقلأً عنوان جدید درسی را آغاز کنیم. اما این حادثه سبب شد که بعضی از بحثهای ما ناتمام بماند و ادامه دادن عنوان بحثی ناتمام مقداری معونه دارد و ملال ممکن است ایجاد کند، من مجدداً اعتذار می‌کنم از آن طرف باید این عنوان تمام بشود و از این طرف با فاصله دارد ادامه پیدا می‌کند و ممکن است سبب یک مقدار سختی بیشتر برای عزیزان مان شود.

اما اینکه این بحث را ما در فضای مجازی تعقیب می‌کنیم و عزیزان در حوزه علمیه و در مدرسه فقهی امیرالمومنین امکانات لازم را برای ادامه مجازی این درس فراهم کردند ، همانطور که اطلاع دارید مدرس ما فیضیه است و هنوز هم مدرسه فیضیه باز نشده ، ما تصمیم داشتیم و داریم اگر انشاءً شرایط فراهم باشد ولو با تعدادی از دوستان به شکل حضوری و مابقی دوستان به شکل مجازی درس را ادامه بدهیم، اما خوب دیدیم تأخیر بیشتر از این جایز نیست و در فیضیه به خاطر بحث شرایط خاص رعایت پروتکلها و فاصله گذاری ها هنوز مدرس در اختیار ما قرار نگرفته، هر چند مدرس را عوض کردند از زیرزمین به مدرس جدیدی منتقل کردند ولی هنوز به طور کلی مدرسه‌های فیضیه فعال نیست.

البته استفاده از فضای مجازی برای عزیزان ما هم امتیاز مهم و بزرگی است که ما بتوانیم از این ظرفیت اساسی استفاده کنیم و استفاده از این ظرفیت محدود به تدریس هم نیست ، یاد می‌آید این جمله نورانی مقام معظم رهبری را که فرمودند من اگر جای طلاب بودم به جای تعقیبات کار در فضای مجازی را مبنا قرار می‌دادم، کار در فضای مجازی برکات خاص خودش را دارد و عزیزان با فرصت و فراغ بهتر و بیشتری هم مطالعه می‌کنند هم حاضرند مخصوصاً وقتی به اصطلاح به شکل آنلاین و زنده از فضای مجازی استفاده کنیم که الان ما حضور عزیزانمان را ملاحظه می‌کنیم سر صفحه دستگاه که حضور دارند در جلسه درس، هم برکات را دارد البته حضور در جلسه درس و

استفاده از جلسه علما و زیارت شما علماء الحمد لله متقی ، خدمتگزار دین باز هم برکات خاص خودش را دارد.

امیدوارم انشالله خدای متعال توفیق برقراری ولو تلفیقی حضور و استفاده از فضای مجازی را هر چه زودتر به ما بدهد و بتوانیم انشالله جمع کنیم بین مزایای استفاده از فضای مجازی آنلاین و استفاده از حضور آقایان و علما که بالاخره مستمع صاحب سخن را بر سر وجد و انشالله نشاط و حال خواهد آورد انشالله. مخصوصاً اگر مستمع از علمای پرکار و پرتلاشی باشد که ما در این چند سال از حضورشان اساتید بزرگوار مدرسه فقهی و مدیران گروههای علمی و بزرگان مدرسه بهره مند بودیم. امیدوارم انشالله خدای متعال این سال را سال خیر و برکت و عزت و سعادت اسلام و سال انشالله تعجیل هر چه بیشتر در ظهور آقا مولا و سرور همه ما قرار بدهد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

خوب همانطور که استحضار دارید جلسه درسی ما از ساعت نه صبح با دو عنوان اصول و فقه مثل سال گذشته برقرار است. آقایان دارند تلاش می کنند انشالله حداقل دو عنوان دیگر را هم اضافه کنند یک فقه العبادۀ و یک تفسیر را اگر توفیق پیدا کنیم با بهتر شدن شرایط انشالله این دو عنوان را قرار بود ما آماده کنیم و بحث تفسیر بخش زیادی از برنامه هایش نهایی شده بحث فقه العبادۀ ما که تعهد

داشتیم الخلل فی الصلاة حضرت امام رضوان الله تعالى علیه منضم به خلل حاج شیخ و فرمایشات دیگر اعلام انشاالله بررسی کنیم هم آماده است منتظریم شرایط مجازی و آموزشی با اجازه مدیران گروههای علمی و مدیر محترم مدرسه فقهی امیر المومنین فراهم بشود انشاالله کار ارائه بشود.

مرور بحث ؛ فرمایش شهید صدر (ره) : چرا بعد از عصیان نهی ، باز نهی باقی است

اما بحث اصول ما اگر خاطر عزیزان باشد رسید به بخش پایانی فرمایشات شهید آیت الله صدر رضوان الله تعالى علیه، بخش ابتدائی فرمایشات ایشان در ذیل فرمایشات آخوند و فرمایشات بقیه اعلام این بود که چرا ما بعد از عصیان نهی باز نهی را داریم. و قاعده اقتضا می کرد با عصیان نهی ساقط بشود چون آقایان مشهور یکی از مسقطات تکالیف را عصیان می دانند. این بخش را توضیح دادیم تفصیلاً، نظرات همه اعلام و بزرگان در پایان فرمایشات خود آقای صدر را رسیدگی کردیم، بررسی کردیم این بخش تمام شد،

این بخش را ایشان تحت عنوان الجبهه الثانيه در این تقریراتی که مرحوم آیت الله شاهرودی بحوث فی علم الاصول از ایشان ارائه کردند در الجبهه الثانيه این را رسیدگی کردند مسئله عدم سقوط نهی بواسطه العصیان و بقاء نهی بعد عصیان ، برخلاف امر که امر با عصیان ساقط می شد این را آقایان بررسی کردند ایشان هم نظر دادند.

دو نکته موجود در الجبهة الثالثة شهید صدر (ره)

اما ایشان یک نکته اضافه ای دارند که در جلسه پایانی آن درس خدمت آقایان عرض شد، تحت عنوان الجبهة الثالثة، در الجبهة الثالثة حضرت آیت الله صدر رضوان الله تعالی علیه دو مطلب را تعقیب می کنند. مطلب اول می خواهند با اساتید و اساتید اساتیدشان درگیر بشوند سر اینکه آقایان مطلب جهت ثالثه را با مطلب جهت ثانیه خلط کرده اند، مطلب جهت ثانیه چه بود؟ این بود که نهی با عصیان ساقط نمی شود. و علت عدم سقوط نهی را تحلیل کردیم گفتیم نهی انحلالی است، برخلاف امر که امر انحلالی نیست. ایشان اینجا می خواهند بگویند انحلالی بودن نهی و عدم انحلالیت امر مطلبی است که ما در الجبهة الثانیه رسیدگی کردیم و علت بقای نهی را بعد از عصیان نشان دادیم.

ولی در جهت ثالثه با این مطلب کار نداریم. می خواهیم فرض کنیم انحلالی در نهی اتفاق نمی افتد و نهی هم مثل امر انحلال ندارد که با عصیان باقی بماند به واسطه عدم انحلال، نه انحلال ندارد نهی، نهی هم مثل امر در آن انحلالی وجود ندارد. صلّ مثل لا تشرب الخمر است چطور صلّ امری است که انحلال در آن نیست، تکالیف متعددی در آن وجود ندارد و لذا با عصیان ساقط می شود. می خواهیم فرض کنیم نهی در لا تشرب الخمر مانند صلّ در آن انحلالی نیست، ولی می خواهیم بگوییم با فرض عدم انحلال باز در نهی یک خصوصیتی وجود دارد که با عصیان ساقط نمی شود. چرا؟

ایشان می‌فرماید این نکته را ما در جهت ثالثه می‌خواهیم بررسی کنیم ولی استادان ما متأسفانه به خاطر اینکه بین جهت ثالثه و جهت ثانیه تفکیک نکرده اند آمدند مطلب جهت ثالثه را در جهت ثانیه ارائه کردند و این اولین نزاع ایشان با اساتیدش است. که حالا این نزاع را شرح خواهیم داد ،

نکته دومی که شهید آیت الله صدر در این الجبهه الثالثه دارند تعقیب می‌کنند این است که یک نزاعی با حضرت امام دارند ولو اسم نمی‌برند، اما نزاعی با حضرت امام می‌خواهند طرح کنند تحت عنوان بعضی از محققین متأخر، که خواستند بگویند بعضی از محققین متأخر در واقع درگیر شدند با مشهور سر نکته ای که ایشان می‌گویند ،

لذا دو مطلب ایشان در جهت ثالثه دارند و ما ولو اینکه بحث مان در جهت ثانیه تمام شد گفتیم چون بحث را مشروح مطرح کردیم و ایشان هم در این بحث با فقه الخمینی رأساً و رسماً درگیر شدند و خواستند فرمایشات امام رضوان الله تعالی علیه را در این بحث نقد کنند ما این برای تکمیل این مسئله این تکه را انشاء الله بررسی بکنیم این دو نکته است

نکته اول شهید صدر (ره) در فارق بین جهة ثانیة و جهة ثالثه

اما نکته اول نکته اول که ایشان خیلی بر آن اصرار دارند و مانور می‌دهند این است که ما باید بدانیم در جهت ثانیه مسئله بحث سر تحقق انحلال در نهی بود ، در جهت ثالثه بحث این است بعد فراغ از

عدم انحلال خصوصیتی در نهی نشان بدهیم که حتی با فرض عدم انحلال باز در واقع بقای نهی بعد از عصیان مطرح باشد. و آن خصوصیت این است که ایشان مانور می‌دهند و اصرار دارند. آن خصوصیت این است که می‌خواهند بفرمایند :

ببینید ما می‌خواهیم بگوییم یک فرق عقلی بین امر و نهی وجود دارد، و آن فرق عقلی اقتضاء می‌کند ولو انحلالی در کار نباشد یعنی با تنزل از آن بحث جهت ثانیه ما به خاطر این فرق عقلی بگوییم امتثال نهی به ترک همه افراد. لذا تا تمام افراد نهی ترک نشوند امتثالی تحقق پیدا نکرده ، لذا یک تکلیف است نه تکالیف متعدده. اما این تکلیف ساقط نشده به جهت اینکه امتثال تحقق پیدا نکرده، چون امتثالش به این است که همه افرادش ترک بشوند.

و لذا توجه بفرمایید این نکته دقیقی است در فرمایش ایشان که اصرار دارند بر آن و می‌خواهند با این نکته اساتیدشان را نقد کنند این است که در جهت ثانیه اگر کسی قبول کرد که در نهی اصلاً انحلال تحقق پیدا کرده و ما تکالیف متعدد داریم که هیچی، دیگر فارق بین امر و نهی می‌شود تحقق انحلال در نهی و به وجود آمدن مثلاً صد تکلیف که عصیان تکلیف یک ربطی به بقاء تکلیف دو و سه و چهار ندارد این تحقق انحلال است که در جهت ثانیه رسیدگی شد،

در جهت ثالثه می‌خواهیم بگوییم اگر انحلالی هم نباشد و ما یک تکلیف داشته باشیم چه در امر چه در نهی، می‌خواهیم یک فارق درست کنیم در امر که این یک تکلیف امتثالش به یک شکل است در نهی این یک تکلیف انحلال نداریم امتثالش شکل دیگر است، و لذا به واسطه تفاوت در وادی امتثال است که نهی ساقط نمی‌شود. و لذا ایشان تعبیری دارند این تعبیر تعبیر دقیقی است می‌گویند این تفاوت است، بعد از همین جا عرض کردم درگیر می‌شوند با اساتیدشان مخصوصاً با مرحوم آقاضیا، که آقاضیا شما در طرح مسئله، مسئله را طرح کردید ولی جواب مسئله را به جای اینکه جهت ثانیه قرار بدهید آمدید مطلب جهت ثالثه را بردید در جهت ثانیه تحویل ما دادید و این غلط است. مطلب جهت ثانیه تحقق انحلال بود، مطلب جهت ثالثه با فرض عدم انحلال ما می‌خواهیم فارق را تحویل شما بدهیم لذا ایشان اعتراض دارد.

بعد می‌فرمایند حالا اگر کسی جهت ثانیه را از جهت ثالثه تفکیک کرد همین طور که ما الان تفکیک کردیم به فرمایش ایشان و عبارتش اشاره خواهم کرد. مختصراً و اگر با این تفکیک دیگر مثل بقیه آقایان دچار خلط نشد و مغالطه ای برایش شکل نگرفت باید ببینیم منشأ این تفکیک چیست، چرا ما با فرض عدم انحلال در امر یک در واقع طوری امتثال می‌کنیم که در واقع با عصیان امر ساقط می‌شود در نهی باید به گونه ای امتثال کنیم که با عصیان نهی ساقط نمی‌شود یک تکلیف است،

ایشان می‌گوید این فارق، عقل است، عقل فارق است، چرا عقل فارق بین امر و نهی است باز در توضیح این فارقت عقل که بحث بعدی شان با امام (ره) است می‌خواهند بگویند فارقت عقل باید به گونه ای تقریر بشود که اشکال امام به مشهور وارد نیاید و می‌خواهند بگویند اشکال ما وارد نیست، عقل فارق است، ولی فارقت عقل را تحلیل زیبایی می‌خواهند برای آن ارائه کنند حالا ملاحظه کنید بخشی از عبارت ایشان را اینجا.

الجهة الثالثة انه اذا فرضنا وحدة النهي و عدم انحلاليته يعني تنزل كنيم از جهت ثانيه فصار مفاد لا تشرب ثبوت حرمة واحدة، مفاد لا تشرب ثبوت حرمة واحدة است على حد امر بالطبيعة دیگر انحلال نداریم لذا فرق بین ثانی و ثالث معلوم باشد فصار مفاد لا تشرب ثبوت حرمة واحدة على حد الامر بالطبيعة ایشان ابتکارشان این است و مع ذلك سوف يبدوا لنا فرق بين الامر و النهي با فرض عدم انحلال باز یک فرقی بین امر و نهی برای ما ظاهر شده، آن فرقی که غیر از فرقی است که کنا بصده فی الجهة السابقة و هو الانحلال الى عدة التكاليف فانه و ان لم يكن فرق بينهما من حيث سقوط بالعصيان الا انه يبقى بينهما فرق في كيفية الامثال.

ما اگر فرض کردیم انحلالی وجود ندارد لذا عصیان ها یک طور است، اما چون در کیفیت امثال بین اینها فرق است این فرق سبب شده که در واقع ما در نهی قائل بشویم به بقاء تکلیف، در مصادیق بعدی، فان الامر چرا چون امر امتثال آن به اتیان فردی از افراد طبیعت است عصیان آن به این است

که همه افراد طبیعت ترک بشود اما نهی تحریم واحدی است که این تحریم واحد راه امتثال آن این است همه مصادیقش ترک بشوند. پس توجه بکنید این نکته اصلی اول ایشان این است فارق بین جهت ثانیه و جهت ثالثه.

بعد هم منشاء این فارق را می‌خواهند نشان بدهند که فارق از کجا در می‌آید بهذه لیست دلالة لفظیة، این فارق فارق لفظی نیست، بل من جهة حکم العقل فارق عقلی است، حالا در تبیین کیفیت حکم عقل توضیحاتی دارند بعد می‌خواهند مسیرشان را از امام (ره) جدا کنند بگویند امام (ره) حرف مشهور را غلط معنا کرده و لذا نقد کرده حرف مشهور را به خاطر اینکه در واقع به آن اصل حرف مشهور نرسیده، که عرض می‌کنم، بخش دوم فرمایش ایشان را

بعد اگر اینطور شد که ایشان می‌گویند که فرق بین جهت ثانیه و جهت ثالثه روشن باشد در جهت ثانیه مسئله، مسئله انحلال بود در جهت ثالثه مسئله تفاوت در کیفیت امتثال است با فرض عدم انحلال. ایشان می‌گویند اگر اینطور شد و بما ذکرناه من التمييز بين هذا الفارق و بين الفارق في الجهة السابقة اتضحت جملة من المغالطات في كلمات المحققين روشن می‌شود که مغالطات زیادی در کلمات محققین من اهمها ما وقع في تقريرات المحقق العراقي،

ایشان می‌خواهند بگویند جمله ای از اساتید من و اساتید اساتید من مغالطه کردند بین ثانی و ثالث ،
 مثلاً یکی از مهمترین آن فرمایش آقاضیا است چکار کرد آقاضیا من طرح مشکل ابتدائاً بما ذکرنا
 فی الجهة السابقة آقاضیا آمده طرح کرده چرا نهی با عصیان ساقط نمی‌شود من بقاء النهی بعد
 العصیان در حالیکه بینما لا یبقی الامر بعد العصیان همین سوال اصلی بحث ما که جهت ثانیه بود و
 جعل جوابها اما آقاضیا این را طرح کرده جواب را کرده جهت ثالثه در صورتیکه جواب در این سوال
 جهت ثانیه است نه جهت ثالثه، و جعل جوابها الکلام المشهور ای ربطها بالفارق العقلی فی کیفیته
 الامتثال الذی قلناه فی هذه الجهة، مع ان هذا المطلوب لا دخل له فی دفع تلك المشكلة و جوابها ما
 قلنا فی تلك الجهة من انحلالیه النهی و بدلیه الامر،

پس این اولین مطلب هنرمندانه ایشان است، ایشان می‌خواهند بگویند من با یک دقتی بیدو لی برای
 من یک فارق ظاهراً شده که توانستم ثالث را از ثانی جدا کنم و نشان بدهم بعضی از فرمایشات
 اساتید من مثل مرحوم آقاضیا که البته این فرمایش شان اگر درست بیاید به مرحوم آقای اصفهانی
 کمپانی هم می‌رسد که ما قبلاً بحث کردیم ، حتی به محقق نائینی رضوان الله علیهم،

از نظر ایشان فارق این است که آقایان نیامدند بین ثانی و ثالث فرق بگذارند، سوالی که در ثانی
 مطرح است و باید بحث را برگردانند به جهت ثانیه و مسئله انحلال و عدم انحلال را در فارق بین امر
 و نهی قرار بدهند آمدند ، جوابش را حکم عقلی در وادی امتثال دانستند ، که در وادی امتثال عقل

حکم کرده به اینکه کیفیت امتثال امر به اتیان فرد واحد است، کیفیت امتثال نهی به ترک جمیع افراد است. ایشان می‌گویند این غلط است خلط بین ثانیه و ثالثه است،

رد فرمایش شهید صدر (ره) در فارق بین جهة ثانية و ثالثة

اگر خاطر مبارکتان باشد ما این حرف ایشان را در سال قبل رد کردیم، گفتیم ببینید حضرت آقا اولاً خوب توجه کنید آقایان وقتی وارد بحث که من تفسیرش را گفتم مروری عرض می‌کنم، عرض کردم [بخاطر] فاصله [ایی که] افتاده ذهن شریف عزیزان را به بحث بکشانم، هدف اصلی ما در جهت ثالثه آن نزاعی است که با امام دارند عرض می‌کنم امروز یا انشاءً فردا در ادامه بحث ایشان.

ما آنجا گفتیم اولاً حضرت آقا ما در کلمات اعلام درست نمی‌دانیم که شما یک طرف را عقلی کنید یک طرف را عرفی کنید، شما در مسئله انحلال فارق را عرف دانستید در جهت ثانیه به قول خودتان، الان آمدید در کیفیت امتثال مسئله را عقلی کردید، شرح دادیم گفتیم راه ندارد یا مثل مرحوم آقای اصفهانی هر دو را عقلی کنید یا مثل مرحوم آقاضیا هر دو را عقلی کنید یا مثل مرحوم آقای خویی عرفی کنید، خود مرحوم آقای صدر عرف را اختیار کردند ما همانجا اعتراض کردیم، گفتیم این که شما اینجا آن را عرفی می‌کنید انحلال در نهی را و عدم انحلال در امر را، با اینکه شما بعداً دوباره

می‌آید یک چیز دیگر مطرح می‌کنید که پای عقل [را وسط می‌کشید] نمی‌فهمیم، که شرح دادیم
مطلب را،

و از همین جا نکته بعد را نتیجه گرفتیم، گفتیم اتفاقاً آقایانی که عقلی کردند نمی‌خواستند مسئله را
برگردانند به تعبیر ایشان کیفیت امتثال نه خیر، مسئله مسئله تحقق انحلال و عدم تحقق انحلال است.
منتها حاکم به انحلال چه کسی است؟ حاکم به انحلال تاره می‌تواند عرف باشد، تاره می‌تواند عقل
باشد.

لذا این تفسیری که ایشان برای فرمایش آقاضیا قائلند صواب نیست آقاضیا خواسته قائل بشود به
اینکه من در نهی انحلال دارم به حکم عقل، مرحوم آقای اصفهانی خواسته بگوید من در نهی انحلال
دارم به حکم عقل. خواستند استغراق را عقلی کنند بحث کردیم.

پس دعوا ندارند سر اینکه من یک جهت ثانیه دارم یک جهت ثالثه دارم با غض نظر از حد ثانیه، نه
خیر، لذا توجه بفرمایید این نکته را ما قبلاً بحث کردیم این نکته دعوای فقه‌الخمینی نیست این نکته
دفاع از نظریه نجف است در مقابل ضعف فرمایش شهید آیت الله صدر، و لذا خاطرتان باشد گفتیم در
بین نظراتی که ارائه شد برای حل مسئله در نواهی و فارق نهی از امر، ما نمره ای که به شهید صدر
دادیم متأسفانه از نمره دیگر آقایان اساتید اساتیدشان پایین تر بود به خاطر همین،

لذا توجه داشته باشند سروران عزیز من این بخش را که من قبلاً گفته بودم ولی چون عبارت را از شهید صدر نخوانده بودیم وعده داده بودیم در جهت ثالثه صریح عبارت ایشان را می خوانیم ، من خواندم ، بدانید این بخش ، [در] بخش اول ما این فرمایش ایشان [را] نمی فهمیم. یک بار ما با عرف کار کنیم یک بار با عقل کار کنیم یک بار این را برگردانیم به دلیل لفظی به قول ایشان و هذه الدلالة ليست دلالة اللفظية، عقلی کنیم یک بار لفظی بکنیم، تفکیک و بدتر از این این که به آقایان ، خلط دو مقام را نسبت بدهیم نه خیر آقا، اساتید و اساتید اساتید شما اصلاً در مقام این بودند که ریشه انحلال را نشان بدهند دعوا سر انحلال است. ما یک انحلالی داریم این انحلال عقلی است یا عرفی، سر جای خودش حالا با سهمی که مرحوم آقای بروجردی و حضرت امام داشتند و ما آنجا شرح دادیم. که آن سهم فقه الخميني و سهم قم این بحث است، خوب این بخش اول در فرمایش ایشان

نکته دوم فرمایش شهید صدر (ره)

اما بخش دوم که بحث اصلی ماست این است که حضرت آقای صدر بعد از اینکه این را یادآوری خلط بین دو مقام می کنند می خواهند بگویند اگر ما در جهت ثالثه بحث را عقلی دیدیم و حاکم را عقل دیدیم عقل را مشهور چطور تحلیل کرده ، این یک، امام چطور این فرمایش مشهور را غلط تفسیر کرده ، این دو، و نقد کنیم حرف امام را ، این سه، و دفاع کنیم از حرف مشهور ، این چهار ، این چهار تا مسئله را داریم،

ما چون خود این مسئله مهم است و اهمیت دارد این را انشاء الله بررسی می‌کنیم هر چند عرض کردم این مطلب دیگر به عنوان جهت ثالثه نیست اما خودش قابل بررسی است که ما اگر خواستیم انحلالی بشویم در نواهی و در امر انحلالی نشویم و خواستیم این انحلال را برگردانیم به حکم عقل، حکم عقل آنی است که امام (ره) فرموده بنا به نقد مشهور و بحث رجل همدانی و ابن سینا و نقد کرده امام (ره) و استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل (ره) نقد استادشان را وارد دانستند و پسندیدند و پذیرفتند ، یا نه نقد کلام مشهور و نقل کلام مشهور و نقد کلام مشهور و دفاع از کلام مشهور این نیست که شهید صدر می‌فرماید حالا با صرف نظر از اشکالی که به ایشان در تفکیک جهت ثالثه از ثانیه داشتیم ، اصل مطلب ایشان چون مهم است ، انشاء الله ملاحظه بفرمایید عبارات ایشان را در بحوث و فرمایشات مرحوم آیت الله شاهرودی رضوان الله تعالی علیه تا انشاء الله ادامه بدهیم بحث را به فضل و برکت پروردگار، من چند دقیقه از بحث فقه را گرفتم چون مقدمه بحث مشترک بین فقه و اصول بود آن توسلات و تذکرات را اعم دیدم ان شاء الله چند دقیقه به فقه بیردازیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين .



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

مرور بحث ؛ فرمایش شهید صدر (ره) ذیل بحث الجبهة الثالثة

بحث جلسه قبل ما در ارتباط با فرمایشات محقق بزرگوار شهید آیت الله صدر در ذیل بحث اصلی مان یعنی در الجبهة الثالثة بود، بعضی از اعزه خواهش کردند که سیر گذشته مطلب یک مقداری شفاف تر گفته بشود، البته من دیروز اعتذار کردم از دوستان عزیزم که روال درسی ما معمولاً این است که در سال این بحث یک بحث بسته بشود و ما برای آغاز بحث بعدی مان محتاج مطالب سابق اینطور نباشیم که سبب خستگی و ملال بعضی عزیزانی بشود که امسال ملحق شدند به ما، منتها بالاخره بخاطر حادثه کرونا و تعطیلی نابهنگام درس ، این مطلب ناقص مانده و چاره ای نیست باید این مطلب را کامل کنیم.

محور بحث الجبهة الثالثة و هدف از طرح آن توسط شهید صدر (ره)

از آن طرف هم جهت ثالثه محور بحثش همانطور که جلسه قبل عرض کردم بحث درباره یک قرینه و حکم عقلی است ، که آیا عقل بین امر و نهی در کیفیت امتثال تفاوتی قائل هست یا قائل نیست ، و هدف شهید آیت الله صدر از طرح این مسئله عمدتاً پاسخ به اشکالی است که به تعبیر ایشان بعضی محققین متأخر حیث أنّ المحققين المتأخرين انكروا ذلك در عبارتشان دارند ناظر به فرمایش حضرت امام است ، به احتمال بسیار قوی و ایشان می خواهند اشکالی که امام (ره) درباره این حکم عقلی به مشهور گرفتند پاسخ بدهند، هدف اصلی در این بحث در جبهة الثالثة این است.

لذا تقریباً یک بحث مستقلی تلقی می شود به این جهت، منتها از آنجا که ایشان در صدر عبارتشان در الجبهة الثالثة می خواهند یک مغالطه ای را به بعضی از اساتید خودشان و اساتید اساتیدشان نسبت بدهند که اینها در ذیل الجبهة الثانية آمدند مسئله الجبهة الثالثة را مطرح کردند و حال آنکه در الجبهة الثانية مسئله مسئله انحلال بوده، اما در الجبهة الثالثة مسئله مسئله حکم عقل است در کیفیت امتثال ، نه مسئله انحلال و خواندیم عبارت ایشان را در جلسه قبل .

به واسطه این نکته اول ما ناگزیر شدیم یک اشاره کنیم به سابقه بحث ، تا این اشکالی که شهید آیت الله صدر می خواهند به محققین از حکمای خودشان مثل مرحوم آقازیا در واقع ایراد بگیرند، که

فرمودند در کلمات محققین و من اهمها ما وقع فی تقریرات المحقق العراقي قدس سره این را توضیح بدهیم.

آقایان خواهش کردند این جهت مطلب را که در واقع ادامه بحث الجبهه الثانيه تلقی می شود در عبارات آقای صدر یک مقدار بیشتر توضیح بدهیم. من هم قصد نداشتم به خاطر اینکه می خواستم طولانی نشود و البته این کاری که دوستان مدرسه واحد نشر آثار انجام دادند یعنی این اصول فقهی که الان به عنوان تقریرات درس خارج جلد هجدهم را که من نگاه کردم دیدم انصافاً مطالب هم کامل است یعنی اگر دوستان این مطلبی را که اینجا کامل آقایان وارد کردند و تحلیل خیلی منظمی انجام شده با جمع بندی ملاحظه کنند ما نیاز نداریم به اینکه خیلی برگردیم و این مطالب را بگوییم.

بنابراین من خواهش دارم از آقایان سریعاً اینها را چاپ کنند در اختیار دوستان قرار بگیرد حالا چاپ محدود است و اگر این چاپ مفصل را اگر انشاء الله در اختیار آقایان قرار بدهند دیگر ما از این محذورات بیرون می آییم که اگر خواستیم مطلبی را از گذشته بگوییم دیگر نیاز نباشد که این مطلب را ما خیلی برگردانیم و تفصیلاً ارائه کنیم.

دیشب آقایان به من گفتند این مطالب گذشته در اختیار همه نیست من دیدم اینها قشنگ آماده شده چاپ هم شده باید تکثیر بشود، چاپ انبوهی اتفاق بیافتد و تحویل آقایان بدهند، چون انصافاً دیدم

مطالب خیلی عالی است برخلاف سالهای گذشته که ما این مشکل را داشتیم، الان آقایان این هجده جلد اصولی را که به عنوان تقریرات آماده کردند مشکل را حل می‌کند، لذا بنده تا آقایان این کار را بکنند مختصر توضیحی درباره آن مطلب می‌دهم اجابه به فرمایش بسیاری از اعزه که دیشب به من گفتند عده ای آمدند و می‌خواهند استفاده کنند. و با توجه به عبارت شهید که کانّ جهت ثالثه را در آن بخش اول مرتبط کردند با جهت ثانیه من یک توضیح مختصری خدمت عزیزانم ارائه کنم که بهتر واضح بشود.

بررسی دلالت نهی بر مره، تکرار، دوام

ببینید عزیزان ما بحثمان در نواهی است. در نواهی یک بحثی آقایان مطرح می‌کنند تحت عنوان دلالت یا عدم دلالت نهی بر تکرار و دوام. خوب آقای آخوند بیان فرموده که از جهت لفظی ما دالی نداریم که دوام و تکرار را در نهی برساند. کما اینکه از جهت لفظی دالی وجود ندارد در امر که دوام و تکرار را برساند، این مطلب اول،

بعد فرمودند اما یک فرقی بین امر و نهی از جهت عقلی وجود دارد. از جهت عقلی در امر ما حکم عقل داریم که طبیعت حجت به وجود فرد است، لذا از جهت عقلی کانّ عقل می‌فرماید که امر دال بر مره است و امثال امر به یک فرد کافی است یک دفعه یا یک فرد در جای خودش بحث شده، یک

بار که این امر امتثال بشود و طبیعت موجود بشود به وجود فرد ، امتثال محقق است و مشکلی ما نداریم.

اما عقل حکم کرده (این مطلب از مرحوم آخوند شروع شده)، عقل حکم می‌کند که عدم طبیعت به انعدام جمیع افرادش است. و لذا برای امتثال نهی عقل به ما می‌گوید باید همه افراد را ترک بکنیم تا خلاصه نهی امتثال بشود. این مطلب اولی بوده که از قبل بحث شد. پس ما دال لفظی نه در امر داریم نه در نهی. اما در امر و نهی فارقت حکم عقل است ، به تعبیر مرحوم آخوند که عقل از باب اینکه طبیعت وقتی می‌خواهد به وجود بیاید با فرد به وجود می‌آید، وقتی مولا حکم به اکرم العلماء می‌کند، شما یک دفعه اکرام را انجام بدهید، عده ای از علماء را یک دفعه اکرام کنید امتثال کردید ، عقل حکم می‌کند اینطوری، یا مثلاً صلّ یک نماز بخوانید محقق می‌شود.

اما در باب نهی اینطوری نیست، در باب نهی ما در واقع حکم عقلی داریم که این حکم عقل می‌گوید وقتی شما می‌خواهید امتثال کنید نهی را باید طبیعت معدوم بشود. این یک نکته،

در ذیل این نکته یک بحثی مطرح می‌شود که حالا امتثال امر و نهی درست است همینطور است که آقای آخوند فرموده و آن این که عقل در وادی امتثال بین امر و نهی یک فارقی قائل است که آن

وجود طبیعت است این عدم طبیعت است ، وجود طبیعت به فرد محقق است اما عدم طبیعت محقق نمی‌شود الا به ترک و عدم همه افراد،

آیا عصیان امر و نهی سبب ساقط شدن آنها می‌شود

منتها در ذیل این مطلب اول این مطلب مطرح شده که حالا اگر عصیانی اتفاق افتاد اگر یک کسی امر را عصیان کرد و امتثال نکرد. خوب باز مشهور اینجا گفتند امر با عصیان ساقط می‌شود. بعد در نهی با مشکل مواجه شدند ، دیدند نهی اینطوری نیست وقتی نهی ای اتفاق می‌افتد لا تشرب الخمری از مولا صادر می‌شود ، اگر کسی مرتکب شرب خمر شد، شرب خمری اتفاق افتاد، عصیان محقق شد در نهی، خوب آیا نهی ساقط می‌شود با عصیان ؟ و اگر نهی بخواهد با عصیان ساقط بشود معنایش این است که دیگر شرب دوم وسوم و چهارم معصیت نیست و عقاب ندارد، چون نهی ساقط شده ، تکلیف ساقط شده ، یک چنین مشکلی به وجود می‌آید .

پس بحث اول در امتثال امر و نهی بود، از منظر حکم عقل، بحث دوم در عصیان امر و نهی بود که عصیان امر ، امر را ساقط می‌کند ، عصیان نهی آیا نهی را ساقط می‌کند یا نمی‌کند. در اینجا باز یک بحث بسیار مفصلی صورت گرفت که عرض کردم در اینجا مفصل آقایان همه مطالب را آوردند و

تقریر کردند مفصل هم هست ملاحظه می کنید ، من خواهش می کنم آقایان در اختیارتان قرار بدهند چاپ کنند دیگر ما مجبور نباشیم کل بحثهای گذشته را بگوییم.

فرمایش مرحوم آخوند : اموری که موجب سقوط تکلیف می شوند

اینجا یک بحثی مطرح شد تکلیف با چه چیزی ساقط می شود؟ آخوند بحث مفصلی مطرح کرد که تکلیف یا با اطاعت ساقط می شود یا با عصیان ساقط می شود یا با فوت موضوعش، برای اینکه یک تکلیفی ساقط بشود یا باید اطاعتش کنید، وقتی اطاعتش کردید و ملاک را تحصیل کردید تکلیف ساقط است، یا باید عصیان کنید، بحث که مرحوم آخوند گفته اگر معصیت کردید تکلیف ساقط است یا نه مثلاً نماز میتی بوده جنازه را سیل می برد، زلزله ای واقع می شود جنازه را زمین می بلعد، وقتی جنازه از دست می رود موضوع فوت می شود تکلیف ساقط می شود، تقریباً مرحوم آخوند با این سه مسقط کار می کند. اطاعت ، عصیان ، فوت موضوع تکلیف.

اینجا این بحث مطرح شد چه طوری می شود در اطاعت ما اینطوری فتوا می دهیم، در عصیان اینطوری فتوا می دهیم، آیا می شود بین اطاعت و عصیان فرق گذاشت؟ در نواهی بحثی مطرح می شود و سوال مهم این است چطور ما با عصیان نهی، نهی را از دست نمی دهیم ولی با عصیان امر، امر را از دست می دهیم و تکلیف ساقط می شود در امر،

فرق بین اوامر و نواهی در ساقط شدن

اینجا یک بحث مفصلی مطرح می‌شود تحت این عنوان که فرقی هست بین اوامر و نواهی و آن اینکه اوامر انحلالی نیستند نواهی انحلالی اند، این که دیروز در عبارت شهید را خواندیم ، ما در امر ثانی دنبال مسئله انحلال بودیم مطلب این است. انحلالی شدن نواهی به چه معنا است ؟ به این معنا است که کانّ نواهی مثل عام استغراقی است، عام استغراقی می‌دانید مثل اکرم العلماء، اکرم العلماء که عام استغراقی است معنایش این است که هر فردی اطاعت و عصیان مستقل خاص خودش را دارد.

شما اگر هزار تا عالم با عام استغراقی اکرامش را تکلیف کردید ، معنایش این است : اطاعت و عصیان زید مستقل از اطاعت و عصیان عمر است. اطاعت و عصیان عمر مستقل از اطاعت و عصیان بکر است. اگر کسی آمد و اکرام کرد زید را ولی اکرام نکرد عمر را، نسبت به عمر عصیان کرده و معاقب است. لذا اگر یک جایی عام استغراقی محرز شد آن موقع ما انحلال داریم تکالیف متعدد را که اطاعت و عصیان های مستقل متعددی دارند.

در مقابل این عام استغراقی مثلاً بحث بدلیت است ، عام یا اطلاق فرق نمی‌کند با بحثهای مفصلی که سر جای خودش داریم که در اطلاق می‌شود استغراق بدلیت گفت یا نه فرضاً فعلاً کار نداریم. اگر بدلیت مطرح شد دیگر نه، بدلیت یعنی اینکه صرف الوجود است، اگر صرف الوجودی شد، آن موقع

بله یک اطاعت است با یک عصیان. اگر استغراقی شد اطاعت‌های متعدد و عصیان‌های متعدد است. پس اینجا یک بحث مفصلی تحت عنوان اینکه اوامر نوعاً بدلیت دارند، نواهی نوعاً استغراقی و انحلالی اند، مطرح می‌شود.

ریشه انحلال و فارق بین اوامر و نواهی عقل است یا عرف ؟

خوب اگر اینطوری بشود آن موقع در ذیل این مطلب مفصل سال گذشته بحث کردیم که ریشه این انحلال در نواهی به کجا بر می‌گردد. آیا عقل قرینه ای دارد به این که فرق بگذارد بین امر و نهی در اینکه اوامر بدلی اند، نواهی استغراقی اند، انحلالی اند ؟ یا نه عرف است که می‌آید می‌گوید اوامر اینطورند، نواهی اینطورند. اگر عقل آمد چنین حکمی صادر کند که فرق است بین امر و نهی در بدلیت و استقراء ، خوب خیلی خوب است. آن موقع ما جواب آن مسئله را می‌دهیم می‌گوییم: به واسطه قرینه عقلی اینطوری شده مسئله، که در واقع انحلالیتی در نواهی اتفاق افتاده با قرینه عقلی و با این قرینه عقلی است که ما حکم می‌کنیم بعد از عصیان نهی در یک فرد باز نهی باقی است ، و با این قرینه عقلی است که حکم می‌کنیم بعد از عصیان امر در این فرد دیگر امری وجود ندارد چون بدلیت دارد.

در ارتباط با تقریر این حکم عقلی باز عبارات و بیانات مختلفی مطرح شد، بیانات محقق اصفهانی، بیانات مرحوم آقا ضیاء، بیانات خود آخوند بیان محقق خویی، بیان محقق نائینی و بیان شهید بزرگوار آیت الله صدر که بعضی ها عقلی بودند، بعضی ها عرفی بودند، بعضی ها یک تفصیلات بین العقل و العرف قائل می شدند اینطوری، ما آنجا بحث کردیم مفصل این مفاد آن الجهة الثانية است به اصطلاح که مسئله انحلال و مسئله عدم انحلال عقلاً یا عرفاً با تفصیلاتش، آن بحث ما بوده آنجا.

و آنجا گفتیم که اگر مسئله را دادیم دست عرف (که ما هو الحق و ما اختیارمان این بود) آن موقع وقتی ما لسان دلیل را دادیم دست عرف، تحلیلش کردیم آن موقع عقل در وادی امتثال کار خودش را می کند، می گوید این دلیلی که من اینطوری از شارع به دستم رسید امتثالش اینطور است، عصیانش اینطور است. بله در وادی امتثال حاکم عقل است چه در اطاعت چه در عصیان. در وادی تحلیل و فهم لسان دلیل، ما باز باید با عرف کار کنیم که شرح دادیم مفصلاً و گفتیم علی ای حال تفصیل بین امر و نهی غلط است. کما اینکه تفصیل بین اطاعت و عصیان غلط است، نمی شود یکی را عقلی کرد یکی را عرفی کرد. نمی شود در یکی حاکم را عرف دید، در یکی حاکم را عقل دید، که عرض کردم مفصل این مفاد بحثهای سال قبل ماست. آنجا هم فرمایشات محققین از علمای نجف را و هم بیانات مفصل شهید آیت الله صدر و هم نقد و ایرادی که ما به بیانات ایشان داشتیم بیان کردیم. این مفاد بحث جهت ثانیه بوده.

الجهة الثالثة و اشكال شهيد صدر(ره) به امام (ره) و برخی از بزرگان

در جهت ثالثه که امسال شروع کردیم و پایان جلسه آخر ما وعده کردیم این مطلب را از آقای صدر رسیدگی کنیم ، عمدتاً به خاطر اینکه ایشان خواسته متعرض فرمایش امام (ره) بشود که عرض کردم. در این مسئله جهت ثالثه که الان ورود کردیم از دیروز گفتیم شروع کنیم حالا یک توضیحی دادیم و یک وقفه ای ایجاد کردیم، مرحوم آقای صدر (ره) آمدند در جهت ثالثه حکم عقل را در کیفیت امتثال جدای از مسئله انحلال تلقی فرمودند. و به واسطه جدا کردن حکم عقل در وادی امتثال به بزرگان از محققینی که این حکم را بردند در المسئلة الثانية اعتراض کردند که مغالطه کردیم، خواندیم عبارتشان را،

ایشان تعبیرشان این بود و بما ذکرنا من التميز بين هذا الفارق و بين الفارق في الجهة السابقة، در جهت سابقه بحث انحلال بود، در اینجا بحث در حکم عقل است در کیفیت امتثال، اتضحت جملة من المغالطات واضح می شود جمله ای از مغالطاتی که در کلام علماء است مثلاً محقق عراقی که ایشان آمده گفته من اهمها ما وقع في تقارير محقق العراقي من طرح المشكلة ابتداءً مشکل چه چیزی بود مشکل همین است که الان توضیح دادم که چطور بعد از عصیان نهی ، نهی باقی است اما بعد عصیان امر، امر باقی نیست ، مشکل را ایشان گفته ، من طرح المشكلة ابتداءً بما ذكرناه في الجهة السابقة من بقاء النهی بعد العصیان بین ما لا یبقی الامر بعد العصیان آقای عراقی اشکال را بیان کرده و جعل

جوابها اما جوابش را آمده با این مطلب مطرح کرده که عقل می گوید کیفیت امتثال امر و کیفیت امتثال نهی با هم فرق دارند. و جعل جوابها کلام المشهور ای ربطها بالفارق العقلي فی کیفیت الامتثال الذی قلنا فی هذه الجهة، شهید صدر اعتراضش این است، می گوید این جواب ربطی ندارد به آن بحث، آن بحث مسئله انحلال بوده، جواب شما در مرحله ثالثة در کیفیت امتثال چه ربطی دارد به بحث انحلال،

جواب اشکال شهید صدر(ره) به امام (ره) و برخی از بزرگان

ما جواب دادیم، گفتیم حضرت آقا! چون آقایان قائلند که ما با عقل می خواهیم انحلال را تحلیل کنیم، اگر مثل محقق عراقی آمدند و با یک حکم عقلی مسئله انحلال را تحلیل کنند شما اشکالتان به اینها وارد نیست. اینها مستحضرند ما دعوای مان سر انحلال است، اما خواستند این حکم عقلی را قرینه انحلال قرار بدهند. چون پیش ایشان تفکیک بین عصیان و اطاعت، امکان ندارد. نمی شود ما حیث اطاعت را از حیث عصیان جدا کنیم غلط است. این مطالب را سال گذشته توضیح دادیم الان دوباره یادآوری کردیم چون در عبارت ایشان هست و دفاع کردیم از آقای عراقی، که این اشکال شما (شهید صدر) به ایشان وارد نیست اتفاقاً اشکال به شما (شهید صدر) وارد است که می آید کیفیت اطاعت را از کیفیت عصیان جدا می کنید، نه، کیفیت اطاعت و کیفیت عصیان را نمی شود از هم جدا کرد، کما اینکه مسئله عقل و عرف را نمی شود از هم جدا کرد.

شما در مرحله قبلی در کیفیت انحلال ، عرفی شدید اما در کیفیت اطاعت دارید بحث عقلی مطرح می کنید. اگر مرحله قبلی را شما دادید دست عرف ، به اشکال ندارد ، اطاعت و عصیان می شود حکم عقل در وادی امتثال، بر اساس ما هو المستفاد من الدلیل عرفاً که عرض کردم اینها را شرح دادیم این اشکال دیروز ما بود به ایشان به خاطر عبارتشان.

و اگر گفتید نه خود انحلال را ما می دهیم دست عقل، کما اینکه بعضی آقایان اینطوری می گویند و با عقل انحلال را تحلیل می کنند امتثالاً و عصیاناً مشکل حل می شود. ممکن است ما حرفشان را قبول نکنیم اما نمی توانیم این مغالطه را به اینها نسبت بدهیم.

بنابراین خلاصه این مقدمه این مطلب بود که ایشان اعتراضشان این است چرا آقای عراقی چرا شما مشکله را مطرح می کنید اما جواب مشکله ای را که در جهت ثانیه مطرح است، می آید با جهت ثالثه جواب می دهید مع ان هذا المطلب لا دخل له فی دفع تلك المشکله و جوابها هو ما هنا فی تلك الجهة من انحلالیه النهی و بدلیه الامر که عرض کردم اول مطلب،

ایشان می گوید جواب آن مسئله این است که نواهی استغراقی است یعنی انحلالی اند، اوامر بدلی اند یعنی منحل نمی شوند به تکالیف متعدده مستقله، شبیه آنچه که مثال زدم ابتدا مثل عام استغراقی و عام

بدلی، عام بدلی آنجایی بود که شما یک در واقع موضوع بیشتر نداشتید عام استغراقی آنجا بود که موضوعات مستقله با اطاعتها و عصیانهای مستقل دارید،

حالا در عامها تکلیف معلوم است در العلماء دال لفظی داریم بر استقراق مثلاً، گاهی وقتها دال لفظی داریم بر بدلیت، اکرم ای عالم، آنجا معلوم است. جاهایی که معلوم نیست در بحث فارق بین امر و نهی این بود که در جهت ثانیه بحث کردیم. پس این تمام بحث ما در جهت ثانیه و توضیح عبارت مرحوم آیت الله صدر در اشکال به بزرگان از نجف که مغالطه را نسبت دادند و دفاعی که ما هم سال گذشته در عبارات ثانیه هم امسال در صدر عبارت جهت ثالثه از آقایان کردیم. شرحش و بسطش و تفصیلش به این نوشته های تقریرات سال قبل بر می گردد. من هم خواهش دارم عمداً می گویم از آقایان مطالبه کنید الحمد لله هجده جلد اینها تقریرات را آماده کردند خیلی خوب مرتب و منظم همه را نوشتند با آدرس، و به نظر من این مقدار مرور از مطالب گذشته را آقایان از ما بپذیرند اجازه بدهند وارد بحث جدیدمان بشویم که خود جهت ثالثه بحثی دارد که شهید آیت الله صدر خواسته این اشکال امام را جواب بدهد.

اشکال حضرت امام (ره) که ریشه آن در کلام مرحوم آخوند است

اشکال چیست ؟ اشکال این است که باز با این توضیحی که الان دادم خدمت آقایان ریشه اش از مرحوم آخوند است. آیا ما می توانیم بگوییم یک حکم عقلی داریم که این عقل کیفیت امثال امر را از کیفیت امثال نهی جدا می کند، مرحوم آخوند اولش این حرف را زده، گفته در کیفیت امثال امر عقل می گوید این است که طبیعت توجّد بوجود فرد در کیفیت امثال نهی عقل می گوید طبیعت تنعدم بانعدام جمیع الافراد اینطوری، این حرف مرحوم آخوند است در کفایه، همانطور که اولش عرض کردم دال لفظی وجود ندارد، نه در امر نه در نهی ، اما یک حکم عقلی داریم بر اساس این حکم عقلی یعنی که عقل بیاید اینطوری بحث کند، آن موقع نتیجه گرفته که کیفیت امثال امر اینطور است که شما با فرد امثال می کنید کیفیت امثال نهی این است باید همه افراد را طرد کنید.

رد این حکم عقلی توسط امام (ره) و دفاع شهید صدر (ره) از حکم عقلی

خوب حالا آقای صدر می خواهد از این حکم عقلی دفاع کند، بگوید بله این حکم عقلی درست است ما چنین حکم عقلی داریم. در مقابل ایشان امام (ره) است که خواسته بگوید چنین حکم عقلی وجود ندارد. حالا ببینیم ورود آقای صدر در دفاع این است، در صدر عبارتشان فرمودند که الا انه یبقی در این جهت ثالثه اینطوری گفتند ما حتی اگر انحلالی نداشته باشیم یعنی در امر یک تکلیف بیشتر نداشته باشیم در نهی هم یک تکلیف، انحلال نداریم ، اما یبقی بینهما فرق فی کیفیت الامثال فان الامر امثال می شود به اتیان فرد من افراد الطبیعة، و لا یكون عصیانه الا بأن یترکه تمام افرادها،

عصیانش به ترک تمام افراد است امتثالش به انجام یک فرد است اما النهی فتحریم الواحد نهی یک تحریم حتی اگر باشد می‌خواهند اصرار کنند با قطع نظر از مسئله انحلال اگر یک تکلیف هم امتثالش به اجتناب تمام افراد طبیعه است و لا یکفی اجتناب بعض افرادها و هذه لیست دلالة لفظیه بل من جهة حکم العقل چه چیزی است حکم عقل به اینکه طبیعت واحده، این کلمه مفهوماً توضیح نمی‌دهم تا بعد، کلمه مفهوماً که ایشان آورده برای پاسخ به امام (ره) آورده عرض می‌کنیم، خواسته دفاعی از حرف مشهور کند با این کلمه مفهوماً که عرض می‌کنم، فعلاً در فضای حرف مرحوم آخوند هستیم طبیعه واحده لا تنعدم الا بانعدام تمام افرادها، و لكنها توجد بوجود فرد واحد و المطلوب فی طرف الامر هو الایجاد فیکون بواحد، بینما المطلوب فی طرف النهی الاعدام فلا یکون الا بانعدام جمیع می‌خواهد بگوید یک حکم عقلی داریم ربطی به دلالت لفظی ندارد، همان حرف مرحوم آخوند ولی حکم عقلی کیفیت امتثال را جدا کرده، و در ذیل بعد از اینکه آن دعوا را با آقاضیا می‌کنند می‌گویند و ای ما کان فالبحث هنا عن الفارق المذكور بین کیفیه الامتثال الامر و کیفیه امتثال النهی و انه هل صحیح ما ذکر من حکم العقل فی کیفیه وجود الطبیعة و عدمها آیا آن حکم عقلی درست است در کیفیت وجود طبیعت و عدمش، حالا در پایین می‌گویند کلمه مفهوماً را دیگر نمی‌گویند، چون مرحوم آخوند نگفته ایشان اضافه کرده بعداً عرض می‌کنم متأسفانه این مفهوماً غلط می‌کند کار مرحوم آخوند را هم خراب می‌کند می‌رسیم به عبارت ایشان، ذیل عبارت مشهور می‌گویند که بالا کلمه مفهوماً را

آوردند که مختار خودشان است. عرض می‌کنم انشاء الله در ادامه هل صحيح ما ذكر من حكم العقل في كيفية الوجود الطبيعه و عدمها، چرا این درست است یا نه؟ حيث ان المحققين المتأخرين که امام (ره) منظور است انکروا ذلك، خواستند بگویند محققین گفتند این غلط است، ایشان می‌گویند ما حققنا هذا المشكله مفصلاً في بحث مرة و التكرار، و اثبتنا صحة ما ذهب اليه المشهور في حل المشكله ما اعتقداً ما این است که حرف مشهور درست است و اشکال امام (ره) وارد نیست،

ملخص الكلام

ملخص ما قلنا هنا که اصل بحث ما خواهد شد انشاء الله. پس خلاصه می‌کنم مطالبی که در توضیح و تکمیل عبارت دیروز گفتیم. در الجبهه الثالثه شهيد آيت الله صدر اولاً اصرار دارند که کیفیت امتثال ربطی به بحث انحلال ندارد، بحث انحلال پاسخ خواست خودش را دارد کیفیت امتثال حکم عقلی است که با انحلال بی ارتباط است و خواستند اینجا اشکال کنند، ما این را قبول نکردیم در اصل بحث جهت ثانیه، حالا با قطع نظر از این مطلب می‌خواهند از خود این حکم عقلی در کیفیت امتثال که کلام محقق خراسانی است دفاع کنند،

در مقابل امام (ره) از مرحوم آخوند در مقابل امام دفاع کنند و بگویند حق با مرحوم آخوند و آقایانی است که کیفیت امتثال را عقلاً متفاوت می‌دانند، دفاعی می‌خواهند بکنند از این مطلب که انشاء الله ما

فرمایش مرحوم آخوند را و اشکال امام را با تقریر ایشان توضیح می‌دهیم اول فرمایشات ایشان را توضیح می‌دهیم، بعد دفاع ایشان را هم توضیح می‌دهیم، بعد بررسی می‌کنیم ببینیم آیا این دفاع در جای خودش است یا متأسفانه فرمایش ایشان سبب شده که حرف خود مشهور هم خراب بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

مرور بحث ؛ فرمایش شهید صدر (ره) در الجبهة الثالثة

بحث ما در ارتباط با فرمایش شهید آیت الله صدر بود. عرض کردیم ایشان در الجبهة الثالثة در ذیل مسئله چون ادعایشان در الجبهة الثالثة این بود که ما یک حکم عقل داریم در وادی امتثال که این حکم عقل در وادی امتثال ، کیفیت امتثال نهی را تبیین می کند ، و حتی اگر انحلالی وجود نداشته باشد و ما در نواهی یک حکم بیشتر نداشته باشیم مانند اوامر که یک حکم دارند و انحلالی نیستند ، اما با این حکم عقل در کیفیت امتثال می توانیم قائل به بقاء نهی و استمرار نهی و تکرار بشویم و با فعل منهی در بار دوم و سوم ، باز مسئله عصیان را محکم کنیم. مدعا این است.

خوب این حکم عقلی مورد استدلال مشهور است و این استدلال عرض کردم از زبان مرحوم آخوند از زمان مرحوم آخوند تقریباً به شکل مفصلی در کفایه مطرح شده، مرحوم آیت الله صدر ابتدا فرمایش مشهور را بیان می کنند بعد هم نقد امام (ره) را به این فرمایش تبیین می کنند و بعد هم می خواهند فرمایش امام را نقد کنند و از کلام مشهور دفاع کنند و این سه در واقع مرحله در ذیل الجهة الثالثة آمده هم تبیین کلام مشهور هم نقد امام به مشهور هم دفاعی که ایشان می خواهند از کلام مشهور داشته باشند.

نقل کلام مشهور توسط شهید صدر (ره)

ابتدا خلاصه مطلب را از بیان مشهور بیان می کنند، می فرمایند که خلاصه ما حکمی داریم از عقل که عقل می گوید ما در اوامر مطلوب مان وجود طبیعی است و طبیعی وجودش به وجود فرد است، کما اینکه حکمی داریم از عقل که در نواهی ، مطلوب ، عدم طبیعی است و عدم طبیعی به عدم همه افرادش است ، این مدعای مرحوم آخوند است و مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه در این عبارات بحوثشان در جلد سه در ذیل جهت ثلثه مدعای مشهور را توضیح می دهند و می فرمایند فالإلتجاح صحيح و المشهور فيه هو ان نسبة الكلية الطبيعية الى افراده الخارجية، انما هي نسبة الآباء

الى الأبناء ، فى قبال الاتجاح رجل الهمدانى القائل بأنّ نسبةً الطبيعى الى افراده نسبةً أب الواحد الى
ابناءه

ایشان می‌فرمایند بله ما قبول داریم که حق با ابن سینا است نه حق با رجل همدانی، یک نزاعی است
بین ابن سینا و رجل همدانی که آیا طبیعی نسبتش به افراد نسبت آباء به ابناء است؟ به این شکل که
در بالای سر هر ابنی ابی قرار می‌گیرد در هر ابنی أب به عنوان طبیعی وجود دارد، آن موقع یک
تذویر یک به یک وجود دارد هر فردی که ابن است ، طبیعی را به عنوان أب دارد.

یا نه نسبت طبیعی با افراد نسبت أب واحد به ابناء متعدده است که بالای سر همه افراد و ابناء یک أب
وجود دارد ، یک طبیعی بالای سر همه این افراد است ، اگر صد فرد داریم صد أب داریم، یا اگر صد
فرد داریم یک أب بیشتر نداریم، قول اول که نسبت طبیعی به افراد نسبت آباء به ابناء است ، قول ابن
سینا است ، قول دوم که نسبت طبیعی به افراد نسبت أب واحد به ابناء متعدد است و آن تذویر دیگر
وجود ندارد ، قول رجل همدانی است،

توضیح قرینه عقلی در کلام مشهور توسط شهید (ره)

مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه برای توضیح آن قرینه عقلی در کلام مشهور می‌فرمایند :

این حرف ابن سینا را ما قبول داریم و حرف رجل همدانی را رد می‌کنیم. و فتوا می‌دهیم به اینکه

نسبت طبیعی به افرادش نسبت آباء به ابناء است پس در هر فردی اُبی وجود دارد اگر صد فرد در این اتفاق حاضرند صد آب هم در این اتفاق حاضرند یعنی صد تا طبیعی در این اتفاق داریم این حرف ،حرف درستی است.

می‌فرمایند منتها ما این قاعده فلسفی را کاملاً قبول داریم به عنوان اصل فلسفی درست از بوعلی ، به آن فتوا می‌دهیم و قول رجل همدانی که بخواهیم بگوییم وقتی صد تا فرد در این اتفاق وجود دارد ، یک طبیعی بیشتر وجود ندارد برای این صد ابن یک آب بیشتر حاضر نیست در این اتفاق برای رد این حرف، می‌گوییم این مطلب یک بحث فلسفی است و این بحث فلسفی محطش خارج است ، ما وقتی نگاه به خارج می‌کنیم همانطور که آقای بوعلی سینا گفته، فلاسفه گفتند و حرف فلاسفه کاملاً درست است ، پس اتجاح صحیح ، اتجاح بوعلی است نه اتجاح رجل همدانی ، ولی ظرف این حرف و ظرف این اتجاح عالم خارج است

و لذا تعبیرشان همین است، انّ الطبیعی اذا لاحظنا وجوده الخارجی اگر با وجود خارجی کار کردیم فالاتجاح الصحیح و المشهور فیه قول بوعلی است، یک قاعده فلسفی برای توضیح و تبیین وجود خارجی طبیعی، در قبال اتجاح رجل همدانی که القائل به أنّ نسبة الطبیعی افراده نسبت طبیعی نسبة أب الواحد الی ابناءه، بوعلی را فتوا می‌دهیم فیقال علی مستوى البحث فلسفی بصحة الاتجاح الاول

الذی صار علیه ابن سینا، دون الاتجّاح الثانی الذی سلکهُ الرجل همدانی این نکته اول ، ما قاعده را قبول داریم محط و ظرف قاعده را خارج می‌دانیم.

اشکال شهید صدر (ره)

منتها اشکالی که ما داریم این است که نباید آن قاعده فلسفی را که ظرفش و محط تحلیلش خارج است برای ما ثابت می‌کند در ظرف خارج صد تا طبیعی داریم نه یک طبیعی با آن قاعده اصولی که ما می‌خواهیم از آن به عنوان حکم عقل استفاده کنیم ارتباط بدهیم. و اگر کسی این قاعده فلسفی را به این حکم عقلی و مسئله اصولی ما که الطبیعی موجود به وجود فرد ولی معدوم به انعدام جمیع افراد است مرتبط کند، زمینه اشکال حضرت امام و مغالطه ای که در فرمایش حضرت امام است به وجود می‌آید البته عرض کردم ایشان اسم امام را نمی‌برند ولی مطلب را می‌گویند.

تعبیرشان این است بله ما مسئله فلسفی را و اتجّاح بوعلی را در مقابل اتجّاح رجل همدانی قائلیم و فتوا به آن می‌دهیم. منتها قبول نداریم ارتباط مسئله اصولی را به تلك المسئلة الفلسفية نباید اینها را با هم ارتباط بدهیم چرا چون اگر کسی آمد مسئله اصولی را به مسئله فلسفی ارتباط داد، اشکال امام پیش می‌آید

نقل اشکال حضرت امام (ره) توسط شهید صدر (ره)

اشکال امام این است، اشکال را خیلی زیبا توضیح می‌دهد که اشکال این است و انه اذا كان الطبیعی ،
 (اشکال امام که ما قبلاً بارها خواندیم و استفاده از آن کردیم ایشان بیان می‌کنند که) امام اشکالشان
 این است اگر طبیعی با فرد موجود شد با عدم همان فرد هم باید معدوم بشود. من نمی‌توانم بگویم در
 زید یک طبیعی وجود دارد ولی با رفتن زید آن طبیعی نمی‌رود. امکان ندارد ، اگر در زید یک طبیعی
 وجود دارد در عمر هم یک طبیعی وجود دارد در بکر هم یک طبیعی وجود دارد لذا نسبت نسبت آبا
 و ابناء است در هر ابنی آبی هست ، اشکال ندارد ، آن ابن وقتی آمد طبیعی می‌آید، وقتی رفت طبیعی
 می‌رود، جور در نمی‌آید شما بگویید این طبیعی موجود در این ابن هست، ولی با رفتن این ابن آن
 طبیعی نمی‌رود، رفتن طبیعی متوقف بر رفتن همه ابنا است ، جور در نمی‌آید،

اشکالش این است اگر شما آمدید و فتوا دادید به قول بوعلی و نظریه بوعلی را اختیار کردید اتجاح
 بوعلی را پذیرفتید در مقابل اتجاح رجل همدانی ، اینطوری باید بگویید: از جهت حکم عقل ، طبیعی
 با یک فرد موجود است و با معدوم شدن همان فرد هم معدوم می‌شود، حضرت آقای صدر این را
 توضیح می‌دهند می‌گویند: این اشکال است آقایان وارد کردند (که اشکال امام است). جوابش را در
 مرحله سوم می‌دهند ، ایشان می‌فرمایند لذا اگر کسی ارتباط بدهد مسئله اصولی به تلك المسئلة
 الفلسفية آن موقع برای فقیه یک اشکالی به وجود می‌آید، بانه اذا كانت طبیعی یوجد بوجودات
 المتعددة اگر طبیعی با وجودات متعدد موجود شد خیلی خوب، پس هر فردی و آن وجود کل فرد هر

فردی که آمد این را نقض کرد عدم طبیعی را در ضمن همان فرد، وجود زید که آمد عدم طبیعی در زید از بین رفت معنایش این است، وجود که می‌آید عدم می‌رود، کدام عدم، عدم طبیعی در این فرد، لا مطلقاً نه عدم طبیعی در سایر افراد را، چون فرض بر این است که نسبت، نسبت آباء و ابناء است و هر ایّنی عرض کردم ایّی دارد، فلا معنا لما اشتهر من ان کل یوجد بوجود فرد و لا ینعدم الا بانعدام تمام افراد که این نقد امام است، لا معنی به این حکم عقلی که آقای آخوند درست کرده، لان الوجود الطبيعي فی ضمن کل فرد، چون وجود طبیعی در ضمن هر فردی، حفظ نمی‌کند طبیعی را الا در ضمن همان فرد، و وقتی آن فرد آمد طبیعی آن فرد می‌آید، وقتی آن فرد رفت، طبیعی آن فرد می‌رود فکما ان هناك وجودات عديدة للطبيعي، هناك اعدام عديدة للطبيعي، فاذا كان الامر متعلقاً بوجود واحد، كذلك نهی يتعلق بعدم واحد من تلك الاعدام آن موقع نهی و امر هم مثل هم هستند، اگر همه به وجود بخورند وجود واحد عدم واحد دارد. اگر به وجود متعدد خوردند وجودات متعدده اعدام متعدده دارند. حالا دیگر چون ما مفصل فرمایش امام را آنجا توضیح دادیم لذا امام آنجا اینطوری نتیجه گرفتند خیلی زیبا، اینکه آیا شما در اینکه امر بدلیت دارد یا امر استغراقیت دارد باید تابع لسان دلیل باشید نه تابع حکم عقل.

اگر بدلیت پیدا شد، خیلی خوب می‌شود وجود واحد با عدم واحد چه در امر چه در نهی، اگر استغراق پیدا شد، می‌شود وجود متعدده با اعدام متعدده امام آنجا اصراری به واحد هم ندارند، حالا

شهید چون به نظر ما این حکم عقلی را با آن انحلال جدا کردند در صدر مسئله ، اینطوری ذیل

عبارتشان یک مقدار ضعیف تر شد در توضیح حرف امام ، کاری به واحد و کثیرش نداریم،

اصل مسئله این است که امام آنجا اینطوری آن قرینه عقلی را از کار انداختند گفتند چنین قرینه عقلی

وجود ندارد به خاطر اینکه مبناء مبناء قول بوعلی است، قول بوعلی یک بحث فلسفی فنی است و ما

نمی توانیم تفصیلی بین وجود و عدم بدهیم ، عدم نقیض وجود است، وجود بدیل آن عدم است ، یا

جای عدم را پر می کند ، لذا نمی شود ما در عالم وجودات یک طور حرف بزنیم ، در عالم اعدام یک

طور دیگر حرف بزنیم حرف امام این است. آقای صدر می گوید این حرف حرف درستی است، حرف

درستی است مستنداً به قاعده فلسفی که فلاسفه قائلند که همان قول بوعلی باشد که نسبت طبیعی به

افراد نسبت آباء به ابناء است،

اشکال شهید صدر به امام (ره)

بعد حضرت آقای صدر می فرمایند: اما اشکال ما به امام چیست؟ اشکال ما به امام این است : شما

چرا آن مسئله اصولی را ربطش دادید به قاعده فلسفی، تا اشکال فلسفی شما آنجا سرو کله اش پیدا

بشود. ما قاعده اصولی را چطور معنا کنیم اگر نخواهیم ربطش بدهیم به مسئله فلسفی، ایشان

می فرماید فارق قاعده اصولی ما با آن مسئله فلسفی که ما آن مسئله فلسفی را قبول داریم ، فارق این

است که محط مسئله اصولی ما مفهوم است، وعاء آن وعاء ذهن و مفاهیم است. محط قاعده فلسفی وعاء خارج است. اگر محط مسئله اصولی ما شد مفاهیم و ذهن، که محط مفهوم است، شما حق ندارید از قاعده فلسفی که محطش در خارج است برای توضیح این قاعده اصولی ما، که محطش ذهن است استفاده کنید، چطور؟

توضیح مطلب این است. دیروز در توضیح عبارتشان عرض کردم ایشان اول که نظر خودش را می‌گوید مفهوماً آنجا اضافه می‌کند عرض کردم بعد توضیح می‌دهیم مفهوماً را، خوب مطلب این است آنجا اصل ادعایشان این بود که بل من جهة حکم العقل بان الطبيعة الواحدة مفهوماً آن مفهوماً که عرض کردم الان اینجاست در اصل مدعا آورد این را، خود ایشان این را اضافه کرد حالا ببینیم توضیحش را ببینیم تا بعد ارزیابی کنیم.

تفکیک شهید صدر (ره) بین مسئله اصولی و مسئله فلسفی

ایشان می‌فرماید به نظر ما مسئله اصولی این است که ما می‌گوییم و اگر کسی مسئله اصولی را اینطوری که ما می‌گوییم بگوید، حریم مسئله اصولی از حریم آن قاعده فلسفی جدا می‌شوند و مغالطه از بین می‌رود، هم این حکم عقلی در حریم مسئله اصولی درست است هم حکم عقلی در حریم مسئله فلسفی، مسئله اصولی ما چیست؟ ایشان اینطوری می‌فرمایند، ایشان می‌خواهند بگویند: در

خارج صد تا طبیعی داریم درست است در فلسفه با شما مییم ، اما در اصول سوال این است که ذهن از این صد تا طبیعی یک طبیعی بیشتر نمی گیرد، ذهن با یک طبیعی دارد کار میکند. من از این صد تا یک انسان اخذ می کنم، از این هزار تا حیوان یک مفهوم جنسی حیوان در می آورم. من در حیطه ذهن وقتی وارد می شوم که حیطه مفاهیم است، اینطوری نیست من بگویم من اینجا صد تا مفهوم به دست می آورم، اگر من در حیطه ذهن وارد شدم و در حیطه ذهن با صد تا طبیعی کار کردم اشکال شما وارد است ، اما من که در حیطه ذهن با یک طبیعی بیشتر کار نمی کنم در حیطه ذهن من یک طبیعی بیشتر ندارم. اگر در حیطه ذهن من با یک طبیعی کار کردم آن موقع آن قاعده فلسفی که محطش خارج است چه ربطی دارد به بحث اصولی من،

من در حیطه ذهن دارم با مفهوم کار می کنم ، مفهوم طبیعی است، با طبیعی کار کردم طبیعی شد یک مفهوم ، آن موقع می گویم در اوامر ، مطلوب این است که این مفهوم ، محقق بشود با یکی هم محقق می شود. در نواهی ، مطلوب این است که این مفهوم از بین برود وقتی از بین می رود که همه کثرات خارجی از بین بروند، قانون درست در می آید، دلیل ایشان را عنایت کنید ذیلش هم چون حق کلام ایشان ادا بشود، پله به پله

هذا ملخص ما انتهى اليه المحققون المتأخرون هذا يعني اين نقد ، ملخص چیزی است که محققون متأخر مثل امام و عده ای از تلامذه امام به آن رسیدند که آن حکم عقلی را رد کنند به خاطر قاعده

فلسفی و قد ذکرنا فی بحث المرة و التکرار ایشان می فرماید ما در مره و تکرار گفتیم الان هم می خواهیم بگوییم، الان خلاصه اش را می گویند، یک ذیلی با یک دقتی در مره و تکرار دارند که آن را هم انشاء الله خواهیم خواند ، چون می خواهیم حق فرمایش ایشان ادا بشود، اینها از بحثهای اصلی ما در فقه الخمینی است به خاطر اهمیتش و به خاطر نقشی که در فقه دارد در استصحاب دارد در فقه دارد تا انشاء الله ببینیم

پاسخ شهید صدر به اشکال حضرت امام (ره)

و قد ذکرنا فی بحث مرة و تکرار ما ذکر کردیم در بحث مره و تکرار که أن هذا الربط بین المسئلتین فی غیر محل این ربط غلط است ، منشاء این مغالطه این ربط است فان بطلان مسلک رجل الهمدانی انما هو بلحاظ المسئلة الفلسفیه و عالم الوجود خارجی للطبیعة در محط خارج ، حرف رجل غلط است ، حرف بوعلی درست است و اما به لحاظ مسئله الاصولیة و بالقیاس الی عالم الذهن ما با ذهن داریم کار می کنیم ذهنی که انتزاع می کند جامعی را که یکون قدرأ مشترکاً بین الافراد فیصح کلام الرجل الهمدانی حقیقة بلا اشکال،

ایشان می خواهد بگوید کلام رجل عقلاً درست است ولی با نظر به عالم ذهن ، بعد یادتان باشد ما گفتیم کلام رجل عرفاً درست است ، ایشان می گوید نه ، [بلکه] عقلاً درست است ، این را بعد باید

قضاوت کنیم ما می‌گفتیم حرف رجل عرفی درست است عقلی غلط است، ایشان می‌گویند عقلی هم درست است عقلاً درست است چرا چون ما محط کارمان ذهن است و ذهن هم از کثرات خارجیه ، یک مفهوم بیشتر نمی‌گیرد،

فیصح کلام رجل الهمدانی حقیقتاً لا اشکال حتی من ابن سینا، سروران عزیزم توجه دارید این بحثی که الان کار می‌کنیم ربطی به بحث انحلال و این حرفها ندارد ، خودش یک بحث مستقل اصولی است با ثمرات متعدد اصولی و فقهی است در مره و تکرار درست است، در استصحاب انشاءالله بعد عرض می‌کنم در خیلی جاها فیصح کلام رجل الهمدانی حقیقتاً بلا اشکال حتی من ابن سینا، ابن سینا که می‌گویند در خارج آباء و ابناء داریم می‌گویند در ذهن امر واحد داریم، یعنی یک مفهوم از همه بیشتر نمی‌گیریم از لا اشکال فی وحدة الکلی عنواناً و مفهوماً، چون مسلماً کلی واحد است،

از اینجا وارد نکته ای می‌شوند که عرض کردم در مره و تکرار تصریح می‌کنند ولی با دقت ، چون می‌گویند حقش باید ادا بشود و لذا ایشان می‌گویند مدعا این است، و متعلق الامر و النهی انما هو الوجود العنوانی للمتعلق ای المفهوم للوجود، این بحثی است که در مره و تکرار اشاره می‌کنند، این حرف ایشان وقتی تمام است که ما ثابت کنیم اوامر به طبیعت می‌خورند نه به فرد و طبیعت را ما وجود عنوانی درست کنیم. که اگر ایشان بتواند این را ثابت کنند ببینیم ،

ایشان می‌گویند اگر ما گفتیم ذهن از همه یک مفهوم می‌گیرد و آن مفهوم مطلوب است، و آن مفهوم متعلق امر است و آن مفهوم متعلق نهی است آن وقت قانون عقلی درست در می‌آید. و لذا ببینید این مبنا را ایشان اینجا اجمالاً بعد می‌گوییم تصریح می‌کند، یعنی کاملاً حواسشان هست انصافاً به اینکه منظم، [بیان کنند مسئله را]

لذا من سال گذشته گفتم یک بحث بسیار مرتب و منظمی را ایشان ارائه می‌کند، منظم است به این جهت که ما در ذهن با یک مفهوم کار می‌کنیم و وقتی در ذهن با یک مفهوم کار کردیم و با یک مفهوم داریم کار می‌کنیم، در ذهن چه چیزی مطلوب است؟ چه چیزی متعلق امر است؟ چه چیزی متعلق نهی است؟ خارج متعلق امر و نهی است؟ که من بروم دنبال قاعده فلسفی، یا ذهن متعلق امر است؟ ذهن متعلق نهی است؟

اگر ذهن متعلق امر و نهی است من باید با مفهوم ذهنی کار کنم، مفهوم ذهنی هم یکی است، لذا حکم عقل سر جایش است در اصول، حکم عقل هم سر جایش است در فلسفه، آنجا که با خارج مقابل ذهن کار می‌کنم، قاعده فلسفی این سینا درست است، اینجا اگر ثابت کردم مطلوب ذهن است، با ذهن کار کردم این قاعده عقلی محکم در علم اصول [است]

بعد می‌خوانیم و اذ لا اشکال فی وحده کلی عنواناً و مفهوماً این یک و لا اشکال در اینکه متعلق امر و نهی انما هو الوجود العنوانی للمتعلق أى المفهوم، لا الوجود خارجی، فما یكون متعلق للامر حقیقتاً اگر اینطوری شد، آن موقع آنچه که متعلق امر است حقیقتاً یک مفهوم ذهنی است و این مفهوم ذهنی با یک فرد هم درست است و این مفهوم ذهنی لا ینعدم الا بانعدام تمام افراد، و هذا هو معنا تلک الکلمة المشهورة، و المطلوب فی الاوامر حفظ آن مفهوم طبیعی است بین المطلوب فی النواهی اعدام آن مفهوم است، پس ایشان نتیجه می‌گیرند که ما جواب اشکال امام (ره) را دادیم، اشکال امام (ره) خلط بین قاعده فلسفی و قاعده اصولی، خلط بین حکم عقل است در وعاء جهان خارج که محط مسئله فلسفی است و خلط بین حکم عقل است در وعاء ذهن که محط مسئله اصولی است، این فرمایش ایشان است پس ملاحظه فرمودید در عبارات بحوث در جلد سه، ایشان بحث ما را در سه مرحله پیاده کرد، اول توضیح کلام مشهور، بعد توضیح اشکال امام (ره) بعد پاسخ اشکال امام (ره)، و اشاره کردند که آنجا مفصلاً خلاصه ما در بحث مره و تکرار این مطلب را توضیح دادیم ملخصش همین سه مرحله است که عرض کردم.

حالا ما به جهت اینکه رعایت امانت را داشته باشیم عین آن عبارت مره و تکرار را با تکه ای که تصریح می‌کنند این مسئله از فروع آن مسئله اصولی است که اوامر به طبایع می‌خورد نه به فرد، این را عرض می‌کنیم که خوب در واقع نشان بدهیم انضباط و منظومه استنباطی شهید بزرگوار آیت الله

صدر را و خیال آقایان راحت بشود فهمیدیم فرمایش[را] ، یعنی خیال خودمان و شما راحت بشود فهمیدیم فرمایش ایشان را ، بعد بررسی کنیم ببینیم آیا واقعاً همینطور است که ایشان می گوید و بقیه اصولیین به این مسئله ایشان ملتزمند ، یا ایشان خود در این مسئله اصول متفرد است ، یعنی بقیه این حرف را نمی زنند. اولاً،

ثانیاً اگر بقیه هم این حرف را بزنند که حالا می بینید خود ایشان آنجا انتقاد می کند نه شما اشتباه کردید هم به محقق نائینی هم به محقق اصفهانی هم به همه ، هم به مرحوم آخوند خراسانی که آنجا می خوانیم نشان تان می دهیم که این تحلیلی که ایشان می کند تحلیل خودش است نه تحلیل اصولی ها، نه مسئله اصولی دارج و فرمایش امام (ره) ناظر به مسئله اصولی دارج است اولاً ، بعد ببینیم اگر نگفتند و نگویند ، خود این حرف ایشان ارزشش چقدر است این هم انشاءالله رسیدگی خواهیم کرد تا ببینیم خدای متعال چه مقدر می کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

مرور بحث ؛ کلام شهید صدر (ره) در نقد بیان امام (ره)

عرض شد که شهید آیت الله صدر رضوان الله تعالی علیه در مقام نقد فرمایش حضرت امام (ره) ، به تعبیر خودشان بعضی از محققین متأخر، بیان فرمودند که ما مطلوبمان در علم اصول مفهومی ذهنی است ابتدائاً ، نه ماهیت خارجی. بنابراین قانون فلسفی تکثر طبیعی در خارج به تکثر افراد ، که فرمایش ابن سینا است که در واقع نسبت طبیعی با افراد را نسبت آباء و ابناء قرار می دهد و لازمه عقلی این قانون این است که با هر فرد ، طبیعی به وجود بیاید و با عدم آن فرد طبیعی معدوم بشود ، در عین اینکه قانون کاملاً درستی است اما ربطی به مسئله اصولی ما ندارد و نباید این مسئله فلسفی و حکمی را با مسئله اصولی مان مرتبط کنیم.

منشاء اشکال حضرت امام (ره) از نظر شهید صدر (ره)

در اصول مفهوم ذهنی ، مطلوب ما است و در مفهوم ذهنی، سخن رجل همدانی حتی در مسلک ابن سینا هم درست است. یعنی ابن سینایی که قائل به تکثر خارجی طبیعی ، به تعدد افرادش است ، قبول دارد که در ذهن ، ذهن از این افراد متکثر یک مفهوم بیشتر نمی گیرد. و لذا یک مفهوم وقتی وارد ذهن می شود و موجود در ذهن است که در خارج یک مصداق وجود داشته باشد و وقتی در ذهن از بین می رود به اصطلاح و معدوم می شود که همه مصادیق خارجی آن معدوم بشوند ، بنابراین ما به تعبیر آقای صدر نباید بین قاعده فلسفی و قاعده اصولی مان خلط کنیم تا اینکه مغالطه ای به وجود بیاید و منشأ اشکال حضرت امام (ره) به آن حکم عقلی که در علم اصول مرحوم آخوند و مشهور ادعا کردند خلط این دو قاعده است.

بعد هم تا اینجا تقریباً عبارات ایشان را در آن بحوث جلد ثالث در ذیل الجهة الثالثة خواندیم. عرض کردیم برای اینکه حق عبارت ایشان ادا بشود، باید دو عبارت دیگر از ایشان ملاحظه بکنید و بکنیم در جلسه درس که مطلب کاملاً استیفاء بشود در عبارت ایشان.

ایشان یک بار در عبارات مره و تکرار همانطور که در آن جهت ثالثه هم اشاره کردند به تفصیل این مطلب را توضیح می‌دهند و یک ارجاعی هم دارند در بحثهای مربوط به تعلق امر به طبیعی یا فرد که اوامر و نواهی آیا متعلق به طبایع است یا افراد.

آیا حکم عقل در اوامر مره و در نواهی تکرار و استمرار نهی است ؟

در بحثهای مره و تکرار ایشان یک بحث مفصلی دارند قبلاً هم در ابتدای بحث جهت ثالثه اشاره کردیم که در بحث مره و تکرار بحث این است که آیا در اوامر حکم عقلی مان مره است در نواهی حکم عقلی مان تکرار و استمرار نهی است. آیا این مره امر ، در اوامر و تکرار و استمرار نهی در نواهی (آنجا مفصل بحث شده) به واسطه این است که ما در امر نسبت به متعلق مثلاً بدلیت داریم ولی در نهی نسبت به متعلق ، استغراق داریم ، به این دلیل است که نتیجه اش این بشود در امر ما در واقع تکلیف واحدی داریم که صرف الوجود متعلق را از ما خواسته ، اما در نهی تکالیف متعدده ای داریم به تعدد افراد متعلقش ، اینطوری می‌شود،

یا نه این مسئله از ناحیه عقل است نه از ناحیه لفظ و نه از ناحیه بدلیت و استغراق، از باب مقدمات حکمت و اطلاق.

مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالى عليه در ابتدای بحث مره و تکرار این را مستوفی بحث می کنند و نتیجه جالبی می گیرند مؤید اشکالی می شود ما در ابتدای مرحله الجبهة الثالثة به ایشان گرفتیم در همین بحثهای خودمان. آنجا یک نتیجه خیلی قشنگی می گیرند که نه ، از حیث متعلق ، هیچ فرقی بین امر و نهی وجود ندارد. امر و نهی یک تکلیف است که به مثلاً اکرام خورده، اکرم العالم یک تکلیف است به اکرام خورده ، متعلقش اکرام است موضوعش هم العالم يجب اکرامه ، قانون را با هم مرور می کنیم. اکرام می شود متعلق، عالم می شود موضوع، موضوع را فعلاً کار نداریم اما در ناحیه متعلق نه اینکه یک صرف الوجودی است که تکلیف به آن خورده ، چه در امر چه در نهی تکلیف واحدی وجود دارد، تعبیر جالبی دارند. که بله در همین عبارتهای چیز می فرمایند انه لا يكون في النهي بلهذه المتعلق ايضاً الا حكم واحد كالامر، متعلق بالطبيعة الملحوظة بنحو صرف الوجود، تکلیف واحدی داریم. منتها غاية الامر الفرق بينهما في مرحله الامثال، اینطوری،

لذا بعد دوباره هم تصریح می کنند فالفرق بين الامر و النهی ليس راجعاً الى كون الحكم واحد في الامر و متعدداً في النهی بل فيهما مع يكون واحدا متعلق بالطبيعة بنحو صرف الوجود انما الفرق في مقام الامثال و ايجاد الطبيعة و اعدامها بعد شروع می کنند این را توضیح دادن. در ابتدا این را توضیح می دهند در پرانتز یادآوری می کنم مؤید آن اشکالی است که ما به ایشان گرفتیم ، این احکام عقلی درصدد تحلیل انحلال است. یادتان است ایشان در جهت ثالثه می خواستند جهت ثالثه را از حیث

جهت ثانیه یعنی انحلال جدا کنند ، بعد به مرحوم آقاضیاء اشکال گرفتند ما دفاع کردیم که نه ،
 مرحوم آقاضیاء اینها که این حکم عقلی را میگویند می خواهند این حکم عقلی را منشأ انحلال قرار
 بدهند. اینطوری، حالا درست است یا غلط یک حرف دیگر است ، اما دنبال این هستند ، جالب است
 ایشان در ابتدای بحث مره تکرار به این نکته ای که ما به عنوان اشکال در بحثهای خودمان اشاره
 کردیم تصریح می کنند ما مسئله امر و نهی مان از جهت حکم و متعلق عین هم هستند، اگر قرار است
 اتفاقی بیافتد و تعددی به وجود بیاورد این تعدد مال مرحله امتثال است و به حکم عقل است
 اینطوری، حالا این فعلاً بحث ما نیست، بحث سال قبل ما بوده ما هم ابتدای امسال یک تذکری دادیم،
 یادآوری و دفاعی کردیم از آقای مرحوم آقاضیاء و بقیه آقایان در مقابل آقای صدر، حالا که داریم
 عبارت مره و تکرار می خوانیم جالب است که خود ایشان هم تصریح کردند،
 فالفرق بین الامر و النهی لیس راجع الی کون الحکم واحد فی الامر و متعدد فی النهی بل فیهما مع
 یکون واحداً و متعلق بالطبیعه می خواهند بگویند یک حکم بیشتر وجود ندارد حیث هم حیث اطلاق
 نیست که یک کسی بگوید اطلاق چرا یک جا بدلی است چرا یک شمولی است ، نه بحث، بحث حکم
 عقل است ، حکم عقل در وادی امتثال است، و یک حکم است که عقل می گوید کیفیت امتثالش در
 امر خلاصه اینطور است ، در نهی اینطور است. بعد از اینکه این تکه را توضیح می دهند، مستوفی هم
 شرح می دهند و بحث می کنند وارد بحث خودمان می شوند، بحث خودمان چیست،

آیا در وادی امتثال حکم عقلی نسبت به ایجاد و اعدام طبیعت وجود دارد؟

بحث خودمان این است که آیا چنین حکم عقلی در وادی امتثال نسبت به ایجاد طبیعت و اعدام طبیعت وجود دارد، و درست است چنین حکم عقلی یا نه؟ بعد هم شرح می دهند بله فلو قال أكرم العالم كان كل عالم يجب اكرامه بوجوب الواحد غير منحل الى وجوبات عديدة، بعدد أنحاء الاكرام و اذا قال لا تكرم فاسقا كان مقتضى ال... الاولى ان يحرم كل فاسق حرمةً واحدةً غير منحلّة آن تصريح به عدم انحلال است الا ان هذا الوجوب الواحد يتحقق امتثاله باكرام واحد و تلك الحرمة الواحدة لا يتحقق امتثالها الا بترك كل اكرام و هذا الفرق ثابت می خواهد بگوید این فرق حکم عقلی است در وادی امتثال، که چه در جمله خبری، چه در جمله انشائی فرق نمی کند. هر جا که پای وجود و عدم در کار باشد عقل حکم می کند که وجود، به صرف الوجود است، عدم به عدم همه وجودات است اینطوری.

تصريح شهيد به اینکه انحلال در مرحله امر و نهی نسبت به متعلق اتفاق نمی افتد

بعد از تصريح، با توضیحات مفصل این را بیان می کنند بعد این را توضیح می دهند و قد اورد بعض

المتأخريه على هذه المقالة دوباره اشکال امام (ره) را یاد می کنند و انها مبنیه على الفکره الكلية

الهمدانی القائل بان الطبيعة في الخارج نسبة الى الافراد نسبة الأب الى الأبناء حيث يقال ان وجودها

بوجود فرد و عدمها لا يكون الا بانعدام كل الافراد اما بناء على ما هو الصحيح من ان نسبة الطبيعة في الخارج الى الافراد نسبة الآباء الى الابناء فالطبيعة في كل فرد لها وجود مستقل بعد هم توضيح می دهند و التحقيق انها، تحقيق این است در این کلام وقع خلط بين عالم الخارج و المفهوم تصریح این تکه را ما می خواستیم

پس در عبارات مره و تکرار در مقدمه تصریح می کنند انحلال در مرحله امر و نهی نسبت به متعلق اتفاق نمی افتد ، اما در حیث حکم عقل در وادی امتثال و کیفیت امتثال شکل می گیرد که نکته اولشان که موید خوب اشکال اول ماست آنجا به ایشان، نکته دومشان تقریر توضیح فرمایش قرینه عقلی کیفیت امتثال است، نکته سومشان بیان اشکال امام است و در مقام ذبّ از اشکال امام به عنوان تحقیق می خواهند بفرمایند در بیان امام یک خلطی واقع شده بین دو عالم خارج و مفهوم،

تبیین خلط امام (ره) بین عالم خارج و عالم مفهوم

فان الحكم حالا این عبارتشان خوب است حکم ینسب الى الخارج فانه لو كان الحكم ینسب على الخارج ابتداءً صح هذا الكلام اگر واقعاً ما در اصول حکم را می بردیم سراغ خارج ابتداءً ، این حرف درستی بود الا انه ینسب على الخارج بتوسط المفهوم الا اینکه ما در اصول با خارج ابتداءً کار نمی کنیم. حکم را در خارج به توسط مفهوم می کشانیم بیرون ، لانه من موجودات عالم النفس ما حکم

مان می خورد به صورت ذهنی، صورت ذهنی است که اولاً و بالذات مطلوب است، طلب به عالم مفاهیم می خورد، امر به مفهوم می خورد، طلب به مفهوم می خورد، که در جای خودش بحث شد و تفصیل داده شد طلب از امور ذات الاضافه است، طالب و مطلوب باید در صقع نفس موجود باشند والسلام. لذا مطلوب ما اولاً و بالذات مفهوم ذهنی است،

که این را اینجا خوب روی آن مانور می دهند و حالا عرض می کنم ما انشاء الله در بحثهای بعدی که بحث اجتماع امر و نهی است از این نکته خیلی استفاده می کنیم، در اصول فقه هم این را خواندیم که ما مفهوم ذهنی را اولاً و بالذات مطلوب می دانیم. اما حالا با یک نکته ای که در ادامه فرمایش ایشان می آید، این اگر حکم ابتدائاً نرود سراغ خارج، حکم ابتدائاً به مفهوم بخورد، چون حکم یک امری است در صقع نفس و آنچه که در صقع نفس است طالب و مطلوبش باید در همان وعاء و در همان ظرف وجود داشته باشند، طالب آمر است مطلوب، مفهوم ذهنی است و طلب هم می شود یک نسبت بین الطالب و المطلوب اینطوری،

مثل حب است، مثل شوق است. شوق اولاً و بالذات می خورد به مشتاق الیه ای که در صقع نفس است، امر ذات الاضافه است، اراده امر ذات الاضافه است. اینها را می گوئیم کیفیات نفسیه ذات الاضافه علی المشهور، اینها همه در مقوله کیف هستند، کیف نفسانی ذات الاضافه است، وقتی کیف نفسانی ذات الاضافه بودند خوب مطلوب بالذات من می شود مفهوم،

اگر مطلوب بالذات من بشود مفهوم ، آقای صدر می گوید من حرفم این است که اگر حکم علی الخارج ابتدائاً می رفت ، حق با امام (ره) بود ما باید از قاعده فلسفی ابن سینا که ناظر به متن خارج است و می خواهد تکرر بدهد به وجودات طبیعی به تکرر افراد ، استفاده کنیم ، اگر می رفتیم در خارج قاعده فلسفی محکم بود، آن موقع طبیعی در خارج با فرد موجود می شد با همان فرد هم معدوم می شد. اما ما این کار را نمی کنیم ما در اصول آنچه مطلوب ماست و مفهوم ذهنی است ابتدائاً اگر این مطلوب ذهنی شد ابتدائاً مطلوب ما...

پس حرف ایشان این است ینسب علی الخارج بتوسط المفهوم لانه چرا؟ چون این حکم از موجودات عالم نفس است و بلحاظ عالم المفاهیم التي هي المرآت للخارج بله مفهوم یک ...، می رسیم و تصریح عبارت ایشان را در عبارت بعدی می خوانیم تا حقش ادا بشود. که بله وقتی ما با مفهوم کار می کنیم یک بار مفهوم را به اعتبار اینکه موجود نفسی است با آن کار می کنیم ، یک بار مفهوم به اعتبار فنائش در خارجی که با آن کار می کنیم مرآتیش برای خارج با آن کار می کنیم ، درست است ما در علم اصول با مفهوم و اعتبار مرآتیت آن برای خارج کار می کنیم اما این سبب نمی شود بگوییم حکم رفته مستقیماً روی خارج، لذا در بحث اجتماع امر و نهی این خیلی به دردمان می خورد عرض کردم در اصول فقه هم خواندیم.

اگر من با حکم با شوق با اراده با طلب به اعتبار اینکه اولاً و بالذات ابتدائاً به مفهوم ذهنی خوردند، اما نه مفهوم به ما هو مفهوم، بلکه مفهوم باعتبار فنایش در خارج، به اعتبار مرآتیش برای خارج کار کنم اما حواستان باشد این معنایش این نیست که حکم خورده به خارج، لذا محققین آمدند گفتند به همین دلیل ما جوازی می‌شویم در اجتماع امر و نهی،

ایشان می‌فرماید پس بلحاظ عالم المفاهیم الّتی هی مرآة للخارج اگر این باشد لا یكون الا مفهوم واحد آن موقع ما یک مفهوم بیشتر نداریم. نسبت به الی الخارج آن موقع این مفهوم نسبة الأب الی الأبناء است، نسبتش همان حرف رجل است، بعد آنجا در بحوث جلد سه تصریح کردند آن روز هم خواندیم حتی در مدرسه ابن سینا، اختلاف رجل و ابن سینا که دو تا مدرسه است نسبت به خارج است و حق هم با ابن سینا است در خارج، ولی خود ابن سینا با رجل در ذهن مشکلی ندارد. محل نزاع با شهید صدر (ره)

این معرکه درگیری ماست با آقای صدر، که آیا حرف امام را بپذیریم که قول رجل عرفاً درست است نه عقلاً، یا حرف شهید را بپذیریم که قول رجل عقلاً هم درست است ولی نسبت به مفهوم ذهنی. عرض کردم این خودش فی نفسه از بحثهای بسیار بسیار جدی و از ذو آثار عدیده در علم اصول و

علم فقه است که ملاحظه می‌کنیم جلو برویم و بلحاظ عالم المفاهیم الّتی هی مرآه للخارج لا یكون الا مفهوم واحد نسبتبه الی الخارج نسبة الاب الی الابناء،

صحت کلام شهید بنابر اینکه اوامر و نواهی به مفاهیم بخورند

بعد ایشان وعده می‌دهند عبارات سومشان، چون آن دیگر معرکه اصلی کار است و سوف یأتی مزید توضیح لذلك فی بحث تعلق الامر بالطبیعة او الافراد چون اصل دعوا آنجا این میشود. اگر ایشان ثابت کردند در آنجا که اصولی ها یک بحثی دارند که حالا می‌خوانیم عبارت ایشان را، که آیا اوامر و نواهی به طبایع می‌خورند یا افراد، ایشان می‌گویند آنجا من توضیح می‌دهم آنجا ثابت می‌کنیم که به مفاهیم می‌خورند، طبیعت یعنی مفهوم اگر ایشان توانست این را ثابت کند آنجا که در اصول این حرف درست است و اصولی ها دنبال این هستند ، مطلب ایشان تمام می‌شود. که ما آنجا خلاصه نشان می‌دهیم که اصولی ها که می‌گویند امر به طبیعت می‌خورد نه به فرد ، منظورشان از طبیعت ، ماهیت خارجی نیست منظورشان از طبیعت ، ماهیت به حمل اولی است ، ولی ماهیت به حمل اولی که فانی در واقع خارجی است اینطوری،

اگر این را ما ثابت کردیم اصولی ها این را می‌گویند آنجا، خوب آن موقع خدمت با سعادت شما مطلب ایشان اینطوری می‌شود دیگر که نزاعشان، ما آن موقع باید برویم ببینیم این حرف که حرف

اصولی ها است خودش درست است یا غلط است بحث می‌کنیم. اما اگر آنجا ایشان نتوانست ثابت کند که این حرف حرف اصولی ها است بلکه اصولی ها ، همین اصولی هایی که این توضیحات را دادیم برایشان، آنجا وقتی می‌گویند طبیعی ، اینطوری نمی‌بینند طبیعی را که آقای صدر می‌گوید آن موقع بالاخره این خلط بین قاعده فلسفی و قاعده اصولی را خود اصولی ها انجام دادند ، اگر نتوانستیم ثابت کنیم ، آن موقع باید ببینیم این را نه به عنوان حرف اصولی ها بلکه به عنوان حرف آقای صدر باید ارزیابی کنیم

لذا می‌خواهم عرض کنم انصافاً خیلی منظم آقای صدر این بحث اخیر ما را پیاده کرده، که ما یک قاعده عقلی داریم ، این قاعده عقلی اصولی را نباید با قاعده عقلی فلسفی خلط کرد ، یک، بعد می‌خواهند اصرار کنند که این قاعده عقلی اصولی را اصولی ها منظورشان نیز همین است و لذا مرحوم آخوند این حرف را زده، حالا ما ببینیم می‌توانند ثابت کنند این را اصولی ها گفتند یا نه، آنجا در عبارات جلد دو بحوث که آدرس را دادیم که عبارات را در اختیار دوستان قرار بدهند ، آنجا در صفحه چهارصد این جلد دو بحوث که الان در اختیار بنده است ، خوب آنجا اصل بحث را یک اشاره بکنم که زمینه ذهنی فراهم بشود و حق کلام ایشان ادا بشود ، من مجدداً اعتذار می‌کنم اینها از بحثهای مهم و اساسی فقه‌الخمینی ماست که تکلیف استصحاب و تکلیف خیلی چیزها را روشن می‌کند و تکلیف همین تعلق اوامر و نواهی و بحثهای دیگر[روشن بشود]، ما سالهای قبل اینها را

مفصل بحث کردیم ولی به عنوان تبیین مختارمان ذیل فرمایشات مرحوم آقای اصفهانی، مرحوم آقای نائینی، حضرت امام (ره) و مرحوم آخوند و محقق خویی،

اینجا ورودمان بیشتر به خاطر ارزیابی فرمایش مهم آقای صدر است و از این جهت که ایشان توانسته یک ارتباطی بین اینها و آن اشکال امام ایجاد کند، انصافاً فرمایش ایشان جلوتر از اساتیدش است، خواسته جواب بدهد به امام، و لذا در عین حال من اختصار را رعایت می‌کنم که طول نکشد، اینها در تقریرات سالهای قبل هست، آدرس می‌دهم خدمت دوستان اگر خواستند در مجموعه ای که آقایان زحمت کشیدند بروند مطالعه کامل کنند هر چقدر انجام نشد انشاءالله در مشاورات علمی پژوهشی که در خدمت دوستان خواهیم بود در دو سطح یا علمی یا پژوهشی انشاءالله خدمت آقایان ارائه خواهد شد ولی دیگر از ما اختصارش را قبول نکنید که تحقیقاتش انشاءالله جای خودش،

بررسی کلام شهید (ره) در بحوث؛ تعلق امر به طبیعت یا به فرد

ایشان آنجا بحث این است آیا امر به طبیعت می‌خورد یا به فرد، طبیعت یعنی ماهیت من حیث هی در عبارت مرحوم آخوند، آقای آخوند رضوان الله تعالی علیه خواسته بفرماید نمی‌تواند طبیعی محل متعلق امر باشد چرا؟ چون طبیعی اگر بخواهد متعلق امر باشد طبیعت من حیث هی مطلوب نیست،

جور در نمی آید مطلوبیت آن، اگر طبیعی به قید وجود بخواهد مطلوب باشد تحصیل حاصل است.

یعنی اصل ورود مرحوم آخوند به این بحث این است، آقای صدر هم این را قشنگ ذکر می کنند.

می فرماید به همین جهت آقای آخوند گفته طبیعی نمی تواند چون مطلوب نیست من حیث هی لا

مطلوبه و لا غیر مطلوبه، طلب نمی تواند به ماهیت من حیث بخورد، طلب به ماهیت به قید وجود هم

نمی تواند بخورد چون تحصیل حاصل می شود. بنابراین ایجاد شده محل بحث، آخوند گفته ایجاد

طبیعت، نه وجود طبیعت نه خود طبیعت رفته سراغ ایجاد این اصل فرمایش،

آقای صدر رضوان الله تعالی علیه در بحث ورودشان به این بحث که آنجا خیلی مفصل است ولی تکه

ای که توضیح بحث ایشان خواهد بود این است می آید می گوید ما اشیر الیه فی (العویسه) مشکل اول

بحث می کنند (ضج) المفهوم الایجاد أو الوجود فی مدلول الامر كما صنعه صاحب الکفایه یمکن ان

یکون مبرره احد وجوه، چرا مرحوم آخوند وجود ایجاد را آورده، که بابا ما بگوییم امر یعنی طلب

ایجاد طبیعت یا طلب وجود طبیعت، چرا این کار را کرده ایشان؟ می گوید مبررش یکی از این چیزها

است، شروع می کند یکی یکی اینها را تحلیل کردن، ببینیم حالا چگونه است مطالب و چه ارتباطی با

بحث ما پیدا می کنند

الاول ما اشیر الیه فی العویسه اول آن نکته ای است که در آن عویسه به آن اشاره شد، آن عویسه چه

چیزی بود؟ این بود که من ان الطلب المفاد الهیئه لو کان متعلقاً بالطبیعه اگر بخورد به طبیعت اگر از

طبیعتِ طبیعت بما هی هی اراده بشود، لا یكون فلا یكون فیها غرض للمولی، خوب طبیعت من حیث
هی هی که طلب به آن نمی خورد، چیزی در آن نیست، لا یثمن و لا یغنی من جوع به درد ما
نمی خورد و این طبیعت من حیث هی بی اثر است طبیعت من حیث هی در ذهن وجود دارد امتثال
معنا ندارد، اصلاً ربطی ندارد به اوامری که امتثالشان به فعل خارجی است،

لأنها حاضرة فی الذهن و ان ارید منها الطبیعة الموجودة کان طلب الحاصل، اگر از طبیعت، طبیعت
موجوده منظور باشد و لذا می شود طلب حاصل، و لذا ایشان می فرماید فاتجیح صاحب الکفایة الی أخذ
الایجاد فی مدلول الهیئة آن موقع اتجاح صاحب کفایه این شده که آمده ایجاد را آورده که نه وجود
باشد، نه طبیعت، ایشان دفاع می کند. می خواهد بگوید یک مطلب مهمی که داریم اینجا این است،

دفاع شهید صدر(ره) از مرحوم آخوند

ایشان می گوید بله حق با مرحوم آخوند است قد عرفت، تو قبلاً دانستی که ان طلب لا یتعلق بالخارج
بل بصورة الذهنیة، بحث ما این است الان می خواهیم برگردیم از آن استفاده کنیم. ایشان می گوید
چون طلب باید به صورت ذهنی بخورد، چون طلب جایش در نفس است نفس باید بخورد به صورت
ذهنی، اما کدام صورت ذهنی، ایشان می گوید مجبوریم بگوییم این صورت ذهنی به حمل اولی، نه

صورت ذهنی به حمل شایع، حالا این توضیح حمل اولی و شایع ایشان را خوب باید دقت کنید چون بعداً ممکن است متأسفانه مغالطاتی اتفاق بیافتد در اینجا.

ایشان می‌گویند طلب جایش در نفس است، یک، این طلبی که جایش در نفس است و گفتم از کیفیات ذات الاضافه است، طلب، شوق، اراده، فرق نمی‌کند علی‌المشهور اینها کیفیات ذات الاضافه است، این طلب و شوق و حب و اینجور حرفها که جایشان در نفس است، خوردند به صورت ذهنی، اما کدام صورت ذهنی ایشان می‌گویند صورت ذهنی به حمل شایع، اولی یا شایع؟ ایشان می‌گویند چون این صورت ذهنی باید فانی در واقع خارجی باشد، حمل اولی آن درست است. فقط صورت ذهنی به حمل اولی می‌تواند فنای در خارج پیدا بکند، صورت ذهنی به حمل شایع یعنی آنچه که خودش در نفس است آن از مقوله، مثلاً صورت ذهنی انسان که در نفس است از مقوله جوهر نیست، صورت ذهنی انسان که در نفس است از مقوله کیف نفسانی است، لذا بر خود این صورت ذهنی، مفهوم انسان صدق نمی‌کند به حمل شایع، صورت ذهنی انسان بر کیفیات نفسانی که در نفس است صادق نیست، صورت ذهنی انسان بر انسان خارجی صادق است، و صورت ذهنی انسان می‌تواند فانی در انسان خارجی باشد. چون صورت ذهنی انسان، خودش مطلوب است بالذات، ولی نه بما اینکه موجود نفسانی است و به حمل شایع که کیف نفسانی باشد. بلکه به حمل اولی یعنی فانی در خارج، اگر این باشد، ایشان می‌گویند پس حق با مرحوم آخوند است دیگر، مرحوم آخوند

دیده این صورت ، نه اینکه قرار است فانی در خارج باشد پس خارج را از ما خواستند. تعبیرشان این است که ان الطلب لا يتعلق بالخارج بل بصورة الذهنية لكن بحمل الاولى لا بالحمل الشائع ای حمل اولی اش یعنی چی؟ ای بماهی فان فی الخارج آن صورتی که فانی در خارج است. و المفهوم بحمل الاولى لا يصدق الا على المصدق الخارجي و لا على الصورة الذهنية مفهوم به حمل اولی یعنی انسان به حمل اولی بر صورت ذهنی انسان صدق نمی‌کند. مفهوم به حمل اولی نمی‌تواند بر صورت ذهنی انسان که حمل شایع این صورت صادق باشد ، بلکه مفهوم به حمل اولی فقط بر انسان خارجی صادق است، حالا تا انشاءالله بعداً ،

لا يصدق الا على المصدق الخارجي لا على الصورة الذهنية چرا؟ فانها ليست مصداقاً لنفسها، مفهوم انسان در واقع آن وجود صورت ذهنی مصداق انسان نیست، و لذلك كان امثال الطلب و تنفيذه بايجاد مصداق الخارجي برای همین است که امثال طلب با ایجاد است مرحوم آخوند برای همین آمده گفته ایجاد دخیل است، اول این را کمک می‌کند به مرحوم آخوند بعد وارد نکته بعدی می‌شود،

فرق حمل اولی در مصطلح اصولی با حمل اولی در مصطلح فلسفی

می‌گویند اما این حمل اولی که ما توضیحش دادیم حق هم دادیم به مرحوم آخوند، غیر از حمل اولی مصطلح فلسفه است، تا حالا ببینیم، بعد این را تلاش می‌کنند ادامه عبارت را ملاحظه کنید انشاءالله

فردا بررسی اش می‌کنیم. می‌گویند این حمل اولی، غیر از مصطلح فلسفه است، و در اصول به اشتباه تطبیق داده شده، حالا انشاءالله می‌بینیم که اگر در اصول این اشتباه صورت گرفته باشد آن موقع ما باید بگوییم: آقای صدر حرفی نداریم پس شما این را به اصولی‌ها نسبت نده این نظر خودت است. ارزیابی اش که بکنیم اگر اصولی‌ها اشتباه کردند اینجا که حالا می‌خوانیم عبارت را، چه طلبی از امام (ره) داری که می‌گوئی مغالطه ای شده بین مصطلح اصولی و مصطلح فلسفی، حالا ملاحظه کنید ببینیم ایشان البته منظم می‌کند کار را که عرض می‌کنم، پس تا الان ایشان در مره و تکرار دنبال این است که ثابت کند مطلوب، مفهوم ذهنی است به حمل اولی است، و مطلوب ذهنی به حمل اولی، فانی در مصداق خارجی است، اینطوری، ولی مطلوب ذهنی به حمل اولی که فانی در مصداق خارجی است حمل اولیش را باید درست کنیم، تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بررسی کلام شهید (ره) در بحوث در نقد بیان حضرت امام (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات و عبارات شهید آیت الله صدر بود، عرض کردیم ایشان در سه

عبارت مرادشان را و مقصودشان را در نقد فرمایش حضرت امام (ره) بیان فرمودند. عبارت اصلی که

بررسی کردیم عبارت ایشان بود در این بحوث جلد سه در ذیل بحث نواهی که در الجهة الثالثة نزاعی

را درباره قرینیت حکم عقل در فارق بین وجود و عدم ارائه فرمودند ،

نکته شهید در بحث مره و تکرار و شاهد بر اشکال ما به ایشان

بعد عبارت دیگری که همانجا ارجاع دادند در مره و تکرار ملاحظه کردیم، حسن عبارت مره و تکرار ایشان این بود در آنجا تصریح کردند به اینکه خلاصه این حکم عقلی است که در واقع کثرت را درست می‌کند در ناحیه نهی و کثرت را در ناحیه امر از بین می‌برد. و الا با قطع نظر از این حکم عقلی، امر و نهی نسبت به متعلق، حکم واحدی دارند.

وقتی ما می‌گوییم اکرم العالم بارها گفتیم عالم موضوع است، وجوب حکم است، اکرام متعلق است. دعوای ما سر متعلق است که متعلق یعنی اکرام، که چه حکم وجوبی به آن بخورد چه حکم عدمی به آن بخورد لا تکریم الفاسق مثلاً، ما لا تکریم الفاسق را وقتی بحث می‌کنیم لا تکریم الفاسق مثلاً حالا الفاسق نمی‌گوییم که عام استغراقی جهت دلالت لفظی پیش نیاید. اگر گفتیم لا تکریم الفاسق از آنجا گفتیم اکرم العالم، آن موقع موضوع می‌شود فاسق، اکرام می‌شود متعلق، حکم می‌شود حرمت، حرمت اکرام فاسق، متعلق المتعلق موضوع، اکرام متعلق آن هم حکم، آنجا تصریح می‌کنند هیچ فرقی بین اکرم العالم و لا تکریم الفاسق در اینکه وجوب تعددی ندارد، حرمت تعددی ندارد، وجود ندارد نسبت به متعلق، و ما کثرتی در حکم نداریم. اگر کثرتی بخواهد درست بشود از ناحیه حکم عقلی است که این حکم عقلی است که در امر کثرت ایجاد نمی‌کند چون وجود طبیعی به وجود فرد است ولی در نهی کثرت ایجاد می‌کند چون مطلوب در نهی، عدم است و عدم طبیعی به عدم همه افرادش است.

آنجا این حسن اول عبارت ایشان بود که شاهد آن اشکال ما شد بر بحث با ایشان در اول عبارت
الجهه الثالثه.

نکته دیگری که در عبارت ایشان بود که باز خیلی روشن و خوب است و الان داریم ادامه می‌دهیم در
عبارت مره و تکرارشان وجود داشت این بود که ایشان در ذیل بحث شان با امام تصریح کردند که
این مسئله از فروع مسئله تعلق امر به طبایع یا افراد است. آنجا صریح عبارتشان این بود و نشان
می‌داد که ما اگر بخواهیم بحثمان را با امام به جایی برسانیم باید در آن تعلق امر به طبایع یا افراد
مسئله را با امام نهایی کنیم. چرا؟

اگر ثابت شود که ابتدائاً مفهوم، مطلوب است، اشکال شهید به امام (ره) وارد است
گفتند توضیح بیشترش در عبارات می‌آید اما توضیح اجمالی که آنجا دادند این بود ما باید ثابت کنیم
مطلوب، مفهوم است، اگر ثابت کردیم ابتدائاً مفهوم، مطلوب است طلب چه در امر چه در نهی، به
مفهوم می‌خورد، خوب آن موقع حق داریم به امام اعتراض کنیم، از نظر ایشان که شما نمی‌توانید از
قاعده فلسفی بوعلی که در ظرف خارج (کاملاً درست است) در بحث اصولی ما که ظرف ذهن است
استفاده کنید و شما (یعنی حضرت امام) یک خلطی کردید بین حکم عقل بر اساس یک قاعده فلسفی
در ظرف خارج که همان بحث ابن سینا باشد، که طبیعی موجود به وجود افرادش است و نسبت

طبیعی با افراد نسبت آباء و ابناء است و خلاصه این حکم عقل در ظرف ذهن که ما بگوییم مطلوب ، مفهوم طبیعی است در ذهن و این مفهوم طبیعی در ذهن که مطلوب است با فرد به وجود می آید و با عدم همه افراد از بین می رود. پس باید این را ثابت کنیم این را کجا ثابت می کنیم در اصول در بحث تعلق امر به طبایع یا افراد.

لذا این حسن دوم عبارت ایشان بود در مره و تکرار. در وسطش همین دعوای با امام داشت در صدرش آن حسن را داشت که تصریح می کرد کثرتی در حکم نه در امر نه در نهی نیست نسبت به متعلق ، و در ذیلش این حسن را داشت که نشان می داد این دعوای ما با امام بر وجود این قرینه عقلی یا عدم این قرینه عقلی تفصیلش را باید در بحث تعلق امر به طبایع یا افراد پیگیری کنیم.

بر اساس این فرمایش ایشان ما مراجعه کردیم به عبارت سوم حضرت آقای صدر، عبارت سوم ایشان در صفحه چهارصد بحوث جلد دو در بحث تعلق امر به طبایع یا افراد، در اینجا عرض کردم دیروز، ایشان باید ثابت کنند که در اصول اصولیین وقتی می گویند طبیعی یعنی مفهوم ذهنی است. اگر این را ثابت کردند آن موقع استدلال ایشان تام است. حالا درصدد اثبات این مطلبند، تام است یعنی تام پیش خود ایشان تا بعد انشاءالله عرض کنیم.

عبارت اولی که از ایشان بررسی کردیم در آنجا من مجدداً تذکر می‌دهم ما مجموع این بحثها را در این مجموعه ای که الان آقایان کار کردند جلد شانزده این مجموعه که خیلی هم خوب و مفصل است اینجا آمده، تمام این مطالبی که الان داریم بحث می‌کنیم طبیعی، فرد، تعلق امر به طبیعت، یا تعلق امر به فرد، عبارت مرحوم آخوند، عبارت محقق نائینی، عبارت مرحوم محقق اصفهانی همه اینجا آمده در این جلد، جلد شانزده این مجموعه کامل و انصافاً با عناوین بسیار بسیار خوبی، که عناوینی را که انتخاب کردند برای مطلب، مطلب را خیلی خوب و با عناوین منظمی ارائه فرمودند دوستان می‌توانند از این بحث استفاده کنند که بنده چون اینها را درس دادیم و مفصل است الان درصدد نیستم به شکل تدریسی همه مطالب آقای صدر را بگویم. چون مطالبشان مطالب بسیار خوبی است، خوب ایشان حرفها را زده ما هم آنجا بررسی کردیم این مطالب را،

الان زاویه بیان بنده برای این است که مدعای ایشان فعلاً در این بحث ما تنظیم بشود. این بحثها اینجا آمده بعضی رفقا از بنده خواستند این مسئله آباء و ابناء یا آب و ابناء را این هم در همین جلد شانزده شما می‌توانید پیدا کنید هم در جلد هفده که بحث حصه آقا ضیا مطرح است، ما بعداً در نقد فرمایش آقای صدر ممکن است اشاره ای به آن مسئله اجمالاً باز داشته باشیم، اما چیزی که به درد دوستان در این بحثهای پژوهشی ایشان الان می‌خورد جلد شانزده، جلد هفده و جلد هجده بحث ماست. هیچ‌کدام مال همان مباحث نواهی است، شانزده و هفده مال بحث خودمان است که این قانونی که

آقایان تمسک کردند عقلی است یا فلسفی است، عقلی فلسفی است یا عقلی اصولی است، اصلاً چنین قرینه عقلی داریم یا نداریم اینها مفصلش آنجا گفته شده و من خواهش می‌کنم مجدداً از دوستان که دوستان مدرسه این مجموعه ها را در اختیار بگذارند که آقایان بتوانند این کارهای پژوهشی شان که خیلی خوب شده استفاده کنند. بعد بتوانند به مأخذ اصلی بحث ما در تحلیل این نظرات برسند.

تبیین فرمایش مرحوم آخوند در اینکه اوامر به طبیعت می‌خورند یا به فرد؟

علی ای حال عبارت اول که ایشان آوردند و ما آنجا مفصل بحث کردیم عبارت مرحوم آخوند است. که توضیح دادیم مرحوم آخوند آمده در اینکه آیا اوامر به طبیعت می‌خورد یا به فرد توضیح دادند بحث سر ایجاد طبیعت است، آقای صدر خیلی قشنگ این را توضیح دادند از مرحوم آخوند که مرحوم آخوند گفته طلب نمی‌تواند به طبیعت بخورد، نمی‌تواند به وجود بخورد، به طبیعت نمی‌تواند بخورد چون طبیعت من حیث هی لیست الا هی، لا مطلوبة و لا غیر مطلوبة که این را در عبارت دومشان امروز توضیح می‌دهند. طبیعت طلب نمی‌تواند به وجود بخورد چون تحصیل حاصل است، پس باید طبیعت به ایجاد بخورد،

بعد آقای صدر قشنگ از این ایجاد دفاع کردند گفتند می دانید چرا ایجاد ، به خاطر اینکه ماهیت و طبیعت به حمل اولی یعنی من حیث هی هی طلب به آن خورده، چون طبیعت به حمل اولی ، مطلوب است نه به حمل شایع، ما در واقع باید پای ایجاد را بیاوریم وسط ، به حمل اولی چرا به حمل اولی؟ چون به حمل اولی فانی در خارج است. چون به حمل اولی که مصداق خارجی پیدا می کند. والا این مفهوم ذهنی که در ذهن است نمی تواند به حمل شایعش مطلوب باشد به حمل شایعش امتثالی ندارد موجود در ذهن است و ماهیت من حیث هی هی، خودش مصداق خودش نیست که توضیح دادم. یعنی این که در ذهن است مصداق کیف نفسانی است، علم از مقوله کیف نفسانی است علی المشهور، لذا این که الان صورت ذهنی انسان است، خودش از مقوله جوهر نیست، خودش از مقوله کیف نفسانی است، ایشان هم این را توضیح دادند گفتند پس توجه کنید آقای آخوند چرا ایجاد را آورد وسط ؟ چون ماهیت به حمل اولی ، مطلوب است و ماهیت به حمل اولی فانی در خارج ، مطلوب است ، پس باید با خارج کار کنیم یعنی اینجا.

خوب ملاحظه می کنید محط این بحث سوار بر این نکته است که طلب به مفهوم ذهنی خورده، چون طلب به مفهوم ذهنی خورده این دیگر می شود به نفع آقای صدر، این مطلب به نفع ایشان است. بله پس در اصول پیش مرحوم آخوند طلب به مفهوم ذهنی خورده ولی چون به مفهوم ذهنی خورده و

مفهوم ذهنی به حمل اولی ، می تواند مطلوب باشد ، یعنی فانی در خارج ، نه به حمل شایع ، چون به حمل شایع ، امتثال در آن امکان ندارد.

لذا این عبارتی که من توضیح دادم از زبان آقای صدر به نفع ایشان است به چه معنا ؟ یعنی مدعای ایشان را ثابت می کند که در اصول طلب به مفهوم ذهنی می خورد.

اشکال شهید صدر (ره) به مرحوم آخوند

اما عبارت دوم که عبارت مرحوم آخوند است خلاصه محط درگیری اصلی است که ایشان در این عبارت که می خوانیم می خواهند بگویند که مرحوم آخوند اشتباه کرده در اینجا ، بعد هم می گویند آقای نائینی هم اینجا اشتباه کرده ، بعد هم می گویند آقای اصفهانی هم اینجا اشتباه کرده ، حالا دیگر اسم آقای خوئی را نبرده ، آقای خویی هم در همین مسیر است که در جلد شانزده این را گفتیم ببینیم چه می شود.

عبارت دومی که ایشان از مرحوم آخوند بیان می کنند و می گویند آمدن ایجاد ، شاید به این دلیل است که الان هم توضیح دادم که مرحوم آخوند گفته چرا باید ایجاد بیاید ؟ چون ماهیت من حیث هی لیست الا هی لا مطلوب و لا غیر مطلوبه ، ماهیت من حیث هی هیچی نیست الا خودش ، نه طلبی در

ماهیت من حیث هی است، نه عدم طلبی، اینطوری بنابراین باید وجود بیاید، بعد برای فرار از تحصیل حاصل، وجود را می‌کند ایجاد، این اصل حرف مرحوم آخوند است.

آقای صدر رضوان الله تعالی علیه می‌فرمایند این جمله ای که آقای آخوند به آن تمسک کرده برای آوردن وجود و بعد به خاطر فرار از تحصیل حاصل تبدیل وجود به ایجاد، این جمله غلط دارد استفاده می‌شود در علم اصول، چرا اشتباهی در علم اصول اتفاق افتاده،

ایشان توضیح قشنگی می‌خواهند بدهند. می‌گویند این جمله یک معنای فلسفی دارد و این معنای فلسفی درست است. معنای فلسفی آن این است که ماهیت به حمل اولی لیست الا هی، فقط جنس و فصل است، انسان به حمل اولی فقط حیوان ناطق است. انسان به حمل اولی در رتبه ذات ما نقیضین را نداریم که مفصل در فلسفه این را در همین جلد شانزده توضیح دادیم از زبان همه بزرگان اصول و فلسفه، این حرف کاملاً درستی است در فلسفه، من وقتی در رتبه ذاتم نه وجود را دارم نه عدم را دارم. وقتی در رتبه ذاتم نه طلب را دارم نه عدم طلب را دارم. حرف بسیار درستی هم هست آنجا توضیح دادیم این ارتفاع نقیضین نیست،

خدا رحمت کند علامه طباطبایی را در بدایه و مفصل تر در نهایه توضیح دادند این ارتفاع نقیضین هم نیست. آن سلب در مرتبه ذات است، سلب در مرتبه ذات یک نوع ایجاب عدولی است نه سلب

تحصیلی. نقیضین وقتی است که شما موجه را با سالبه محصله مقایسه کنید. شما می‌گویید در رتبه ذات ماهیت فقط جنس و فصل است در این مرتبه نه وجود است نه عدم، وجود در مرتبه ذات نیست، عدم در مرتبه ذات نیست. سلب را دارید حمل می‌کنید، این حمل سلب است نه سلب حمل. خوب این هم توضیحاتش در فلسفه داده شده، آدرسش را دادم ایشان می‌گویند این بسیار حرف درست و معقول و منطقی است آقای صدر می‌فرماید. اما این حرف بسیار درست و معقول و مفهوم فلسفی، به شکل غلطی در اصول تطبیق داده شده، شاهد بحث ما الان این است. چه کسی این غلط را مرتکب شده؟ مرحوم آخوند، چرا؟

توضیحشان (شهید صدر) این است می‌گویند ببینید این من حیث هی هی یک بار می‌خواهد معروض را تحدید کند یک دفعه می‌خواهد ظرف عروض را نشان بدهد. اگر من آمدم و گفتم این من حیث هی می‌خواهد ظرف عروض را نشان بدهد، اشکال فلاسفه وارد می‌آید. یعنی چی؟

یعنی من بیایم بگویم طلب در مرتبه ذات قرار گرفته، اشکال وارد است نه خیر طلب در مرتبه ذات نیست. عدم طلب در مرتبه ذات قرار گرفته، ظرف عروض طلب، مرتبه ذات است، این غلط است. فلاسفه سریع فریادشان بلند می‌شود می‌گویند من حیث هی لیست الا هی، طلب نمی‌تواند در رتبه ذات عارض ماهیت بشود. عدم طلب نمی‌تواند در رتبه ذات عارض بشود، کما اینکه وجود در رتبه ذات نیست، کما اینکه عدم در رتبه ذات نیست. شما می‌توانید در رتبه ذات نقیضین را سلب کنید.

پس اگر من حیث هی هی برای ظرف عروض باشد و نشان بدهد ظرف عروض طلب ، رتبه ذات است ، اشکال فلاسفه وارد است اما اگر من حیث هی یا حمل اولی که می‌گوییم نخواهد رتبه ذات و ظرف عروض را نشان بدهد ، پس می‌خواهد چکار کند؟ می‌خواهد معروض را تحدید کند ، یعنی بگوید طلب خورده به مفهوم ذهنی ، اما مفهوم ذهنی به حمل اولی که بتواند فانی در خارج بشود نه مفهوم ذهنی به حمل شایع که دیگر خودش مصداق خودش نیست ، در بحث دیروز و ابتدای امروز دوباره یادآوری کردیم، فقط همین کار را می‌خواهد بکند. ماهیت به حمل اولی که معروض طلب است چیست، حد آن چیست ماهیتی که معروف طلب است به حمل شایع یا به حمل اولی ، اگر به حمل اولی برای تحدید معروض باشد نه برای تبیین ظرف عروض ، دیگر قاعده فلسفی نباید اینجا بیاید.

تبیین خلط بین قاعده اصولی و قاعده فلسفی

لذا ایشان می‌خواهد بگوید ببینید این از مصادیق این است که من دارم قاعده فلسفی را با قاعده اصولی خلط می‌کنم. قاعده فلسفی برای این است که نشان بدهد ظرف عروض نقیضین در مرتبه ذات نیست . و لذا در مرتبه ذات نقیضین عارض نمی‌شوند، لیست الا هی.

قاعده اصولی این است که من کار نداشته باشم به ظرف عروض، من بخواهم معروضم را تحدید کنم. معروضم ماهیت است بگویم ماهیت به حمل اولی معروض است ، همین، ادعای آقای صدر این است

عبارتش را بخوانیم و لذا ایشان اشکال به مرحوم آخوند می‌گیرد، ایشان می‌فرماید ببینید الثانی ان الماهیه المدلول علیها بالماده لو كانت متعلقه للطلب ابتداءً كان معناه معنایش این است که أنّ الماهیه بما هی هی مطلوبه مع انها لیست الا هی لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه كما ذکر فی الحکمه، می‌گوید مرحوم آخوند چرا وجود یا ایجاد را آورده وسط ؟ به خاطر این آورده که گرفتار قاعده فلسفی نشود که خود مرحوم آخوند هم اینها را تصریح کرده که ماهیت من حیث هی لا مطلوب لا غیر مطلوبه

اشکال شهید به مرحوم آخوند از جهت خلط بین مصطلح اصولی و فلسفی

بعد ایشان اشکال می‌گیرد به مرحوم آخوند و فیه ان هذا خلط بین مصطلح فی الحکمه و بین المقام، مرحوم آخوند اینجا خلطی کرده بین اصطلاح حکمت و فلسفه و بین مقام، فانه فی المعقول قیل در معقول اینطوری می‌گویند که لو لوحظه الماهیه بذاتها و مرحله ذاتیاتها فلیست الا هی بجنسها و فصلها و نوعها ماهیت در مرتبه ذات نیست الا جنس و فصل و آن ماهیت نوعیه. در مرتبه ذات دیگر هیچی نیست و اما سائر الامور و العوارض التي هی خارجة عن الذات فلا تکن متصفه بها فی هذه المرتبه ماهیت در مرتبه ذات متصف به آن امور نیست. کما اینکه متصف به نقیضشان هم نیست ، حالا ایشان چون در صدد تبیین بحثهای فلسفی اش نبوده این را دیگر بیان نفرموده ، عرض کردیم مفصل فلاسفه آقای طباطبایی خواندیم ما آن عبارتش را خواندیم نهاییه دو سال پیش جلد شانزده این مجموعه،

أى انها ليست من ذاتياتها معنای حمل اولی این است در فلسفه، فلسفه خدا رحمت کند آقای طباطبایی برای فرار از اشکال ارتفاع نقیضین می گوید بهترین جواب این است که ارتفاع نقیضین در بحث حمل شایع و حمل اولی ، ای انها ليست من ذاتياتها و الماهية بما هي هي ليست الا هي، خوب ایشان می فرمود هذا مطلب معقول مفهوم. حرف بسیار درستی است درست می گویند فلاسفه ماهیت در رتبه ذات نیست الا ذات و ذاتیات آن،

و لکنه عند مستخدم الاصولی اما اشکال ما این است اصولی آمده این قاعده را به شکل غلطی تطبیق داده بر بحث تطبیقه بشکل خاطی اصولی وقتی آمده از این قاعده استفاده کند به شکل خاطی آمده این کار را بکند، بتصور ان الماهية بما هي هي لا يمكن ان يتعلق به الطلب و يعرض عليها بر آن ماهیت الطلب لان الماهية بما هي هي ليست مطلوبة و لا غير مطلوبة پس داریم به مرحوم آخوند اشکال می کنیم.

منشاء غفلت اصولی

خوب غافلاً در صورتیکه اصولی غفلت کرده از اینکه چی، این بما هي هي این برای تبیین ظرف عروض نیست که آن اشکال پیش بیاید شما بگویی عروض در رتبه ذات و ظرف ذات ، امکان ندارد ،

عروض طلب یا عروض عدم طلب نه خیر ، غافلاً از اینکه ان قید بما هی هی لتحديد المعروض اینطوری. ما خواستیم معروض را تحديد کنیم.

پس اصولی آمده این را تطبیق داده به شکل غلطی، به شکل خاطئی، منشأ غفلت اصولی چیست ؟

غافلاً ، اصولی غفلت کرده از اینکه این قید بما هی هی برای تبیین ظرف عروض نیست، من نمی‌خواهم بگویم ظرف عروض ، رتبه ذات است که اشکال فلاسفه به من وارد بیاید که در رتبه ذات ، من نه طلب دارم نه عدم طلب. نه خیر ، من دارم این را برای تحديد معروض می‌گویم. می‌گویم معروض من ماهیت به حمل اولی است. معروض من ماهیت به حمل اولی است یعنی این. غافلاً به این که ان قید بما هی هی لتحديد المعروض و انه معروض من چیست ؟ مرحله ذات و ذاتیات لا لیان ظرف الحمل یعنی عروض الطلب او ای عرض آخر علیها انها فی مرحله ذاتها و بحمل الاولی اصبحت مطلوبه و اصبحت طلب جزئاً من ذاتها و هذا واضح،

پس خلاصه فرمایش آقای صدر در اشکال به مرحوم آخوند این است که جناب آقای آخوند شما نباید آن قاعده فلسفی که می‌خواهد ظرف عروض عوارض خارجی را از رتبه ذات بیرون ببرد در اصولی به کار ببرید که درگیری آن سر ظرف عروض نیست ، بلکه درگیری سر تبیین معروض است، معروض طلب چیست؟ مفهوم ذهنی، خیلی خوب مفهوم ذهنی معروض طلب است کاملاً درست است، اگر مفهوم ذهنی معروض طلب است که این هم حرف اساسی و درستی است، آیا این معروض طلب

من آن مفهوم ذهنی بحمل شایع ، معروض طلب است؟ نه خیر به حمل شایع قابل امتثال نیست ،
موجود در ذهنم است. به حمل اولی ، معروض طلب است یعنی مفهومش، نه واقع خارجی آن. واقع
خارجی آن از مقوله کیف نفسانی است که توضیح دادیم دیروز و امروز اول بحث، و این،
ولی مفهوم ذهنی آن معروض طلب است اگر مفهوم ذهنی آن ، معروض طلب است و مفهوم ذهنی آن ،
می تواند فانی در خارج باشد ، مشکل حل می شود ، مفهوم ذهنی ، معروض طلب است و مطلوب
واقعی ما مفهوم ذهنی است اما مفهوم ذهنی به حمل اولی که قابلیت فناء در خارج را دارد. این حرف
آقای صدر است.

حالا این مطلب را قشنگ به مرحوم آخوند ایراد می گیرد ما قبل از اینکه بقیه عبارتهای ایشان را
بخوانیم این دو نکته را حساس کنیم ذهن شما را،

تنافی بین اشکال شهید به مرحوم آخوند و بین دفاع شهید از ایشان

اگر این اشکال آقای صدر به آقای آخوند وارد باشد که خودشان تصریح می کنند به ورود این اشکال،
باید این اشکال سبب شود توضیح اولی که برای مرحوم آخوند دادند غلط باشد، چون ایشان برای
اینکه دفاع کنند از مرحوم آخوند که ایجاد را شما آوردید دو تا راه حل می دهند دو تا نکته می گویند،

نکته اولشان که دیروز خواندیم متفرع بر این نکته دوم است. اگر نکته دوم غلط است خوب نکته اول هم توجیه خوبی برای حرف آقای آخوند نیست.

ببینید نکته دوم این بود که ایشان دیروز اینطوری خواستند از مرحوم آخوند دفاع کنند که آقای آخوند چرا ایجاد را آورده ؟ چون به حمل اولی را خواسته، به حمل اولی یعنی فانی در خارج، اما الان که معلوم شد حمل اولی پیش مرحوم آخوند غیر از حمل اولی پیش آقای صدر است ، آن توجیه خراب است دیگر . آقای صدر حمل اولی پیش شما معنایش این نیست که گفتید یعنی تحدید معروض، بر اساس حمل اولی پیش شما یعنی تحدید معروض فنای در خارج درست است دخالت ایجاد درست است ، اما حمل اولی پیش آقای آخوند اینی است که شما در حکمت دارید و تصریح می‌کنید. حمل اولی پیش آقای آخوند یعنی آنچه در حکمت آمده که به قول شما می‌خواهد ظرف عروض را نشان بدهد. حمل اولی پیش آقای آخوند که بیاید به این معنا گرفته بشود دیگر شما آن توجیه را که خودتان بر اساس اصطلاح حمل اولی دارید نباید به آقای آخوند نسبت بدهید.

لذا جا داشت که آقای صدر اول نکته دوم را می‌گفت بعد مشترک لفظی بودن حمل اولی در می‌آمد ، که حمل اولی دو معنا دارد در مدرسه آقای صدر یک معنا دارد در حکمت یک معنا دارد. بعد حمل اولی در مدرسه آقای صدر را آقای آخوند قبول ندارد اگر قبول داشت این اشکال را نمی‌کرد.

اگر حمل اولی در مدرسه مرحوم آخوند که بعداً می‌بینیم محقق نائینی هم همانطور معنا کرده که مرحوم آخوند معنا کرده، اصفهانی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باز همانطور معنا کرده که مرحوم آخوند معنا کرده. پس حضرت آقا [صدر] شما چیزی که به مرحوم آخوند اشکال می‌گیرید و می‌گویید حمل اولی را در حکمت به غلط تطبیق دادند بر اصول و لذا دچار محذورات بعدی شدند، این سبب می‌شود شما توجیه اولتان توجیهی باشد در مدرسه خودتان نه در مدرسه مرحوم آخوند، این ربطی به حرف مرحوم آخوند ندارد. اشتباه است که اول عبارتتان این بود ثم ان مفهوم الایجاد او الوجود فی مدلول ام کما صنعه صاحب الکفایة فی المقام یکمن ان یکون مبرره احد وجوه

وجه اولتان را می‌گویید بعد از مرحوم آخوند دفاع می‌کنید این دفاع، دفاع از مرحوم آخوند نیست، چون این دفاع اول شما بنا بر اصطلاحی است در حمل اولی که خود مرحوم آخوند این را قبول ندارد و شما در ثانیاً این را اشکال می‌گیرید به مرحوم آخوند بعد ملاحظه خواهید کرد که همین اشکال به آقای اصفهانی هم می‌گیرید همین اشکال را به آقای نائینی هم می‌گیرید. ما سال گذشته که خواندیم همین اشکال را به آقای خویی هم می‌گیرید لذا توجه بکنید حضرت آقای صدر شما یک اصطلاح جعل دارید می‌کند، اگر این اصطلاح متبع در اصول باشد بر اساس این اصطلاح متبع در اصول می‌خواهید به امام اشکال بگیرید حرفی نیست، اما اگر اصطلاح شما متبع در اصول نبود و بر همین متبع نبودن سبب بشود که شما به آقایان اساتید علم اصول اشکال کنید عیب ندارد اشکال کنید. اما آن

موقع به امام نمی‌توانید این اشکال را بکنید که شما خلط بین مصطلح اصولی کردید با مصطلح

حکمت، شما خودتان دارید تصریح می‌کنید که مصطلح حکمت در اصول آمده و آن شده منشأ

اشکال،

لذا ببینید ما آخر خط گیر می‌کنیم با آقای صدر، ایشان در بحوث جلد سه ارجاع می‌دهند به مباحث

مره و تکرار که تفصیلش آنجا گفته شده، در مبحث مره و تکرار ارجاع می‌دهند به متعلق اوامر و

نواهی، که در متعلق اوامر و نواهی تفصیلش می‌آید، در اوامر و نواهی شروع می‌کنند اشکال به

اصولیین که شما چرا اصطلاح حکمت را آوردید در اصول، خوب اگر آنها هم آوردند چه اشکالی

می‌خواهید به امام بگیرید، بلکه یک اشکال به همه بگیرید نه به امام، بگویید اشکال امام به آقای

آخوند وارد است اشکال امام به نائینی وارد است اشکال امام به اصفهانی وارد است اشکال امام به

محقق خویی وارد است، به همه آنهایی که با مصطلح حکمت دارند کار می‌کنند بعد بگویید اما اشکال

امام اصلاً وارد نیست به آنها، [اما اشکال امام] وارد است چون مثل امام این خلط را مرتکب [شده

اند]، شما فقه‌الخمینی را متهم به خلط می‌کنید یا کل علم اصول را متهم؟ تکلیف ما را روشن کنید.

اگر خلط مال همه است اشکال امام در فضای همه است، بعد شما می‌گویید نه ولی درست نیست

چون مدعی من مدرسه من آیت الله صدر این است که حمل اولی اصطلاحش این است، لذا اشکال

وارد نیست، خیلی خوب بعد اما آن حرف را ارزیابی می‌کنیم چنین حرفی که شما خلاف مشهور

می‌زنید درست است یا غلط است آن سر جایش، بعد نشان تان می‌دهیم حرف شما راه ندارد بعد

عرض می‌کنیم اصل مطلب را،

اما الان خوب دقت کنید، لذا بنده با اعتذار از اینکه دوستان را یک کم معطل می‌کنم چون چاره‌ای نداریم از ما خواستند یک مقداری فرمایشات آقای صدر بررسی بشود سال گذشته و امثال، بررسی آن این ذو زحمته‌ها را دارد اجتهاد باید بشود، تا اینجا ما عبارت آقای صدر نسبت به مرحوم آخوند خواندیم و نشان دادیم ایشان مشترک لفظی کرده حمل اولی را بین مصطلح الاصول و مصطلح الحکمه و اصرار دارد که مرحوم آخوند در اصول از مصطلح حکمت استفاده کرده دچار اشکال شده، بر این اساس توجیه اول شان هم به درد مرحوم آخوند نمی‌خورد، بر همین اساس اشکال ایشان فقط به امام نیست، اشکال امام به مرحوم آخوند وارد است چون مرحوم آخوند مصطلح حکمه دارد می‌گوید.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

19

فرق بین ماهیت در اصطلاح فلسفی با ماهیت در اصطلاح اصولی در کلام شهید

محقق صدر (ره) می فرماید این اصطلاح درست فلسفی ماهیت است ، اما اصطلاح ماهیت در اصول

معنایش این است که ما یک ماهیتی داریم که به حمل اولی یعنی خود ماهیت، نه ماهیت بواسطه

اینکه مفهوم ذهنی است ، اینطوری توضیح می دهند، آن ماهیت ، که خود ماهیت باشد و به تعبیر

ایشان معروض را ما بما هی هی تحدید می کنیم ، آن ماهیت می تواند فانی در خارج باشد و لذا

امثال چنین ماهیتی که فنائش در خارج امکان دارد به این است که من شیء خارجی را اتیان کنم و

الا اگر این بما هی هی آورده نشود و معروض تحدید نشود ممکن است که یک کسی این ماهیت را

همان ماهیت موجود در ذهن بداند و ماهیت موجود در ذهن ، به جهت اینکه فانی نیست در خارج،

مورد نظر اصولی نیست و الا ماهیت موجود در ذهن موجود در ذهن است ، دیگر امثال و امر و نهی

و بعث و زجری در آن معنا ندارد ، این توضیح ایشان بود

ما عرض مان این بود که این توضیح ایشان که ماهیت مصطلح اصول را از ماهیت مصطلح فلسفه جدا

می کند ، تارۀ این نکته است که حضرت آقای صدر (ره) به این نکته اعتقاد دارد و می خواهد این

معنای مورد نظر و مختار خودش را مبنای نقد امام (ره) قرار بدهد ،

تأراً این است که نه ، اصرار دارد در علم اصول و علماء علم اصول این معنا را قبول دارند ، و این تفکیک را پذیرفته اند که ظاهر اینکه امام (ره) را نقد می کند به اینکه شما خلط کردید بین ماهیت مصطلح حکمت و ماهیت مصطلح اصول ، ظاهر این نقد همین نکته دوم است ، که می خواهند بگویند نه همه اصولی ها مثل من آقای صدر حرف می زنند و شمای امام (ره) دارید مثل فلاسفه در اصول حرف می زنید و لذا اشکال گرفته اند ،

اشکال فرمایش شهید صدر (ره)

اگر این دومی باشد که ظاهراً این است ، گفتیم این جور در نمی آید با اشکالی که به مرحوم آخوند وارد می کنند ، ایشان به مرحوم آخوند در ارتباط با این قانونی که مرحوم آخوند در بحث متعلق اوامر و نواهی اصرار دارند که طلب به ایجاد ماهیت می خورد، دلیل مرحوم آخوند چه چیزی است ؟ دلیل شان این جمله است که ماهیت من حیث هی لیست الا هی و لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه اگر ماهیت من حیث هی لیست الا هی لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه یعنی مرحوم آخوند خواسته بگوید نمی تواند در رتبه ذات و ذاتیات ماهیت عارض ماهیت باشد ، اگر این اشکال مرحوم آخوند است ، خب آقای صدر این اشکال را رد می کند و جواب می دهد به مرحوم آخوند که خواندیم عبارتش را ، که نه آقای آخوند شما دارید من حیث هی هی را به معنای فلسفی به کار می برید در صورتی که من حیث هی در اصول با آن مصطلح فلسفی اش به کار نرفته است ،

خیلی خوب اگر این اشکال آقای صدر (ره) به مرحوم آخوند درست باشد معنای درستی این اشکال این بود که مرحوم آخوند دارد از مصطلح فلاسفه استفاده می کند دارد من حیث هی هی را همانطور معنا می کند که امام (ره) معنا کرده اند یعنی جناب آقای آخوند آمده به حمل اولی را ماهیت من حیث هی هی ایی دیده که ماهیت من حیث هی هی می خواهد ظرف عروض را نشان بدهد ، و لذا مرحوم آخوند اشکال کرده اند که طلب نمی تواند در رتبه ذات و ذاتیات ماهیت عارض ماهیت بشود ، ماهیت در رتبه ذات و ذاتیاتش لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه اشکال حرف مرحوم آخوند است ما دیروز درسی این نکته را تاکید کردیم جلسه پایانی هفته که پس آقای صدر همین اشکالی که شما به مرحوم آخوند گرفتید در ذیل این وجه دوم که توضیح دادید این شاهد حرف امام (ره) می شود و شاهد این خواهد شد که این مصطلح حکمت دارد در اصول بحث می شود این را گفتیم ،

وارد نبودن اشکال شهید صدر (ره) به مرحوم آخوند

حالا یک نکته دیگر هم اینجا بگوئیم که معلوم بشود اشکال ما به آقای صدر فقط اصطلاحی نیست و آن نکته این است که این مطلب آقای صدر که می خواهد به آقای آخوند اشکال بگیرد که آقای آخوند مصطلح اصولی حمل اولی ، با مصطلح فلسفی حمل اولی ، دو تا است و نباید شمای آقای آخوند مصطلح فلسفی را مبنای اشکال تان به عدم طلب قرار بدهید ، این اشکال اگر در واقع بر

اساس فرمایش آقای صدر بخواند ارزیابی بشود اشکال هم وارد نیست ، یعنی این اشکال کلاً وارد نیست کما اینکه آن دفاعی که ایشان در ذیل وجه اول از مرحوم آخوند کرده اند با این مبناء باز دفاع نا تمامی است چون خواندیم عبارت را ، ایشان آمدند گفتند برای دخالت دادن ایجاد دو مبرر ما داریم ، یک مبرر را قبول کرده اند که ماهیت ، به حمل اولی با همان مصطلح اصولی فانی در خارج است ، لذا ما باید ایجاد را بیاوریم تا از حیث وجود مفهومی در ذهن نجات پیدا کنیم ، پس هم حمل اولی را می آوریم و هم ایجاد را می آوریم این دفاع را قبول کرده اند این توضیح را برای مرحوم آخوند

بعد مبرر دوم شان این بود که طلب در رتبه ذات و ذاتیات ماهیت نیست ،

بعد آمدند به دومی اشکال گرفته اند که این اشکال وارد نیست از سوی آقای آخوند و نمی تواند مبرر آوردن ایجاد باشد ، چون مصطلح اصولی حمل اولی باید اینجا مطرح بشود نه مصطلح فلسفی ، حالا ما می خواهیم ببینیم می شود این دو تا اشکال را با هم از آن دفاع کرد با این دید آقای صدر می شود آن توجیه را پذیرفت و این اشکال را وارد کرد؟ یا جور در نمی آید خوب توجه بکنید که معلوم بشود این اصطلاحی که آقای صدر دارد درست می کند همین جا دچار مشکل می شود یعنی واقعاً هم درست نیست نه اینکه دعوا اصطلاحی است

تبیین درست نبودن اشکال شهید صدر (ره) به فرمایش مرحوم آخوند

ببینید آقای آخوند چرا ایجاد را آورد ؟ مشهور اینطور می گویند که مرحوم آخوند ماهیت من حیث هی هی را به معنای مفلسفی مد نظر قرار داد ، بعد دید طلب در رتبه ذاتی و ذاتیات آن نیست ، پس ایجاد را آورد که طلب به ایجاد بخورد ، یعنی آوردن ایجاد بواسطه این بود که نه اینکه ماهیت من حیث هی هی با مصطلح فلسفی مورد نظر مرحوم آخوند و ماهیت من حیث هی هی با مصطلح فلسفی یعنی هیچ چیز در مرتبه ذات و ذاتیات نیست نه طلب هست نه عدم طلب ، مرحوم آخوند مجبور شد که یک وجودی را بیاورد که طلب را بوجود بزند و طلب دیگر نرود در رتبه ذات و ذاتیات ، طلب به وجود بخورد خب این سیستم مرحوم آخوند است ، این سیستم ببینید آورن ایجاد را بر خلاف تحلیل آقای صدر سوار می کند بر مصطلح فلسفی ، کما اینکه عدم تعلق طلب را سوار می کند بر مصطلح فلسفی خب این معلوم است ، یعنی به تعبیری که آقای صدر خوش شان بیاید بگوئیم : مبرر اول با همان اصطلاح فلسفی آمده که مبرر دوم با همان اصطلاح فلسفی آمده است ، این در سیستم آقای آخوند تکلیفش روشن است ما یک دید فلسفی به ماهیت داریم که ماهیت من حیث هی هی لیست الا هی ، وقتی من نظرم را مقصور کنم به ذاتیات و ذات ماهیت فقط جنس و فصل ماهیات نوعیه را می بینم ،

چون وقتی نظر مقصور می‌کنم به ذات و ذاتیات ماهیت ، فقط ماهیت جنس و فصل را می‌بینم و ماهیت نوعیه را می‌بینم طلب را نمی‌بینم وقتی طلب را ندیدم وجود را نمی‌بینم وقتی وجود را ندیدم نمی‌توانم طلب را به ماهیت بزنم نمی‌توانم طلب را به جنس و فصل بزنم چون در رتبه جنس و فصل نیست طلب ، می‌آیم یک وجودی را می‌آورم و طلب را می‌زنم به وجود ، حالا بخاطر اینکه تحصیل حاصل نشود می‌شود ایجاد ، این هم که ایشان توضیح داده اند و هم ما قبلاً توضیح داده ایم ، تحلیل مرحوم آخوند همه اش یک مبناء دارد ،

حضرت آقای صدر اگر اشکال دومش به آقای آخوند وارد باشد یعنی بخواهد به مرحوم آخوند بگوید آقای آخوند شما مصطلح فلسفه را بگذار کنار و بروید دنبال مصطلح اصول که اشکال دوم شان این بود و آن مبرر دوم را ایشان اینطوری رد کرد ، خوب نتیجه این حرف این است که آن تحلیل اولی که برای مرحوم آخوند کردند هم درست در نمی‌آید ، به عبارت اخری اگر من معروض را تحدید کردم و گفتم این حمل اولی فقط برای تحدید معروض است ، خیلی خوب معروض من ماهیت فانی است حالا که معروض من شد ماهیت فانی ، طلب به ماهیت خورده اما نه به عنوان چیزی که در رتبه ذات و ذاتیات ماهیت است ، وجود چرا به ماهیت خورده ، خوب طلب مثل وجود است هر دو در خارج از رتبه ذات و ذاتیات ماهیت هستند، پس ببینید این توضیح آقای صدر نا تمام است من نمی‌توانم بگویم حمل اولی فقط برای تحدید معروض است چرا؟

چون اگر فقط برای تحدید معروض باشد آمدن ایجاد را نمی تواند توجیه کند ، آمدن طلب را نمی تواند توجیه کند ، من اگر گفتم یک ماهیت به حمل اولی و فانی ایی دارم از توی آن در نمی آید که حالا طلب به عنوان یک امر خارج از ذات و ذاتیات آمده سر ماهیت یا وجود آمده سر ماهیت ، هیچ کدام در نمی آید

در سیستم مرحوم آخوند چرا ، سیستم مرحوم آخوند روشن است مطلب ، ماهیت من حیث هی لیست الا هی ، یعنی در رتبه ذات و ذاتیات ماهیت هیچ چیز نیست الا جنس و فصل ، لذا طلب نمی تواند بیاید طلب باید به وجود یا ایجاد خارجی بخورد ، مرحوم آخوند قشنگ آمده از مصطلح فلاسفه استفاده کرده است

دو اشکال بیان دوم آقای صدر (ره)

پس ببینید ما دو تا اشکال به آقای صدر کردیم اشکال اول این بود که در ذیل بیان دوم شان که شما اقرار کردید که مرحوم آخوند دارد از اصطلاح فلاسفه استفاده می کند نه از مصطلحی که شما به عنوان مصطلح اصولی با آن کار می کنید و می خواهید بر آن اساس به امام (ره) اشکال کنید ، اشکال دوم مان که امروز گفتیم این بود که اصلاً این مصطلح شما مشکل مرحوم آخوند را حل نمی کند یعنی یک ناسازگاری ایی بین اولاً و ثانیاً با مبرر اول و مبرر دوم به وجود می آید ، و سیستم

مرحوم آخوند را خراب می کند حالا ملاحظه خواهید کرد بعداً با محقق نائینی (ره) و محقق اصفهانی (ره) هم همین اتفاق خواهد افتاد ،

کلام شهید صدر (ره) در محل نزاع مسئله متعلق اوامر و نواهی

بیان بعدی ایی که آقای صدر اینجا ذکر می کنند که گفتیم این را هم یک توضیحی بدهیم ملاحظه بکنید بیانی است که محقق نائینی (ره) دارند آقای صدر در همین بحث متعلق اوامر و نواهی در این صفحه چهار صد و یک ، چهار صد و دو و بعد چهار صد و سه ، یک بحثی دارند که آقا یک مقدار اغلاق پیش آمده در محل نزاع مسئله متعلق اوامر و نواهی که دعوا سر چه چیزی است محل نزاع چه چیزی است ،

تبیین کلام میرزای نائینی (ره) توسط شهید صدر (ره)

بعد توضیح می دهند که خلاصه میرزای نائینی (ره) آمده یک تحلیلی از محل نزاع کرده است ، تحلیل میرزا را شرح می دهند خیلی هم خوب شرح می دهند که میرزا فرموده محل نزاع سر این است که آیا احکام شرعیه به ماهیات شخصیه می خورند یا به ماهیات کلی ، بعد توضیح داده خیلی

هم خوب توضیح داده ما هم عرض کردم سال گذشته از خود عبارات میرزا بعد هم از زبان محقق

خوئی (ره) با آن شرح و بسطش اینها را توضیح دادیم

تشخص ماهیت بوجود است یا به عوارض مشخصه

ماهیت شخصی یعنی چه ؟ یعنی من در واقع بگویم در عالم واقع تشخص ماهیت بواسطه عوارض

مشخصه است ، بعد هم بگویم چون تشخص ماهیت به عوارض مشخصه هست، اینها حرف های

فلاسفه قدیم است غیر از فارابی ، فلاسفه می گفتند ماهیت انسان وقتی می خواهد بشود زید ،

تشخص این ماهیت انسان در زید به واسطه کمّ است به واسطه کیف است ، بواسطه این است بواسطه

متی است ، یک ماهیت جوهری داریم به نام انسان ، وقتی می خواهد بشود زید با کم خاص ، با کیف

خاص ، با این خاص، با وضع خاص تشخص پیدا می کند ، لذا می گفتند در واقع ما یک ماهیت من

حیث هی هی داریم که این ماهیت من حیث هی هی در خارج تشخص دارد و تشخص آن هم

بواسطه آن عوارض است ، به آنها می گویند عوارض مشخص .

یک دید دیگر این است که تشخص ماهیت بوجود است نه به عوارض مشخصه ، که فارابی این بحث

را مطرح کرد که اگر ما صد تا ماهیت هم کنار این ماهیت بگذاریم هیچ کدام ، صد تا ماهیت به

اصطلاح لا بشرط اند هیچ کدام تشخص را نیستند ، هرچه که قید به آن اضافه کنید تا وقتی که مفهوم

است ، کلی است ، وقتی که واقعیت پیدا می کند تشخیص پیدا می کند و تشخیص به وجود است ، این دو تا دید را محقق نائینی (ره) هم قشنگ اینها را بحث کرده است که ما یک ماهیت شخصی داریم یک ماهیت کلیه داریم اگر گفتیم ماهیت کلیه است خوب مشخص می شود وجود ، اگر گفتیم ماهیت شخصی است ، مشخص می شود عوارض آن عوارض مشخصه ، حالا سوال این است که حکم شرعی به چه چیزی می خورد ؟

بررسی تعلق تکلیف به ماهیت شخصی یا به ماهیت کلیه در کلام میرزای نائینی (ره)

حکم شرعی به ماهیت شخصی می خورد یا به ماهیت کلیه ، بعد میرزا آمده نکته فنی ایی هم بر آن بار کرده است ، گفته اگر کسی گفت حکم به ماهیت شخصی می خورد چون ماهیات دیگر عوارض مشخصه هستند ، در اجتماع امر و نهی باید امتناعی بشود ، که این را هم توضیح دادیم ، تلمیذ بزرگوارشان آقای خوئی (ره) هم چه در أجود چه در بحث های اصولی خودشان قشنگ حرف استادشان را توضیح داده اند ، چطور ؟

محقق نائینی (ره) باز این را هم توضیح داده اند و آقای صدر هم قشنگ این عبارت ها را می آورند که بابا من یک ماهیت صلاۀ دارم یک ماهیت غصب دارم ، ماهیت صلاۀ یک ماهیت کلی است وقتی می شود صلاۀ در دار غصبی ، یعنی صلاۀ ماهیت کلی صلاۀ که بواسطه این خصوصیات دیگر مثل

کَمّش کیفش وضعش متی آن تشخص پیدا کرده است ، وقتی با غضب کار می کنم ، غضب یک ماهیت کلی است ، غضبی که در ضمن صلاۀ است خوب بواسطه کم و کیف و این و این خصوصیات تشخص پیدا می کند، پس توجه می کنید که در واقع حیث صلاتی بودن می شود مشخص غضب ، حیث غضبی بودن می شود مشخص صلاۀ اینطوری

حالا اگر من گفتم امر به ماهیت شخصی می خورد نهی به ماهیت شخصی می خورد آنموقع این مشخص هم ماموریه است و هم منهی عنه است می شود امتناع ،

اما اگر نه من گفتم امر به ماهیت کلی صلاۀ می خورد کاری به عوارض مشخصه ندارد غضب به ماهیت کلی غضب می خورد کاری به عوارض مشخصه ندارد آنموقع مشکلی پیش نمی آید ، اگر عوارض می آمدند وسط گیر می کردیم امر و نهی مصب ورودشان یک جا می شد ، لذا محقق نائینی (ره) متفرع کرده گفته اگر کسی بگوید احکام شرعیه به ماهیات شخصیه خورده اند در اجتماع امر و نهی باید امتناعی بشوند ، اما اگر بگوید به ماهیت کلی خورده اند جوازی می شود ، پس به قول آقای نائینی (ره) و تلمیذ بزرگوارشان آقای خوئی (ره) یک مسئله بزرگی را باید اینجا رسیدگی کنیم ثمرات اصولی جدی ایی هم دارد و آن تعلق احکام شرعیه به ماهیات کلیه یا ماهیت شخصیه است

اشکال شهید صدر به بیان میرزای نائینی (ره)

آقای صدر این را خیلی قشنگ توضیح می دهند این ثمره را هم می گویند ، بعد می گویند منتهی اشکالی را که ما در تحلیل آقای ...، اشکالات زیادی داریم که مهمترین شان این است که ایشان می گویند یک اشکال اصلی اش را ما می گوئیم ، مهمترین این است که شما در این تحلیل تان بین ماهیت شخصی و ماهیت نوعی ماهیت کلی رفته اید سراغ خارج ، در خارج حق با شماست ، در خارج فلاسفه باید بحث کنند تصمیم بگیرند که آیا تشخص به عوارض مشخصه است یا تشخص به وجود است ، اگر تشخص بوجود بود حکم به ماهیت کلی خورده است ، اگر تشخص به عوارض مشخصه بود حکم خورده به ماهیت خاص خارجی با مشخصاتش ، بعد هم آن ثمره را بر آن بار کنیم ،

ولی چرا شما سراغ ماهیت خارجی می روید چرا با خارج کار می کنید شما بیائید با مفهوم ذهنی کار کنید ، شما چرا از ماهیت با مصطلح فلاسفه استفاده می کنید بعد می افتید در این درگیری ها ، بیائید با ماهیتی کار کنید که مفهوم ذهنی است ، بعد ایشان می گویند بنابراین اگر شما با ماهیتی به مفهوم ذهنی کار کردید کاملاً می توانید تصمیم بگیرید بگوئید من یک تکوینی دارم که اراده تکوینی کارش را روشن می کند ، یک اراده تشریعی دارم ، اراده تشریعی ملاکش این است که مولا وقتی می خواهد حکمی را تشریع کند باید آن مامور به مقدور مکلف باشد ، شما بیائید بگوئید اراده تشریعی مولا در

مقام طلب کردن در مقام امر کردن در مقام نهی کردن در مقام وجوب قرار دادن در مقام حرمت قرار دادن ، خورده به یک مفهوم ذهنی و این مفهوم ذهنی امتثالش مقدور مکلف است ،

لذا ایشان ضمن اینکه توضیح محقق نائینی (ره) را خوب و زیبا می دهند ، مصب اشکالشان این است که آقای نائینی (ره) اینجا خلط کرده است بین ماهیت با مصطلح حکمت با ماهیت مورد نظر در علم اصول ، این خلطش سبب شده که ما را ببرد سراغ این گرفتاری ها ، لذا خیلی قشنگ هم ایشان در تحلیل محقق نائینی (ره) این را پیاده می کند و هم در نقد محقق نائینی (ره) ،

در تحلیل محقق نائینی (ره) توضیح می دهد ما أفاده الميرزا السیاقه الثانیة چهار صد و دو این بحوث جلد دو ، ما أفاده الميرزا قدس سره من انّ البحث عن تعلق الاحکام بالطبائع او الافراد مربوط بالمسئلة الفلسفیه فی تشخیص معروض الوجود و الایجاد خارجی خوب دقت کنید خارجی ، وجود و ایجاد خارجی انه در واقع هل يعرض على الماهية الشخصية أو على ذات الماهية و الطبیعة و يكون التشخص بوجود نفسه ایشان می گوید ببینید محقق نائینی (ره) بحث را برده است سراغ یک بحث فلسفی آن هم در وعاء ایجاد خارجی ، که وجود و ایجاد خارجی به چه چیزی خورده است ؟

بعد هم توضیح می دهد که بله ایجاد و وجود خارجی ، در اراده تکوینی محل بحث است اراده تشریعی باید وزانش بشود وزان اراده تکوینی ، لذا هر کس که گفت با ماهیت شخصی ، اراده شخصی

درست در می آید می گوید تشریعی اش هم با ماهیت شخصی درست در می آید ، ماهیت شخصی که در آمد در اجتماع امر و نهی هم امتناعی است با همین توضیحی که دادم

اگر گفت نه با ماهیت با طبیعی و کلی و اینها اراده تکوینی درست می شود تشریعش هم با کلی درست می شود در اجتماع امر و نهی هم می شود جوازی ، ایشان اینها را توضیح می دهد بعد أقول فی هذا الکلام مواقع للنظر تقتصر علی ذکر واحد منها آن مهمش را می خواهیم بگوئیم مهمش چه چیزی است ؟ و آن این است که لا ترتب بین هذه المسئلة والمسئلة الفلسفية چرا فلاسفه حق دارند در مورد خارج که بحث می کنند بیایند سر ماهیت خارجی یک بحث عمیق فلسفی بکنند که آیا ماهیت خارجی در وعاء خارج تشخیص بوجود است یا ماهیت خارجی در خارج تشخیص به عوارض مشخصه اش است ، بعد هم بگویند اراده تکوینی در خارج به چه چیزی خورده است خیلی خوب اینها حرف های خوبی است

اما چه اشکال دارد که ما در علم اصول با این قاعده کار کنیم که من با مفهوم ذهنی ماهیت دارم کار می کنم و مفهوم ذهنی ماهیت برای تحقق اراده تشریعی کافی است ، فقط یک شرط دارد و آن شرط این است که تکلیف بمالایطاق پیش نیاید یعنی مولا به یک چیزی امر کند که بشود آن را امتثالش کرد، آن هم می شود همان ماهیت به حمل اولی با اصطلاحی که آقای صدر می گویند یعنی ماهیتی که فانی در خارج است بعد هم ایشان همین را توضیح می دهند ،

خلاصه توضیح آقای صدر و نقد ایشان به آقای نائینی (ره) به این مطلب بر می گردد، همین را هم
 ذیل عبارت آقای اصفهانی (ره) که حالا [عبارت محقق] اصفهانی (ره) را فردا می خوانیم باز دوباره
 آنجا هم توضیح آقای اصفهانی (ره) را بعد عرض می کنم از زبان ایشان، ولی آنجا که آقای اصفهانی
 (ره) را نقد می کنند باز در جمع بندی می گوید لا یخفی أنّ هذا التوجیه یعنی توجیه محقق اصفهانی
 (ره) لهذا البحث مشترك مع التوجیه السابق الذی أفاده المیرزا ، از چه جهت مشترك است من حیث
 ربط المسئله الاصولیة بالمسئله الفلسفیة

منتهی دو جور ارتباط است ببینید آقای صدر دوباره به آقای اصفهانی (ره) هم اشکال می گیرند ولی
 اصل مسئله این است یعنی ایشان هم قبول دارند که استاد استادشان بلکه اساتید اساتیدشان یعنی
 محقق نائینی (ره) و محقق اصفهانی (ره) که استاد آقای خوئی (ره) اند و آقای خوئی که استاد آقای
 صدر است اینها رفته اند دنبال ماهیت خارجی و بحث ماهیت خارجی را از جهت تشخص یا از جهت
 دیگری که آقای اصفهانی (ره) که حالا ان شاء الله فردا از زبان ایشان می گوئیم ...کردند

اشکال به بیان شهید صدر (ره)

اشکال آقای صدر هم به هر دوتای آنها یک جمله است یک جمله اصلی است که آقا ما با یک مسئله
 اصولی داریم کار می کنیم که این مسئله اصولی ما هیچ ربطی به مسئله فلسفی ندارد ، شما دوباره

همان حرف دیروز ما را تکرار کنید تا ببینیم این حرف امروز مان دوباره اینجا پیش می آید یا نمی آید ، حرف دیروز ما این است که از آقای صدر سید بزرگوار استاد عظیم الشان ! پس مصطلح اصولی ماهیت ، پیش اساتید شما و اساتید اساتیدتان و اساتید فن اصول ، همان مصطلح فلسفی اش است و امام (ره) هم دارند در همان فضا اشکال می کنند این اولاً

ثانیاً مصطلح اصولی ایی که شما درست کردید مشکل مرحوم آخوند را که حل نکرد حالا ببینید مشکل محقق نائینی (ره) را می تواند حل کند مصطلح ایشان ، مصطلح آقای صدر که من بگویم یک مصطلح اصولی دارم که حمل اولی اش هم به معنای تحدید معروض است ، حالا ببینیم این را عرض می کنم جلسه بعد که بعد مصطلح توضیح آقای اصفهانی (ره) را هم به آن اضافه کنیم ببینیم

انصاف مطلب :

لذا انصاف مطلب به نظر ما این است که ایشان به فرمایش امام (ره) کم لطفی کرده اند ما تفکیک بین مصطلح اصولی و از مصطلح فلسفی را در کلمات بزرگان از علم اصول نداریم بلکه بر عکس آن را داریم اولاً ،

ثانیاً توجیهی که حضرت آقای صدر شما برای آقایان دارید و اشکالاتی که به آقایان می گیرید و می خواهید تفکیک بین دو مصطلح بکنید اساس نظریه خود آن آقایان را خراب می کند ، حالا در مورد

مرحوم آخوند ملاحظه کردید ، در مورد آقای نائینی (ره) و آقای اصفهانی (ره) هم با رعایت اختصار

چون عرض کردم اصلش را ما سال های قبل مفصل بحث کردیم آدرس هم دادیم به دوستان در آن

مجلدات دوره اصولی ما ان شاء الله می بینید

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين .



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

اشکال شهید صدر (ره) به مرحوم آخوند در بحث تعلق اوامر به طبائع یا افراد

بحث ما درباره فرمایشات شهید آیت الله صدر بود و عرض کردیم که ایشان در بحث تعلق اوامر به طبائع یا به افراد ، به مرحوم آخوند اشکال گرفته اند که شما از حمل اولی به اصطلاح فلاسفه نباید در علم اصول که حمل اولی معنای خاص به خودش را دارد استفاده کنید ، حمل اولی در علم اصول ، معروض را تحدید می کند و حمل اولی در اصطلاح فلاسفه می خواهد ظرف عروض را مشخص کند و شما آقای آخوند ! وقتی می گوئید ماهیت من حیث هی لا مطلوبه و لا غیر مطلوبه این حمل اولی به اصطلاح فلاسفه است ، اگر این را وارد علم اصول نکنید این اشتباه و این مغالطه پیش نمی آید که طلب نمی تواند به ماهیت من حیث هی تعلق بگیرد چرا؟

بخاطر اینکه در علم اصول حمل اولی که می گویند می خواهند بگویند اصل ماهیت ، معروض طلب است و اصل ماهیت می تواند معروض طلب باشد چون فانی در خارج است

اشکال شهید صدر به محقق نائینی (ره)

به محقق نائینی (ره) باز شهید آیت الله صدر (ره) اشکال گرفتند [که در] جلسه گذشته [اشاره کردیم] که آقای نائینی! حضرتعالی در ارتباط با متعلق اوامر و نواهی اصل استدلال تان این است که اراده تشریعی، تابع اراده تکوینی است و ما باید در بحث اراده تکوینی و مسئله تکوین تعیین تکلیف بکنیم که بالاخره ماهیت شخصیه، موضوع وجود است یا نه ماهیت کلیه، موضوع وجود است، وجود عارض ماهیت شخصیه می شود که آنموقع عوارض به آن مشخصات باشند آن مقولات تسعه عرضی به عنوان عوارض مشخصه بیابند طبیعی را تشخص بدهند، بعد طبیعی وجود پیدا می کند، یا نه وجود که می آید بر ماهیت کلی متعلق است، ولی عوارض و تشخص، به وجود است، شما محقق نائینی (ره) این استدلال را کرده اید بعد گفتید پس ما تا آن بحث فلسفی را تعیین نکنیم که تشخص به وجود است یا تشخص به عوارض مشخصه، نمی توانیم تعیین بکنیم که اراده تشریعی به ماهیت شخصیه خورده است یا اراده تشریعی به ماهیت کلی می خورد؟

تبیین اشکال شهید صدر (ره)

مرحوم آقای صدر (ره) همانطور که دیروز هم عرض کردم اشکال شان به آقای نائینی (ره) این است که چه اشکال دارد که کسی در فلسفه قائل بشود به اینکه ماهیت تشخصش به عوارض مشخصه است و در موضوع وجود، تشخص ماهیت به عوارض اخذ شده، اما این مربوط به تکوین است، اراده تشریعی خورده به ماهیت کلیه،

به تعبیری که ایشان به کار می بردند این بود که خلاصه أقول فی هذا الکلام مواقع للنظر تقتصر علی ذکر واحد منها و هو انه لا ترتب بین هذه المسئلة و المسئلة الفلسفیه إذ لیس من الضروري علی من یقول فی المسئلة الفلسفیه بأن الوجود یعرض علی الماهیه المشخصه و أنّ المشخصات مأخوذه فی موضوع الوجود اگر کسی در مسئله فلسفی فتوایش این باشد که وجود، عارض ماهیت شخصیه می

شود و مشخصات که همان عوارض مشخصه باشند مأخوذ هستند در همان موضوع وجود ، پس
 تشخیص ماهیت به عوارض مشخصه اش است ، نه به وجود ، و وجود بعد از تشخیص ماهیت ، مطرح
 است عارض ماهیت مشخصه است ، ماهیتی که مشخصی دارد ، کمی دارد کیفی دارد آینی دارد وضعی
 دارد ، آنها مشخص ماهیت هستند ، و ماهیت مشخصه معروض وجود است ، در فلسفه این را بگوید
 عیب ندارد ، خوب اگر این را گفت حالا حتماً باید در اصول که بحث اراده تشریعی است برود به
 دنبال فرد ؟ نه خیر ، چنین آقای در فلسفه آن فتوا را می دهد اما در اصول می گوید : اراده تشریعی
 خورده است به ماهیت کلی ، ایشان اشکال شان این است می گویند لیس من الضروری ضرورت
 ندارد که در فلسفه بحث از تشخیص ماهیت به عوارض مشخصه می کند و فتوا می دهد که مشخصات
 مأخوذ هستند در موضوع وجود أن يقول بلزوم تعلق ارادة التشريعية بالماهية الشخصية ايضاً لازم
 نیست همانطور که در فلسفه تشخیص ماهیت را به عوارض می داند در اصول هم بیايد تعلق اراده را
 به فرد یا به ماهیت شخصیه فتوا بدهد ، نه خیر

بل ممکن ان يلتزم مع ذلك بتعلقها بذات الماهية می تواند در اصول بگوید اراده تشریعی به ماهیت ،
 یعنی همان طبیعی ، به ماهیت کلی می خورد چه اشکال دارد ، ملازمه ای بین مسئله فلسفی و مسئله
 اصولی وجود ندارد ، حرف آقای صدر (ره) این است ، چرا شما آقای نائینی (ره) آمديد ربط داديد
 بین مسئله اصولی که اراده تشریعی و شناخت متعلق اراده تشریعی است با مسئله فلسفی که اراده
 تکوینی و تشخیص متعلق اراده تکوینی است ، چرا این ارتباط را بر قرار کردید ،

تبیین مدعای شهید صدر (ره)

بعد هم ایشان توضیح می دهند مدعای شان را آقای صدر (ره) می گویند ما در اراده تشریعی چه نیاز
 داریم ؟ نیاز ما این است که متعلق اراده تشریعی صدورش معقول باشد از مکلف و تکلیف ، تکلیف به

غير مقدور نباشد ما همین قدر بیشتر احتیاج نداریم ، و و دعوی لزوم کون اراده التشريعیة هو متعلق الارادة التكوينية اول الکلام چه کسی گفته است این حرف را ، هر چه اراده تکوینی به آن تعلق گرفت ، اراده تشریعی هم باید به همان تعلق بگیرد ،

چرا این ملازمه غلط است اذ البرهان انما قام على ان الارادة التشريعية للمولى لابد و ان تكون متعلقة بشئ که یعقل صدورہ من المكلف لكيلا يلزم التكليف بغير المقدور ، و من الواضح أن ذات الماهية في المقام يمكن صدورها و تحت قدرة المكلف و ليس التكليف بها تكليفاً بغير مقدور ایشان می فرماید واضح است ذات ماهیت را مکلف می تواند انجام بدهد ، بنابراین چون اصل صدور ماهیت نه ماهیت شخصی از مکلف مقدور است و قدرت بر امتثال اصل ماهیت را مکلف دارد در وعاء تکلیف ، تعلق اراده تشریعی به ذات ماهیت درست است ، چه من در فلسفه قائل بشوم به اینکه اراده تکوینی به ماهیت خورده و تشخص به وجود است ، چه قائل بشوم به اینکه اراده تکوینی به ماهیت تشخصیه خورده و تشخص به خود عوارض مشخصه است ، لذا ربط دادن مسئله اصولی به مسئله فلسفی غلط است ، این نقد مهم ایشان به استاد استادشان محقق نائینی (ره) است ،

وارد نبودن اشکال شهید صدر(ره) به محقق نائینی (ره) و امام (ره)

خوب حالا اینجا باز عرض کردم ملاحظه بکنید باز همان مطلب مطرح است ، بسیار خوب فرض کنیم آقای نائینی (ره) اشتباه کرده ، حالا فعلاً فرض می کنیم اشتباه کرده ، ولی بالاخره حضرت آقای صدر! شما قبول دارید محقق نائینی دارد با یک بحث فلسفی و یک قاعده فلسفی در ارتباط با امکان تحقق طبیعی در خارج کار می کند ، دارد این بحث را می کند دیگر ، دارد بحث می کند که آیا طبیعی در خارج امکان تحقق دارد از نظر فلسفی یا ندارد ؟

و بعد خواسته بر اساس این بحث فلسفی امکان تحقق طبیعی در خارج ، فتوا بدهد به صحت تعلق تکلیف به طبیعی یا به صحت تعلق تکلیف به فرد ، پس دوباره مسئله برگشته است به یک بحث فلسفی که آیا طلب آیا تکلیف می تواند به طبیعی بخورد ؟ شد مثل اشکال مرحوم آخوند ، منتهی مرحوم آخوند با یک حد وسطی این مطلب را می گفت که بله طلب در رتبه ذات و ذاتیات ماهیت نیست ، محقق نائینی (ره) با یک حد وسط دیگر می فرمودند که بله طلب و تکلیف نمی تواند به طبیعی بخورد ، مثلاً چون در موضوع طلب شخصیت خوابیده است ، چرا در موضوع طلب شخصیت خوابیده است ؟ چون در موضوع اراده تکوینی ، شخصیت خوابیده است مثلاً به این استدلال کرده اند ، بله محقق نائینی (ره) می فرماید اگر کسی گفت در موضوع اراده تکوینی شخصیت نخوابیده و در واقع اراده تکوینی می تواند به خود طبیعت بخورد اینجا هم می تواند بگوید طلب هم می تواند ببینید ، یعنی دارد یک بحث فلسفی سر صدور تحقق ماهیت در خارج اتفاق می افتد ، تحقق طبیعی یا تحقق شخص ، خوب اگر استاد استاد شما محقق نائینی (ره) دارد این حرف را می زند باز ایراد شما به حضرت امام (ره) که طبیعی در اصول ، غیر از طبیعی در فلسفه است و اشکال امام (ره) را می خواهید برگردانید به طبیعی در فلسفه و بگوئید این به طبیعی در اصول بر نمی گردد

پاسخ محقق صدر هم به استاد استادشان آقای نائینی (ره) باز بر می گردد به مبنای خود آقای صدر (ره) ، آقای صدر می گویند ، چون طلب می خواهد به مفهوم ماهیت بخورد مفهوم ماهیت ، متعلق طلب است و تکلیف به غیر مقدور هم پیش نمی آید ، یعنی بحث تان اینطوری است یعنی الان به آقای نائینی (ره) هم همین جواب را بدهید

دو اشکالی که به مدعای شهید صدر (ره) وارد است

لذا اینکه شما مدعا و مختار خودتان را بکنید مصطلح اصول در جایی که بزرگان علم اصول مثل

محقق نائینی (ره) و مرحوم آخوند آنطوری حرف می زنند این اولین اشکال ما است

اشکال دوم ما این است که حالا خود این مطلب را شما چطوری می خواهید جواب آقای نائینی (ره) بدهید ، خوب توجه کنید حالا باز هم مثل بحث دیروز ما در مورد مرحوم آخوند ،

ببینید آقای صدر آخر حرف شان این است که برهان قائم است بر این که اذ البرهان انما قام علی أن الارادة التشريعية للمولی لابد و ان تكون متعلقة بشئ که یعقل صدوره من المكلف خارجاً خوب حالا سوال کنید این یعقل صدوره من المكلف با کدام عقل ؟ عقل فلسفی ، یعقل صدوره من المكلف خارجاً آیا شما دارید معقولیت صدور متعلق طلب در خارج را که بحث می کنید اگر یعقل را فلسفی معنا کنید می شود حرف محقق نائینی (ره) بنده خدا ، شما نمی توانید به محقق نائینی (ره) اینطوری اشکال کنید ، شما دارید می گوئید تکلیف و طلب باید به چیزی بخورد که صدورش معقول باشد ، خوب به کدام عقل ؟ محقق نائینی (ره) می گوید این عقل ، عقل فلسفی است ، شما می گوئید انما البرهان ، برهان قام آقای صدر ، برهان یعنی عقل فلسفی ، عقل برهانی ، شما می گوئید اذ البرهان انما قام ، اگر با برهان دارید کار می کنید برهانی قائم بر یک چیز است یعنی استدلال فلسفی برهانی ، خوب آقای نائینی (ره) هم همین بحث را می خواهد بکند ، می خواهد بگوید ، ما قبلاً فرمایشات آقای نائینی (ره) را در این بحث متعلق اوامر بحث کردیم ، فعلاً داریم در مقابل شهید صدر (ره) از ایشان دفاع می کنیم

ما می خواهیم بگوئیم آقای صدر شما دارید می گوئید: صدور متعلق اراده تشریعی از مکلف معقول باشد ، برهان می گوید باید معقول باشد ، اگر برهان می گوید ، عقل یک عقل برهانی است ، عقل برهانی حد وسطش برهان است ، محقق نائینی (ره) هم گفته است که خیلی خوب اگر قرار است

صدور ، متعلق مقدور باشد باید آدم در فلسفه فتوا بدهد به اینکه معروض وجود ، ماهیت است نه ماهیت شخصیه ، تا درست باشد تحقق ماهیت در خارج ، بنده خدا همین را دارد می گوید ، و اما اگر کسی گفت معروض وجود ماهیت شخصیه است ، آنموقع صدور طبیعی معقول نیست در خارج ، چون طبیعی تا تشخص پیدا نکند وجود پیدا نمی کند ، تشخص آن هم به عوارض مشخصه است می شود فرد ،

بله شما اگر منظورتان از این معقولیت معقولیت عرفی باشد نه معقولیت فلسفی ، و مسئله را ببرید در وعاء عرف بررسی کنید ، این یک حرف دیگری می شود ، قبلا هم آنجا بحثش شده و هیچ حرفی هم نداریم ولی نباید بگوئید برهان قائم است بر این مطلب

لذا متوجه می شوید که ما آن دوتا اشکالی که به آقای صدر در بحث آقای آخوند داشتیم در بحث محقق نائینی (ره) هم داریم ، اشکال اول ما در بحث با مرحوم آخوند این بود که اگر مرحوم آخوند به دنبال برهان فلسفی و طبیعی با حیث فلسفه است ، پس امام (ره) حق دارند که اشکال کنند ، اینجا هم می گوئیم آقای نائینی (ره) به دنبال همین است ، امام (ره) حق دارند آن بحث را پیاده کنند ،

خوب شما آقای صدر ! مسئله را بردید به اینکه مفهوم ماهیت ، محل بحث است نه ماهیت فلسفی ، وعده دادید این را در متعلق اوامر و نواهی تبیین کنید ، الان که دارید تبیین می کنید همه آقایان دارند با ماهیت فلسفی کار می کنند ، مَرِّ قواعد فلسفی را در طبیعی به اصطلاح فلسفی دارند اینجا پیاده می کنند ، اشکال ما به مرحوم آخوند وارد است به محقق نائینی (ره) هم وارد است

اشکال دوم مدعای شهید صدر (ره)

اشکال دوم ما به آقای صدر این است که این توجیه دومی که شما برای مرحوم آخوند کردید برای اینکه به مرحوم آخوند اشکال کنید و این اشکالی که به محقق نائینی (ره) دارید می کنید خودش نا تمام است ، حالا با قطع نظر از این که دعوای اصطلاحی نمی کنیم ، خود این مطلب تان را ما نمی فهمیم که یعنی چه نمی فهمیم واقعاً ، دیروز فرمایش مرحوم آخوند را نفهمیدیم که ایشان چطور جمع کردند که توضیح دادم بین مبرر اول و مبرر دوم نمی شود اینطور جمع کرد ، امروز نمی فهمیم اشکالی که به آقای نائینی (ره) دارند می گیرند یعنی چه ، اگر مبنای شما در صحت اراده تشریعی معقولیت برهانی است ، می شود همان حرف آقای نائینی (ره) ، اگر مسئله چیز دیگری است غیر از حیث برهان و معقولیتی که برهان به آن قائم بشود ، خوب این یک حرف دیگری می شود ،

مطلب سوم بیان شهید صدر (ره) که شاهد خوب وارد نبودن اشکال به امام است

ایشان مطلب سومی که اینجا نقل می کنند که باز شاهد خوب حرف ما است که نشان بدهیم اشکال به امام (ره) وارد نیست و هم خود مطلب نا تمام است از نظر ما ، نظریه محقق اصفهانی (ره) [است] تحت عنوان السیاقۃ الثالثة که تحلیل محل نزاع می خواهد بکند در متعلق اوامر و نواهی ، ایشان فرمایش آقای اصفهانی (ره) را نقل می کنند :

ما أفاده المحقق الاصفهانی قدس سره فی المقام حاصلش چه چیزی است خلاصه اش و حاصل مطلب این است که محقق اصفهانی (ره) بیان فرموده که در متعلق اوامر و نواهی باید برویم به دنبال یک بحث فلسفی ، که آیا در خارج طبیعی وجود دارد یا فرد ، این را آقای اصفهانی (ره) صریح خود آن بحث را می گویند ، اگر کسی گفت که طبیعی در خارج وجود دارد ، خوب طلب هم به طبیعی می خورد ، اگر کسی گفت که نه در خارج ما طبیعی نداریم فرد وجود دارد ، طلب به فرد می خورد ، فرد هم یعنی وجود ، بعد هم توضیح داده اند که پس یک بحث فلسفی داریم که در خارج ماهیت داریم یا

وجود ، و یک بحث اصولی بر اساس همین داریم که تکلیف به ماهیت خورده است یا به وجود ، این را هم خیلی خلاصه نقل می کنند

و حاصله حالش این است که بحث مذکور مرتبه بالمسئله الفلسفیه المعروفة لوجود الطبیعی فی الخارج و عدم وجوده ، فعلى القول بوجود الطبیعی يكون تعلق الحكم به ايضاً معقولاً و على القول بعدم الطبیعی فی الخارج و أنّ الموجود فی الخارج الفرد دائماً يكون تعلق الحكم به لانه تکلیف بغير المقدور ایشان اول این را نقل می کنند بعد توضیح می دهند که ملاحظه می کنید که این مطلب محقق اصفهانی (ره) مثل مطلب محقق نائینی (ره) است چرا؟ بخاطر اینکه هر دو نفر آمده اند مسئله را با فلسفه مرتبط کرده اند منتهی با دو تا حد وسط ، یکی با حد وسط وجود و ماهیت و یکی با حد وسط تشخص ،

ولا يخفى أنّ هذا التوجيه لهذا البحث مشترك مع التوجيه السابق الذى افاده الميرزى قدس سره ، من حيث ربط المسئلة الاصولية بالمسئلة الفلسفية و أنّ الوجود متعلق بذات الطبيعة أو الطبيعة المشخصة الا انهما اختلافا فى بيان كيفية تأثير تلك المسئلة فى المقام و وجه استلزام قولین هناك بله حد وسط ها فرق دارد ، یکی حد وسط را برده است سر تشخص ، با همان توضیحی که داده شد ، محقق نائینی (ره) با تشخص ، یکی حد وسط را برده سر اینکه وجود در خارج است یا ماهیت در خارج است ، اگر ماهیت در خارج است طلب به ماهیت خورده است ، اگر وجود در خارج است طلب تکلیف به وجود خورده است

اشکال شهید به محقق اصفهانی (ره): مراد از وجود در خارج چه وجودی است

آقای صدر (ره) اشکالی را نقل می کنند که قبلاً خواندم ملاحظه کردید این اشکال ، اشکال استادشان آقای خوئی (ره) است ، اشکالی نقل می کنند به آقای اصفهانی (ره) که آقای اصفهانی (ره) اینکه شما می گوئید در خارج طبیعت وجود دارد یا نه ، منظورتان از وجود چه نوع وجودی است ؟ آیا منظورتان وجود حقیقی است یا نه وجود بالعرض و المجاز را هم قبول دارید ؟ اگر منظورتان وجود حقیقی است که آقای اصفهانی (ره) تصریح می کنند که بحث ما بحث اصالة الوجود است ، ما قبلاً هم بحث کردیم که اصالة الوجود فی التحقق است یا اصالة الوجود فی الجعل است ، اینها را مفصلاً آقای اصفهانی (ره) بحث کرده اند ، آقای صدر می خواهند بفرمایند اگر دنبال بحث وجود حقیقی هستید و دنبال این هستید که بگوئید وجود حقیقی ماهیت در خارج منتفی است ، خوب حرفی نداریم ، ولی چه کسی گفته است که ما دنبال وجود حقیقی هستیم در صحت تکلیف ؟

اگر شما بگوئید نه ، مطلق وجود در خارج منتفی است ولو وجود بالعرض و المجاز ، ما این را قبول نداریم ، ما وجود بالعرض و المجاز برای ماهیت داریم ، چون حقیقتاً صدق می کند که بگویم زید^۱ انسان^۲ ، چه اشکال دارد ، ایشان می فرمایند وقتی برهان قائم می شود بر اینکه انسان را می شود بر واقعیت خارجی حمل کرد ، صحت حمل انسان بر واقعیت خارجی دلیل این است که طبیعت در خارج وجود دارد ولی بالعرض و المجاز ، به عرض وجود ، موجود است ، اگر این است ما همین را برای صحت تکلیف کافی می دانیم ، این عبارت عبارت استادشان محقق خوئی (ره) است که سال گذشته که بحث هایش را می خواندیم عبارت های آقای خوئی (ره) هم در محاضرات شان هست و هم در اجود شان که تقریر کرده اند فرمایشات آقای نائینی (ره) را و آقای اصفهانی را آنجا هست ایشان می فرمایند آیا ما کان یرد علی هذا التفصیل تفصیل ما این است که اشکال این تفصیل این است که إنَّ النزاع حول وجود الطبیعی فی الخارج وعدم وجوده انما هو فی الوجود بالذات و الحقیقة لا فی

مطلق الوجود ولو بالعرض اذ لا اشكال في ان الطبيعة له نحو وجود في الخارج ولو بالعرض ببرهان
صحت حملها على الوجود الخارجي بالحمل الشائع فيقال زيد انسان و لولا الاتحاد لما صح الحمل
پس اگر اتحادی نبود حمل درست نبود ، برهان حمل طبیعی بر واقعیت خارجی و حمل شایع نشان
می دهد که طبیعی موجود است ، ببرهان صحت حملها على الوجود الخارجي بالحمل الشائع فيقال زيد
انسان و لولا الاتحاد لما صح الحمل فهذا يكشف عن وجود نحو اتحاد في الوجود بين الطبيعي و الفرد
الخارجي و هذا يكفي لتعلق الامر و الارادة التشريعية بها ، و يُطلب ايجادها بهذا النحو في الخارج ولا
يلزم منها التكليف بغير مقدور كما هو واضح اين اشكال اول شان است ، (خوب دقت كنيد خواهش
دارم)، پس اين حرف آقاى صدر است كه مى آيد اشكال مى گيرد به آقاى اصفهاني كه شما مى
خواهيد با چه چيزى بحث كنيد اگر دنبال نفى مطلق وجود از طبيعى هستيد ، اصالة الوجود چنين
وجودى را نفى نمى كند ، اصالة الوجود مى گويد چه اصالة الوجود فى التحقق چه اصالة الوجود فى
الجعل مى گويد وجود حقيقى ندارد ، طبيعى ولى وجود بالعرض را نفى نمى كند ، اگر وجود بالعرض
را نفى نكند و ما ثابت كنيم بخاطر صحت حمل زيد انسان كه حمل هم يعنى اتحاد ، يعنى طبيعى
متحد است با اين وجود زيد ، پس طبيعى در خارج داريم ولى بالعرض و المجاز داريم ، خوب
آنموقع در مسئله اصولى مان همين مقدار كافى است براى مان ،ديديد شما آقاى اصفهاني (ره) آوريد
يك ارتباط غلطى بين مسئله اصولى ما و مسئله فلسفى درست كرديد ما همين مقدار كافى مان است ،
حالا يك نکته دومى هم دارند كه آن را بعداً عرض مى كنم ، ولى خوب اينجا باز همان مطالب پيش
مى آيد ، خدا رحمت كند آقاى طباطبايى (ره) را ، ببينيد اين جاى [گاه] فلسفه است اينكه آقا مى
گويند فقه اكبر است اين است ها ، خدا بيامرزد ايشان [علامه طباطبايى] را ، من اگر گفتم انسان در
خارج وجود دارد ، دارم فلسفى بحث مى كنم بر اساس اصالة الوجود ؟ يا دارم عرفى بحث مى كنم ؟

، ببینید عزیزان اینکه من بگویم انسان در خارج وجود دارد از باب صحت حمل شایع چه چیزی ؟
 خدا رحمت کند ایشان را ، ما در نهایت آن سال خواندیم شاید یک عبارت یک کدی هم بخوانیم از
 عبارت ایشان ببینید چه قدر به هم می خورد کار ، محیط استدلال ما مغالطه پیش می آید ، آقایان !
 وجود بالعرض وجود حقیقی نیست مگر اینکه من با عرف کار کنم مگر اینکه فهم عرفی را مبناء قرار
 بدهم،

بله یکی از آقایان فلاسفه اخیراً نظریه ای دارند غیر از این حرفی که آقای صدر می زند آنها می
 گویند وجود اصیل است ولی ماهیت مثل مفاهیم حقیقی است ، خوب آن یک حرف دیگری است ، ما
 یک صفات حقیقی داریم برای وجود که وجود که اصیل بود آنها خارجیت پیدا می کنند حقیقتاً نه
 بالعرض ، (خوب دقت کنید این حرفی را که آقایان اساتید می زنند) وجود اصیل است ماهیت متحد
 با وجود است غیر از این حرف وجود بالعرض است ها ،

اگر کسی (خوب دقت کنید خواهش دارم که دقت کنید که خلطی بوجود نیاید) اگر کسی قبول کرد که
 در بحث فلسفی من وجود را اصیل می دانم و در وعاء خارج ، ماهیت ندارم ، صحت حمل را عرفی
 اش می کند نه عقلی ، دیگر نمی گوید به برهان ، من نمی دانم واقعاً ، به برهان صحت حملها علی
 الوجود الخارجی من حمل شایع نمی فهمم یعنی چه ، این مطلب اصلش غلط است ، برهان صحت
 حمل ماهیت بر وجود خارجی در قضیه زید انسان و لولا الاتحاد لما صح الحمل کدام حمل کدام
 اتحاد؟

شما اگر آمدید حرف آقای اصفهانی (ره) را تصدیق کردید بر اساس اصالة الوجود حالا یا فی التحقق
 یا فی الجعل ، که تفصیل آن شرح مبسوط مرحوم آقای مطهری مراجعه بفرمائید ، اگر آمدید که حرف
 آقای اصفهانی را تایید کردید و وعاء خارج را وعاء وجود دانستید آن برهان به شما می گوید ماهیت

بخاطر صحت حمل خارجی است ، بله اگر کسی توانست ثابت کند ماهیت مثل علم است مثل وحدت است مثل قدرت است صفت حقیقی وجود است ، خوب این یک حرف دیگری است ، که بعضی از آقایان می خواهند ماهیت را مثل آنها بدانند

بنابراین این مطلب اول آقای صدر دارد حرف خودش را تکرار می کند باز ما آن دو تا اشکال مان وارد می آید حالا یک تتمه ایی دارند که قد عرفت این را هم عرض می کنم که این بحث را در این مرحله جمع کنیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

وارد نبودن اشکال به امام (ره) در به کار بردن ماهیت مصطلح فلسفی در اصول

... تشخیص به حساب بیاید نه اینکه عوارض خودش مشخص باشد ، خوب اگر اینطوری باشد که ما

اصرار مان همین بود دیگر ما نمی توانیم به حضرت امام (ره) اشکال کنیم ، بله [یک مطلب] باقی می

ماند که آدم بیاید بگوید که من به همه اشکال دارم و خودم اعتقاد دارم که مصطلح اصولی ماهیت

مفهوم ذهنی است و آن مطلوب است به اعتبار فناء آن در واقع خارجی ،

حلال نبودن مختار شهید صدر(ره) از برای مسئله متعلق اوامر و نواهی

خوب حالا اگر مختار خود ایشان باشد ما بعداً به مختار خود ایشان هم رسیدگی خواهیم کرد ، البته

همین مقدار در بحث متعلق اوامر و نواهی تا اینجا نشان داده ایم که مختار ایشان مسئله متعلق را حل

نمی کند ، یعنی فرمایشات آقای صدر تا اینجا که ما در متعلق اوامر و نواهی رسیدگی کردیم حلال

مسئله نبود و لذا آن مختار در این بحث مهم اصولی نا کار آمد است ، یعنی نشد و نتوانست حل کند

فرمایش ایشان ، نتوانست مشکل مرحوم آخوند را حل کند و نتوانست مشکل محقق نائینی (ره) را حل کند ، نتوانست مشکل محقق اصفهانی (ره) را تا اینجا که بحث کردیم حل کند ،

دو اشکال وارد به بیان شهید صدر (ره)

پس لذا دو تا اشکال پیش می آید : اشکال اول : مصطلح مصطلح فلسفی است و آقایان دنبال وعاء خارج هستند ، اشکال دوم : این است که اگر هم مختار شما این باشد نه مختار آقایان فرمایش شما حداقل در بحث متعلق اوامر و نواهی نتوانست مسئله ما را حل کند

و عرض کردیم در اثناء بررسی هایی که در فرمایشات ایشان داشتیم این نکته که ایشان به برهان تمسک می کنند که ما برهان داریم بر مسئله ، چه در ذیل فرمایش محقق نائینی (ره) و چه در ذیل فرمایش محقق اصفهانی (ره) ، واقعاً ما متوجه نمی شویم که محط برهان عقلی ایشان چه چیزی است ، چون در بحث بقاء محقق اصفهانی (ره) که بحث فعلی ما است ایشان در آخر گفته اند که بله ما در وعاء خارج ، وجود را اصیل می دانیم و وجود است که موجود حقیقی است ، ولی چه اشکال دارد ماهیت متحد با وجود باشد و به دلیل اتحاد ماهیت با وجود ما قائل بشویم به اینکه یک وجود بالعرضی برای ماهیت داریم و اگر یک وجود بالعرض برای ماهیت داشتیم تعلق اراده تشریعی به این ماهیت که یک وجود بالعرضی دارد و موجود بالعرض ما است درست است ، و مولا می تواند ماهیت

را بخواهد از مکلف ، مولا که ماهیت را از مکلف خواست یعنی اراده تشریعی به ماهیت تعلق گرفت ، می شود ایجاد این ماهیت ، که خوب ملاحظه کردید دیروز گفتیم که این وجود بالعرض که موجود حقیقی تحویل ما نمی دهد ، اگر موجود حقیقی تحویل ما ندهد برهان یعنی چه ؟ اولاً

اگر متحدین هر دو دارای ملاک نباشند نمی شود حکم یکدیگر را دارا باشند

ثانیاً امروز اضافه کنیم که در جای خودش بحث می کنند ، فرض کنیم که ما اتحاد را قبول کردیم ولی در جای خودش این بحث مطرح است که متحدین تا وقتی که هر دو تا واجد ملاک نباشند ، نمی توانند حکم هم را داشته باشند ، من یک وجودی دارم در خارج ، یک ماهیتی دارم در خارج که اینها با هم متحد هستند حالا ولو بالعرض فعلاً کاری ندارم ، اما در جای خودش بحث این است که ملاک مال کدامیک است ؟ مگر متحدین وقتی با هم اتحاد دارند در خارج ما می توانیم طلب را از یکی به دیگری سرایت بدهیم ، مگر می توانیم تکلیف را از یکی به دیگری سرایت بدهیم ، ما مفصل در جای خودش بحث کردیم خود ایشان هم قائل است در جاهای دیگر ، و عجیب است که اینجا این فرمایش را می فرماید این تحلیلی که می فرمایند که خلاصه ما اتحادی داریم و لو لا الاتحاد لَمَا صَحَّ الْحَمْلُ فِهَذَا يَكْشِفُ عَنْ وَجُودِ نَحْوِ اتِّحَادٍ فِي الْوُجُودِ بَيْنَ الطَّبِيعِيِّ وَالْفَرْدِ الْخَارِجِيِّ ، خوب باشد ، این نحو اتحاد یعنی اتحادی که از توی آن مثلاً وجود بالعرض در بیاید ، خیلی خوب در آمد ، و هذا یکفی لتعلق الامر و الارادة التشريعية بها چطور یکفی ؟

متحدین اگر در یک ظرفی با هم اتحاد دارند ، آیا صرف اتحاد کافی است بر اینکه طلب اگر بر یکی سوار است به دیگری هم سرایت کند ؟

استدلال محقق اصفهانی (ره) و اشکال استدلال ایشان

محقق اصفهانی (ره) استدلال کرده که ما در خارج وجود را اصیل می دانیم ، بسیار خوب ، و وجود را ذو ملاک می دانیم چون وجود اصیل است وجود محط مناط و ملاک است ، حالا من یک موجود بالعرضی دارم که متحد با این وجود است ، چه کارش کنم ؟ این موجود بالعرض که متحد با این وجود است واجد ملاک می شود ؟ اتحادش اقتضاء می کند که این واجدیتش از برای ملاک را ؟ خوب اگر واجد ملاک نباشد چطور اراده تشریعی به چیزی که فاقد ملاک است تسری پیدا می کند ؟ لذا این هم یک مطلبی است که در واقع بخش دوم اشکال فرمایش ایشان می شود

ما اولاً آن برهانی را که بخواهد ثابت کند ماهیت در خارج وجود بالعرض دارد را نمی فهمیم با فرض اصالة الوجود که آقای اصفهانی (ره) دارد تعقیب می کند

ثانیاً این برهان را نمی فهمیم که اگر کسی قائل شد به اینکه دو تا شیء در خارج متحد هستند یکی از آنها ملاک دار بود به صرف اتحاد ما بگوئیم کافی است برای اینکه اراده تشریعی به آن یکی هم برسد

، نمی فهمیم ، و هذا يكفي لتعلق الامر و الاردة التشريعية به این ماهیت و يطلب ايجادها بهذا النحو في الخارج و لا يلزم منه التكليف بغير المطلوب كما هو واضح ، واقعاً ما وضوحش را متوجه نمی شویم

لذا ملاحظه می کنید خود این تلاش محقق صدر (ره) فی نفسه نمی تواند مسئله را حل بکند ، خود نظریه اینجا ناتوان است من کاری به اصطلاح ندارم که بحث اول ما بود ، بعد یک ترقی ایی ایشان می کند که این ترقی را هم ملاحظه کنید

ترقی شهید صدر (ره) و نقد فرمایش محقق اصفهانی (ره)

بعد قد عرفت أنه لا يعقل تعلق الامر للأفراد لأنَّ الشخص الفردية انما يكون للوجود این بل نشان می دهد که برهان قبلی ایشان تام بوده است ، یعنی براساس سیر قبلی بدون بل بدون این ترقی ، ما در خارج هم وجود داریم هم ماهیت داریم و همین که داریم کافی است برای اینکه اراده تشریعی به آن بخورد ، که ما گفتیم نمی فهمیم ، در فضای آقای اصفهانی (ره) حالا می خواهد ترقی کند می خواهد بگوید نه اصلاً نمی شود ، نمی شود ما با شخص کار کنیم بل قد عرفت ، قبلاً در ذیل فرمایش آقای نائینی (ره) میرزا که بحث رفت سر اینکه آیا ما با شخص کار می کنیم یا با طبیعی کار می کنیم ، ایشان می گویند که آنجا دانستی که با شخص نمی شود کار کرد ، چرا ؟

چون اگر من با وجود کار کردم و وجود عین تشخیص بود ، آنموقع تحصیل حاصل پیش می آید ، ایشان فرمایش شان این است می گویند اصلاً نمی شود با وجودی کار کرد که عین تشخیص است بل قد عرفت شما قبلاً دانستید که بر اساس نظر ادق که وجود عین تشخیص است و عوارض مشخص نیستند و تا شیء بوجود نیاید تشخیص پیدا نمی کند همان حرف معروف فارابی ، که ذیل بحث محقق نائینی (ره) بررسی شد که حالا هم در عبارات ایشان و هم ما که قبلاً عرض شد دیگر ، محقق نائینی (ره) فرمود ما باید ببینیم که آیا موضوع وجود طبیعی است یا موضوع وجود ماهیت است با عوارض مشخصه ؟ اگر گفتیم عوارض مشخص نیستند و وجود عین تشخیص است ، باید موضوع را طبیعی بدانیم ، اینطوری ، بر اساس آن قول ادق که وجود عین شخصیت است و شیء ما لم یوجد لم یتشخص ، و ما لم یتشخص لم یوجد اینطوری آنموقع عوارض می شوند علائم تشخیص نه مشخص بر اساس حرف معروف فارابی که بعد شد از ریشه های اصالة الوجود ، که توضیح هایش را قبلاً دادیم در فلسفه هم هست ، ایشان می خواهد از این استفاده کند ، می گوید اگر یک کسی می خواهد با وجود خارجی کار کند که این وجود خارجی عین تشخیص است ، تحصیل حاصل می شود.

لذا تعبیرشان این است که قد عرفت أنّها لا یعقل تعلق الامر بالافراد یعنی به وجود لانّ التشخص و الفردية انما یکون بالوجود ، تشخیص فردیت با وجود است فلو كان متعلق الامر هو الطبيعة المشار بها الی وجود حقیقی مفروغ عنه كان تحصيلاً للحاصل و الا كان متعلقه کلیاً لا محالة پس یا با شخص

کار کنید که بشود وجود و می افتید در مشکل تحصیل حاصل ، یا مجبورید از وجود شخصی که عین وجود است دست بردارید آنموقع باید بگوئید طبیعی ، یعنی می خواهد نقد کند حرف های محقق اصفهانی (ره) را ،

پس آقای اصفهانی (ره) فرمایش شما از دو جهت مخدوش است (آقای صدر می فرماید) اولاً اصالة الوجود نسخ نمی کند وجود بالعرض ماهیت را ، و وجود بالعرض ماهیت برای تعلق اراده تشریعی کافی است ، و مولا می تواند از این موجود بالعرض که متحد با وجود است و یک نحو اتحادی با وجود دارد ، برای طلب و اراده تشریعی به امرش استفاده کند ، ثانیاً اراده تشریعی نمی تواند به آن فرد و آن وجود خاص خارجی بخورد، چون تحصیل حاصل است مجبورید که طلب را و اراده تشریعی را به طبیعی بزنید ،

نقد فرمایش شهید صدر (ره)

حالا ما بخش اول فرمایش ایشان را نفهمیدیم و رد کردیم در دو مرحله که آن اتحاد به درد نمی خورد چون بالعرض است ، ثانیاً اگر به درد هم بخورد آن اتحاد کافی نیست برای تعلق طلب ، بخاطر اینکه اتحاد مبرر از این نیست که طلب از یکی از متحدین به یکی دیگر از متحدین سرایت کند ، مگر ملاکی وجود داشته باشد بر هر دو ، این دو

آقای اصفهانی (ره) هم می خواهد بگوید که ملاک مال آنی است که اصیل است ، یعنی وجود ، لذا نمی فهمیم آن بحث را ، پائینی هم متأسفانه فرمایش آقای صدر مخدوش است

در پائین هم فرمایش آقای صدر مخدوش است به جهت اینکه ما توقع داشتیم که واقعاً ایشان لطف بیشتری به عبارات محقق اصفهانی (ره) می کردند استاد استادشان ، استاد محقق خوئی (ره) ، خوب توجه کنید

محقق اصفهانی (ره) حرف شان در آنجا این بود اگر یادتان باشد ما سال گذشته هم مفصل در بحث اوامر و نواهی رسیدگی کردیم به این فرمایش،

محقق اصفهانی (ره) می گفت که اولاً ما اگر وجود را اصیل بدانیم ، وجود ، متعلق تکلیف است ، چون وجود مناط دارد اگر ماهیت را اصیل بدانیم آنموقع طبیعی ، متعلق تکلیف است چون طبیعی مناط دارد ولی علی ای حال خصوصیت فردیه به جهت بی مناطی بیرون از دعوا است ، لذا فرمایش محقق اصفهانی (ره) که مسئله را بر می گرداند به اینکه آیا در خارج من طبیعی دارم یا وجود دارم ربطی به عوارض مشخصه بنابر قول به طبیعی و ربطی به تشخص وجود بنابه قول به اصالة الوجود ندارد ، پس چرا آقای صدر شما وارد بحث شخصیت می شوید ،

آقای اصفهانی (ره) در توضیح نظریه شان علی ای حال خصوصیات فردیه را گذاشت کنار ،

خصوصیات فردیه بیرون است چه با اصالة الوجود و چه با اصالة الماهیة ، با اصالة الماهیة

خصوصیات فردیه می شوند مشخص ، با اصالة الوجود خصوصیات فردیه می شوند آن علائم

تشخص ، و تشخص به وجود است ولی علی ای حال بیرون است بخاطر اینکه ملاک ندارد ، اصلا

آنجا خیلی عالی آقای اصفهانی (ره) اینها را تحلیل کرد و گفت خصوصیات فردیه متحد اند با مأموریه

، یعنی بی ملاک اند یعنی بیرون ، چه مأموریه را طبیعی بدانید بنابراینکه اصالة الماهیتی حرف بزنید ،

چه مأموریه را وجود بدانید بنابراینکه اصالة الوجودی کار کنید ، لذا توجه بفرمائید ایشان اصلاً دنبال

کار شخصیت نبود که شما اشکال کنید به اینکه قد عرفت أنه لا یعقل تعلق الامر بالافراد اصلا محقق

اصفهانی (ره) فرد را آنجا ... نکرد ، فرد یعنی وجود طبیعی، در مقابل طبیعی ، نه اینکه فرد یعنی

تشخص و فردیت ، ایشان تصریح کرد به این مطلب،

اشکال ما به فرمایش محقق اصفهانی (ره) به تبع حضرت امام (ره)

بله آنجا ما یک اشکالی به ایشان داشتیم به تبع امام (ره) و آن این بود که تفکیک بین اینها می شد

عرف عقلائی ، یعنی ما به آقای اصفهانی (ره) می گفتیم این حرف بسیار بسیار خوب شما که ما برویم

سراغ اینکه طلب و تکلیف تابع مناطات و ملاکاتی است و خصوصیات فردی و شخصی حالا بی

ملاک اند با هر دو دیدگاه ، لذا آنها محل بحث نیستند ، حرف بسیار درستی است ، اما دیگر بحث

متعلق اوامر و نواهی دیگر عقلی و فلسفی نیست ، این اشکال واردی است ، شما اینطوری به آقای اصفهانی (ره) اشکال وارد کنید ، بگوئید آقای اصفهانی (ره) شما نهایتاً ناگزیرید خصوصیات فردیه را با هر دو قول بیرون کنید که خودشان بیرون کردند ، ولی این بیرون کردن شما نشان می دهد که متعلق اوامر و نواهی را سرنوشتش را یک بحث صد در صد فلسفی روشن نمی کند ، خوب این اشکال وارد است به ایشان سر جای خودش بحث هم شده است ، اما آقای صدر ! چطور اینطوری دارید به آقای اصفهانی (ره) اشکال می کنید ؟

آقای اصفهانی (ره) از اول تصمیمش را گرفت ، گفت اوامر به طبائع می خورند یا به افراد ؟ گفت فرد یعنی چه ؟ گفت ای وجود ، نه اینکه فرد یعنی شخصیت و فردیت به معنای اصطلاحی اش ، بعد هم استدلال کرد گفت بخاطر اینکه معلوم است اینها بی مناط اند و بی ملاک اند ، هیچ کس قائل نیست به اینکه چیزی ملاک ندارد و مناط ندارد ولو متحد با مامور به و مطلوب ما باشد امر به او خورده نمی خورد ، خوب این نکته اول ،

خود محقق اصفهانی (ره) به اشکال تحصیل حاصل متعرض شده اند

نکته دوم هم این است که حالا توجه کنید ، این اشکال تحصیل حاصل هم خود ایشان به آن تعرض کرده ، اشکال تحصیل حاصل باز بر نمی گردد به بحث شخصیت ما ، اگر خصوصیات شخصیه را

گذاشتیم کنار بخاطر اینکه مناط و ملاک ندارد رفت کنار ، چه با وجود کار کنیم اینها بیرون اند چه با ماهیت کار کنیم اینها بیرون اند ، چون ملاک ندارند ، حالا وقتی می خواهیم کار کنیم با ماموریه ، وقتی با وجود (به اصطلاح و به تعبیری که قبلا از مرحوم آخوند هم داشتیم) سعی ، در کفایه که ما شرح دادیم ، وقتی با اصل وجود طبیعی کار می کنیم باز مسئله تحصیل حاصل پیش می آید ، لذا تحصیل حاصل اشکالی نیست که به شخصیت بخورد ، لذا این نکته ایی که آقای صدر دارند بر آن بار می کنند و می گویند که اگر شما با شخصیت کار کنید تحصیل حاصل پیش می آید ، نه خیر ، تحصیل حاصل یک اشکالی است که علی ای حال پیش می آید این هم در کفایه مرحوم آخوند یادمان داد ، چه با شخص کار کنی چه با اصل وجود طبیعی کار کنی تحصیل حاصل پیش می آید ، لذا مرحوم آخوند وجود را کرد ایجاد ، لذا عوارض شخصیه را گذاشت کنار ، ببینید پس این را هم نمی فهمیم که آقای صدر می خواهد بحث تحصیل حاصل را اشکال بحث شخص و فرد کند ، آخر اینطور هم نیست و باز این حرف غلط است .

آقای اصفهانی (ره) هم عوارض شخصیه را کرد بیرون با هر دو قول ، بخاطر فاقدیت ملاک ، و گفت طلب تابع ملاک است بعث تابع ملاک است زجر تابع ملاک است ، اینها ملاک ندارند ، و هم اشکال تحصیل حاصل را نه در بحث شخص و فرد بلکه در ارتباط با اصل وجود طبیعی مطرح کرد لذا اگر خاطرتان باشد ایشان گفت ما با وجود عنوانی کار می کنیم ، نه با فرد ، نه با وجود طبیعی اینطوری ،

منتهی اینجا ممکن است که شما بگوئید خیلی خوب اگر آقای اصفهانی (ره) اینها را فهمیده و دارد می گوید اشکال وارد است به آقای صدر ، که این را نگفته ولی پس آخر می شود حرف آقای صدر، که من با وجود عنوانی ماهیت دارم کار می کنم ، حالا ان شاء الله بعداً در مختار آقای صدر هم می گوئیم این باز نمی شود حرف آقای صدر ، چرا نمی شود حرف آقای صدر ، حالا ان شاء الله در ادامه اش عرض می کنم

ولی اینطور شما آقای صدر! آقای اصفهانی را نقل و نقد کنید لا یلیق به شأن خودتان ، چون خیلی نصفه و نیمه است، شما نهایتاً الدراية را ملاحظه کنید عبارات آقای اصفهانی (ره) را که ما مفصل بحث کردیم ، آقای اصفهانی (ره) قشنگ همه اینها را دید و با آنها کار کرد شخصیات و عوارض شخصیه را گذاشت کنار ، برد بحث را سر طبیعی یا وجود طبیعی ، اشکال تحصیل حاصل را متعرض شد رفت سراغ وجود عنوانی ،

منتهی وقتی می رویم در فضای وجود عنوانی و با وجود عنوانی کار می کنیم حالا می رسیم ان شاء الله آیا این می شود همان حرفی که آقای صدر می گویند که ما اینجا با مفهوم داریم کار می کنیم نه ماهیت ، آن است ؟ یا نه آن نیست ان شاء الله در مختار شان می گوئیم همین قدر در حد اشاره عرض کنم ما آنجا نشان دادیم که آقای اصفهانی (ره) تازه توجه ایی به این کرد که این توجه را هم گفتیم اصلش از مرحوم آخوند است ، خیلی از این عناوینی که از وجود عنوانی شان ... اصلاً ماهیت

فلسفی نیستند ، وقتی ماهیت فلسفی نیستند اصلاً این بحث های فلسفی وجود ماهیت و اینها در آن پیاده نمی شود مگر صلاّه ماهیت فلسفی است ؟ مگر قصر ماهیت فلسفی است ؟ اگر ما آنجا بحث کردیم که آقا اینها اصلاً ماهیت فلسفی نیستند که شما آن قانون های فلسفی را اینجا پیاده کنید باز چه می شود؟ و چه اتفاقی می افتد ؟ باز شما می روید سراغ یک بحثی که ما بارها در علم اصول به آن تمسک کردیم ، و آن اینکه شما یک جامعی دارید در مرکبات یا در غیر مرکبات ، یک جامعی ایی دارید و یک مفهوم عرفی ایی اینجا دارد ، دارید با این مفهوم عرفی جامع کار می کنید ، کارتان هم بعداً می گوئیم عقلائی است نه عقلی ، حالا بعداً اصل فرمایش آقای صدر را وقتی بررسی می کنیم ، ناتوانی نظریه ایشان را بر حل اینها را داشته باشید تا بعد اصل حرف ایشان را رسیدگی می کنیم ،

لذا توجه کنید اینطور اشکال کردن به أعلام واقعاً من مشکل دارم با [این نحو اشکال] آقای صدر در این رابطه و ریشه این را هم ضعف در فقه اکبر یعنی ضعف فلسفی می دانم ، ضعف در فقه اکبر و عدم تأمل در مبانی حکمی این آقایان سبب می شود که ما بالاخره نصف و نیمه اینها را بگوئیم و نقد کنیم و این درست نیست ، ما صدرأ و ذیلاً فرمایش آقای صدر را در اینجا در تحلیل فرمایش آقایان نمی فهمیم ، و نمی دانیم که ایشان چه می فرمایند و ان شاء الله بعداً رسیدگی می کنیم ،

تلاش شهید صدر (ره) برای مبناء قرار دادن نظر عرف

برای اینکه امانت فرمایش ایشان را اینجا من رعایت کرده باشم ، یک جمله دیگر هم خود ایشان اینجا متعرض شده اند که باز اینجا عرض می کنم السیاقه الرابعة در سیاقه رابعه حالا عبارت هایش را ملاحظه بکنید ایشان تلاشی می کنند که نظر عرف را مبناء قرار بدهند و تلاش شان این است که ما بگوئیم در بحث محل نزاع ولو اینکه تشخیص به وجود است ، اما ببینیم که عرف چه می گوید حالا ان شاء الله بعداً تحلیل عرفی فرمایش ایشان را رسیدگی می کنیم

اگر مسئله عرف باشد حالا بیان عرفی ایشان را بعداً می گوئیم ، در سیاقه رابعه خیلی خوب حرفی نداریم شما بیائید بگوئید من یک نظریه عرفی در متعلق اوامر و نواهی دارم که به حسب عرف متعلق اوامر و نواهی طبیعی است که حالا رسیدگی اش می کنیم البته ، خوب اگر این باشد البته بیان ایشان می تواند عرف را درست کند یا نکند حالا عرض می کنم ، اما اگر این باشد چطور شما یک بحث عقلی را اینجا راه می اندازید ، خوب دقت کنید سیر بحث ایشان با امام (ره) این بود ،

اشکال شهید صدر (ره) به نظریه مشهور و امام (ره) در مره و تکرار

ایشان آمدند در مره و تکرار اشکال نظر مشهور را بیان کردند که نظر مرحوم آخوند است که طبیعی انهدامش به انهدام همه افراد است ، بعد اشکال امام (ره) را وارد کردند و بعد گفتند که اشکال امام (ره)

خلط بین یک قاعده فلسفی و یک قاعده اصولی است ، قاعده فلسفی درباره وجود خارجی طبیعی و حرف بوعلی هم آنجا درست است ، قاعده اصولی در باره مفهوم ذهنی طبیعی است و چون مطلوب ، مفهوم ذهنی فلسفی است ، حکم عقلی درست است ، بعد گفته اند مطلوب مفهوم ذهنی است چرا ؟

بخاطر اینکه در متعلق اوامر و نواهی می آید حالا اگر فرض کردیم در متعلق اوامر و نواهی ایشان در سیاقه رابعه نشان دادند که عرفاً مطلوب طبیعی است ، طبیعی در ذهن یعنی مفهوم ، حالا آن نقصی که در بیان آقای اصفهانی داشتند را ندیده بگیریم آن نقصی که در بیان آقای نائینی (ره) داشتند را ندیده بگیریم ، آن نقصی که در بیان آقای آخوند داشتند آن را هم ندیده بگیریم ، به کار بردن اصطلاحات برهان و فلان و این جور حرف ها را همه را گذاشتیم کنار ، هم تقریرات ناقص بود هم اشکالات ناقص بود هم تعبیر نا تمام بود اینها همه را گذاشتیم کنار ، رفتیم سراغ نظریه مختار ایشان که مثلاً با عرف می خواهند کار کنند ، خیلی خوب اگر با عرف شما کار کردید و با یک بیان عرفی ، نه با یک بیان دقی عقلی ، نشان دادید که متعلق امر و نهی طبیعی است به همین شکلی که دارید می گوئید ، باز می ایستید سر اینکه این قاعده عقلی است ؟ بعد می گوئید ما یک قرینه عقلی دقی داریم که طبیعی منتفی به انتفاء همه افرادش است ؟ یا یک بحث دقی عقلی داریم که وقتی همه افراد هم باشند باز یک طبیعی داریم ؟ این را دقی عقلی می دانید در آنجا ؟ یا دارید یک بحث عرفی می کنید ،

اشکال حضرت امام (ره) به مشهور

خوب تمام اشکال حضرت امام (ره) به آقایان همین بود که شما اگر عقلی بحث می کنید ایها المشهور و این عقلی تان طبیعی و حمل اولی و عالم تحقق طبیعی است ما این را رد می کنیم ، اگر عرفی می خواهید بحث کنید چه در متعلق اوامر و نواهی و در متعلق اوامر و نواهی بخواهید با عرف یک مطلوبی را درست کنید بعد این دفعه فهم عرفی را بدهید به دست عرف و بگوئید که عرف ! شما فتوا بدهید به این که مطلوب ما چطوری بوجود می آید و چطوری معدوم می شود که عرض می کنم ، حرف دیگر است

لذا من بین خود و خدا صدراً و ذیلاً با رعایت امانت عبارت ایشان و قرائت کلمات ایشان یعنی من دعوم این نیست که همیشه عبارت خوانی کنم اما آنجایی که درگیری است باید عبارت خوانی کنیم ، مثل ملاصدرا در موسوعه اسفارش عبارت ها را دائماً بخوانیم تا نشان بدهیم که این عبارت ها را بلدیم اما از توی آنها اینی در نمی آید که آقایان دارند می گویند ، لذا فرمایش مرحوم آقای صدر در آن سیاقه رابعه را هم یک ملاحظه ایی بکنید حالا بیان عرفی شان تمام یا ناتمام یک طرف ، اما اگر کسی رفت دنبال عرف باز همین بحث ما پیش می آید .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

نقد کلام امام (ره) توسط شهید صدر (ره) به اینکه مفهوم ذهنی ، مطلوب است

خوب بحث ما درباره فرمایشات مرحوم شهید آیت الله صدر (ره) بود و عرض کردیم که ایشان در نقد فرمایش حضرت امام (ره) چه در بحث خودمان یعنی الجهة الثالثة در بحث نواهی ، و چه در بحث مرء و تکرار فرمایش شان این است که ما در واقع با مفهوم ذهنی کار می کنیم و این مفهوم ذهنی مطلوب است ، چرا این مفهوم ذهنی مطلوب است؟

چون در بحث متعلق اوامر و نواهی می خواهیم بگوئیم امر ، به ماهیت می خورد نه به افراد ، به طبیعی می خورد نه به فرد ، در تبیین اینکه امر به طبیعی می خورد و به فرد نمی خورد و تحلیل محل نزاع آن ، ایشان چند سیاقه را بررسی فرمودند که سیاقه تقریباً رابعه که مختار ایشان است و سعی می کنند بر اساس این السیاقه الرابعة نظریه خودشان را و مختار خودشان را بیان کنند ، مطلبی است که ان شاء الله امروز توضیح خواهیم داد

اگر این فرمایش ایشان اینجا در متعلق اوامر و نواهی با این السیاقه الرابعة درست در بیاید یعنی مطلب تمامی باشد ، خوب مختار ایشان درست در می آید با سازمان خودش حالا با قطع نظر از نقدی که ما ممکن است به این نظریه داشته باشیم ، مختار ایشان درست در می آید و می توانند در واقع خودشان

اختیار کنند این نظریه را که ما امر را به طبیعی می زنیم ، نه به فرد ، ولی با این روالی که خودمان می گوئیم ،

بعد ببینیم بر اساس این روال سرنوشت آن اشکالی که به حضرت امام (ره) داشته اند در آن مسئله به کجا خواهد رسید هر چند در ارتباط با این روال در فرمایشات محقق خراسانی (ره) محقق نائینی (ره) محقق اصفهانی (ره) ما اشکال کردیم و نشان دادیم که آن روالی که آن محققین از علم اصول به کار بردند خلاصه زمینه اشکال حضرت امام (ره) در آن روال باقی است و فرمایش حضرت آیت الله صدر برای دفاع از آن بزرگواران یا از اشکال به ایشان نا تمام است که این توضیح داده شد

اما حالا بحث ، بحث خود نظریه آقای صدر (ره) است ببینیم فرمایش ایشان در اینجا چه چیزی است و در اینجا می توانند آن نظریه خودشان را اقلّاً تبیین کنند و بر اساس این نظریه ، آن اشکال را که به امام (ره) وارد کنند وارد بیاید یا نه ؟ چون معرکه آراء این تیکه اخیر بحث است ، چون ایشان همانطور که عرض کردم در مره و تکرار و در آن جهت ثالثه در آن دو جا بحث را کشیده اند به اینکه که ما ثابت کنیم مطلوب ، آن مفهوم است نه ماهیت خارجی ، اگر مطلوب مفهوم بود و طلب و تکلیف به مفهوم خورد خوب بالاخره آن فرمایش ایشان را بعداً می شود آن اشکال را بر اساس مختار ایشان بحث کرد حالا نقد ما سر جای خودش است

شهید صدر (ره) : تشخیص حقیقی به وجود است لکن فهم عرف ، مبنا است

ایشان در سیاقه رابعه توضیح شان این است که ما قبول داریم که تشخیص حقیقی با وجود است و با وجود داریم کار می کنیم اگر ، ... تشخیص حقیقی فرمایش فرمودند که به وجود است و می فرمایند که ما قبول داریم که تشخیص حقیقی به وجود است و آن فرمایش حکماء که قول فارابی است شیء ما

لم يتشخص لم يوجد ما تا وقتی در عالم مفاهیم ذهنی باشیم و لو ألف مخصّص مقید به مفهوم ذهنی وارد کنیم ، کما کان کلی است تا وقتی که این تحقق پیدا نکند و وجود پیدا نکند تشخیص پیدا نمی کند و تشخیص بر اساس قول فارابی و حرف نهائی که در فلسفه صدرائی زده می شود ، یک مفهومی است مساوق با وجود ، هر شیئی ایی که وجود پیدا کرده است تشخیص دارد و هر تشخیصی وجود دارد تا وقتی پای وجود در کار نباشد و وجود به اصطلاح حقیقی مطرح نشود ما از تشخیص حقیقی سراغی نداریم ،

ایشان می گویند ما کاملاً این را قبول داریم و این مطلب مطلب کاملاً درستی است و تشخیص را تشخیص حقیقی به وجود [است] ، اما اینکه تشخیص حقیقی به وجود است یک حکم فلسفی عقلی دقیق است ، این حکم فلسفی عقلی دقیق ، مانع از این نیست که با فهم عرفی وقتی نگاه می کنیم عرف بگوید نه ، ما عوارض را مشخص می دانیم ، فهم فلسفی ما می گوید عوارض علائم تشخیص هستند و تشخیص به وجود است و شیئی وقتی که وجود پیدا کرد تشخیص پیدا می کند ، آن شیئی ایی که تشخیص پیدا کرده مکان خاص دارد ، زمان خاص دارد ، اندازه کأنّ خاص دارد مثلاً ، کیف خاص دارد ، آنها علائم آن تشخیص هستند و الا اصل تشخیص با وجود است ، اگر پای وجود در کار نباشد همانطور که عرض کردم در واقع ما هستیم و ده تا طبیعی ، طبیعی مقوله جوهر با طبیعی مقوله کم ، با طبیعی مقوله کیف بعد طبیعی مقوله این ، متی و بقیه مقولات عشر ، ده تا طبیعی از ده مقوله تشخیص نیست ، این حکم دقیق فلسفی را عرف می گوید نه ، عرف می گوید من عوارض را مشخص می دانم ، پس مقدمه اول فرمایش ایشان این است که تشخیص حقیقی به وجود است اما فهم عرفی ما این است

لذا تعبیر می کنند انما التشخص الحقيقي و ان كان بالوجود و الا انه مع ذلك بحسب النظر العرفي تكون الشخصيات الخارجية التي هي في طول تشخص الحقيقي مشخصات خارجي در طول تشخص حقيقي اند يعنى اول تشخص درست می شود بعد آنها می شوند علائم تشخص ، تشخص حقيقي در رتبه سابق بواسطه وجود درست می شود آنها در طول هستند ، من قبيل اللون والطول والعرض و الكون في مكان المعين و زمان معين و غير ذلك هي المشخصة للفرد عرف می گوید اين عوارض مشخص فرد هستند ، علیرغم اینکه بالدقة خود اینها ضائمی هستند عرضی و مصادیقی هستند برای ماهیات أخرى که آن ماهیت أخرى هم کلی اند خیلی قشنگ و خوب این فرمایش فلسفی را تبیین می کنند آقای صدر (ره) ،

می گویند بالدقة العقلية ده تا طبیعی داریم و تشخص در رتبه سابق با وجود شکل گرفته ولی عرف می گوید نه ، عرف می گوید علیرغم آن حکم عقلی شما که نه تا طبیعی دارید و آن نه تا طبیعی ضائمی آن طبیعی جوهر هستند نه ، من آن نه تا طبیعی را مشخص این طبیعی جوهر می دانم ، من تشخص را با این عوارض مشخصه درست می کنم این نکته اول

نکته دوم بیان شهید صدر (ره)

لذا ایشان می گویند نکته دوم بعد از اینکه این مقدمه و نکته اول را تبیین می کنند و انصافاً خوب هم تبیین می کنند که فهم عرفی را ما مبناء قرار بدهیم نه نظر دقی عقل را، در چه چیزی فهم عرفی مبناء است ؟ در اینکه تشخص را با عوارض مشخصه درست کنیم ، خوب حالا اگر ما این فهم عرفی را بناء قرار دادیم آنموقع وقتی می گوئیم زید ، زید یعنی چه ؟ زید یعنی آن طبیعی ایی که با عوارض مشخصه تشخص پیدا کرده باضافه وجودش ، وجودی که محور اینهاست ، یعنی عرف اینقدر را می فهمد که من بالاخره مفاهیم را که می گذارم کنار هم ، باید واقعیت پیدا کنند ، ایشان این را هم خوب

اضافه می کنند فحینما یسئل احدٌ من هو زیدٌ ؟ یستعان بهذه الشخصات لتعین ها عرف با این
مشخصات زید را تعیین می کند و بضمّها الى الوجود المحور لهذه الشخصات یتحقق ما نطق علیه
اسم الفرد و نطق علی ذات الوجود اسمها این نکته دوم

پس نکته اول فهم عرفی بود در اینکه عرف عوارض را مشخص می داند علیرغم آن حکم عقلی ،
نکته دوم اضافه کردن این عوارض مشخصه و آن طبیعت که اینها مشخص آن هستند به وجود ، یعنی
مجموع وجود باضافه آن طبیعی باضافه عوارض مشخصش می شوند زید ، این نکته دوم ، قاعدتاً این
فهم عرفی است ، و فعلاً کاری به بحث های عقلی نداریم

نکته سوم بیان شهید صدر (ره) : تبیین حصه

بعد ایشان می فرمایند اینجا یک نکته سومی درست می شود و آن نکته بوجود آمدن مسئله حصه
است ، پس اگر من بگویم طبیعی ، می گوئید طبیعی این است ، اگر بگویم فرد ، می گوئید فرد این
طبیعی است باضافه عوارض مشخص باضافه وجود ، این دو ، الان حصه اینجا چه چیزی است ؟
حصه یعنی بخشی از این وجود ، آن وجودی که آمد شد طبیعی با عوارض مشخصش ، آن وجود
کأنّ بخش بخش شده ، یک بخشی از این وجود در زید است یک بخشی از این واقعیت در عمر است
یک بخشی از این واقعیت در بکر است ، آن وجود را وقتی شما تکه تکه اش می کنید می شوند
حصص ، این واقعیت حصه ها و بخش هایی از این واقعیت ، پس در حیثی که من به حصه نگاه می
کنم (به فرمایش آقای صدر) در این حیث بخشی از وجود را در زید می بینم، بخشی از واقعیت را در

عمر می بینم ، بخشی از واقعیت را در بکر می بینم ، دیگر در این بخش ها کاری به آن عوارض
مشخص ندارم ، وقتی با فرد کار می کنم فرد یعنی آن طبیعی مشخصاتش با اضافه وجود

و لذا ایشان تعبیرشان این است وقتی کسی سوال می کند که زید چه چیزی است ؟ ما با این
مشخصات زید را تعیین می کنیم و بضمّها الى الوجود المحور لهذه الشخصات وقتی این مشخصات
را ضمیمه می کنیم به وجودی که محور این مشخصات است عنوان زید درست می شود یتحقق ما
نطق علیه اسم الفرد خوب این تا اینجا این نکته دوم ما بود

نکته سوم : و نطق علی ذات الوجود اسم الحصّة حصه به کجا می گوئیم بر آن ذات وجودی که در
این فرد است می گوئیم حصه ، نتیجه این تحلیل این است فالفرد عبارة عن ذاک الوجود المنضم اليه
تلك الشخصات العرفية پس فرد یعنی آن وجودی که به آن وجود ضمیمه شده ، آن ماهیت طبیعی با
آن مشخصاتش و الحصّة عبارة عن ذات ذاک الوجود المتشخص مع قطع النظر عن مشخصاته العرفية
پس با این تحلیلی که ایشان ارائه می کنند می گویند این سه نکته درست شد ، نکته اول یک طبیعی
دارم یک عوارض مشخصه ، نکته دوم : این طبیعی و عوارض مشخصه را وقتی اضافه می کنم به
وجود ، فرد شکل می گیرد ، نکته سوم : وقتی آن وجود را نگاه می کنم با قطع نظر از آن عوارض
مشخصه حصه درست می شود ، حصه بخشی از واقعیتی است که در ضمن عمر است ، بخشی از
واقعیتی است که در ضمن بکر است بخشی از واقعیتی است که در ضمن خالد است اینطوری ، ایشان
می گویند اگر این سه تا مطلبی که من درست کردم که قاعداً با فهم عرفی دارند درست می شوند
بخاطر اینکه بناء شان بر این است که اینها تحلیل عرفی بر آن صورت بگیرد ، اگر این سه تا مطلب
درست شد بر می گردیم سراغ بحث خودمان

در بحث خودمان می خواهیم ببینیم که متعلق اوامر و نواهی چه چیزی است ؟ متعلق اوامر و نواهی را می شود در دو فضا پیدا کرد ، یکی فضای جعل و یکی فضای تطبیق ، ما قبلاً هم سال گذشته این فرمایش را از ایشان داشتیم ،

بررسی متعلق اوامر و نواهی در فضای جعل

فضای جعل یعنی فضایی که من از دلالات لفظیه می خواهم استفاده کنم ، شارع می خواهد جعل کند حکمش را وقتی جعل می کند حکمش را ، یک دالی دارند که این دال یا لفظی است یا اطلاقی است ، این فضا فضای جعل است ،

در فضای جعل ، فضایی است که شارع ما آمده حکم مثلاً وجوب را جعل کرده مثلاً برای موضوعی ، یا حکم وجوب را جعل کرده برای متعلقی که فضا فضای دلیل لفظی است ، حالا دلیل لفظی به تعبیری که قبلاً از ایشان داشتیم یا با وضع دلالتش درست می شود و من مقام جعل را در فضای دلالت دلیل لفظی درست می کنم یا دلیل لفظی را از طریق اطلاق با آن کار می کنم لذا اسم این فضا فضای دلالت جعل است یا فضای دلالت دلیل لفظی اینطوری

بررسی متعلق اوامر و نواهی در فضای فعلیت و تطبیق

در مقابل این یک فضای دیگری دارم که فضای فعلیت و تطبیق است که قبلاً اگر خاطرتان بشاشد خواندیم مثلاً اگر گفتیم اکرم العالم دلیل لفظی را وقتی درست می کردند می شد عالم یجب اکرامه ، عالم می شد موضوع یجب ، می شد حکم ، و اکرام ، می شد متعلق ، در فضای جعل وقتی می رفتیم می گفتم عالم یعنی چه ؟ می گفتم ماهیت عالم ، اطلاق ، بر خلاف جایی که بگویم کل عالم یجب اکرامه ، در کل عالم اطلاق نیست دیگر کل عالم استغراق است ، دلیل لفظی "کل" دال بر استغراق

است ، جعلی شکل گرفته موضوعی دارد که آن موضوع یا ماهیت است از باب اطلاق یا مثلاً استغراق است از باب دلالت دلیل لفظی ، متعلقی دارد که اکرام مثلاً متعلق حکم است ، این ماهیت اکرام مثلاً ، گاهی وقت ها متعلق هم استغراقی است ، کل عالم یجب مثلاً له کل اکرام مثلاً ، هر عالمی برایش واجب است هر گونه استغراقاً اکرامی می شود ، وعیب ندارد ، موضوع را می شود با دلالت دلیل لفظی وضعی درست کرد ، موضوع را می شود اطلاقی درست کرد ، متعلق را می شود به دلالت دلیل لفظی استغراقی درست کرد ، می شود به دلالت دلیل لفظی اطلاقی درست کرد ، قبلاً هم با ایشان کار کردیم مفصل توضیحات خیلی خوبی هم دادند سال گذشته ،

اطلاق در مرحله ماهیتیم و هیچ بدلیت و شمولی در اطلاق نیست ، ایشان سال گذشته هم این را قبول کرد ، که گفتیم این اشکال حضرت امام (ره) است که ایشان پذیرفته وضع البته دال لفظی دلالت می کند بر بدلیت یا بر استغراق یا بر مجموعه بودن ، چون عام یا استغراقی است یا بدلی است یا مجموعی ، جعل اینطور است ، دلالت دلیل به حسب عالم جعل و انشاء حدودش معلوم است ،

اما عالم تطبیق چیست؟ عالم تطبیق کاری به این ندارد می خواهد بگوید وقتی این حکم جعل شد و انشاء شد چه وقت فعلیت پیدا می کند ؟ وقتی که موضوع آن پیدا بشود ، موضوعش پیدا بشود ایشان می گویند عالم تطبیق دیگر عالم فعلیت است ، کاری به دلالت دلیل لفظی ندارم ، موضوع ، مفروض الوجود است مثلاً ، موضوع که مفروض الوجود باشد یعنی قضیه حقیقه را ما نازل منزله قضیه شرطیه بدانیم ، آنموقع موضوع وقتی مفروض الوجود است ایشان می گفت تطبیقش ممکن است که تکرر پیدا کند ،

ولی متعلق ، مفروض الوجود نیست بلکه از مکلف خواسته اند که برود متعلق را بیاورد اگر بخواهیم متعلق را مفروض الوجود بگیریم تحصیل حاصل پیش می آید ، پس نگاه کنید حیث عالم جعل که

دال لفظی بر آن دال است ، یا وضعاً یا اطلاقاً ، غیر از حیث عالم فعلیت و تطبیق است ، اینطوری این دو تا عالم را داشته باشید از هم ،

متعلق تکلیف در عالم جعل را نمی توان فرد دانست

حالا برویم در بحث خودمان، در بحث خودمان اگر حیث عالم جعل را از حیث عالم تطبیق جدا کنیم بر می گردیم می گوئیم متعلق اوامر و نواهی را یک کسی ممکن است فرد بداند ، با تحلیلی که کردیم ، فرد را که آورد در کدام عالم فرد را می خواهی به گردن ما بگذاری ؟ فرد را در عالم جعل می خواهی به گردن ما بگذاری ؟ یا در عالم تطبیق ؟ اگر متعلق را در عالم جعل بخواهی بر گردن ما بگذاری ، خیلی خوب ببینیم می تونی بگذاری ، شما بگو متعلق امر فرد است و این فردیت را می خواهیم در عالم جعل درست کنم ،

ایشان می گویند در این فضا ما باز دو تا راه حل برای شما داریم ، یک راه حل این است که من جعل را با تکلیف درست کنم ، یک راه حل این است که جعل را قبل از مرحله تکلیف ، با حب درست کنم ، با شوق درست کنم اینطوری ،

قبلاً ما خواندیم که وقتی تکلیف می خواهد شکل بگیرد قبل از آن تصویری می خواهد تصدیقی می خواهد شوقی می خواهد ، حبی می خواهد ، باید محبوب باشد متعلق تکلیف بعد تکلیف به آن می خورد ، ایشان می گویند حالا شما رفتید در عالم جعل ، جعل را یا با تکلیف درست می کنید یا با حب ، بعد اشکال می گیرند ، می گویند خب نمی شود با هیچ کدام درست کرد ، چرا؟

چون تکلیف تابع مناط است ، حب هم تابع مناط است ، اگر متعلق به حسب عالم جعل یک ماهیت است ، آن ماهیت محبوب است ، آن ماهیت ملاک دارد ، درست است که آن ماهیت متحد با یک

سری عوارض مشخصه است ، ولی آن عوارض مشخصه که متحد هستند با این ماهیت ، ملاک ندارند که محبوب باشند ملاک ندارند که تکلیف به آنها بخورد ،

لذا من اگر گفتم فرد یعنی آن طبیعی و عوارض مشخصی که وجود پیدا می کنند ، فرد عرفی عیبی ندارد ، نمی توانم در عالم جعل حب را که روح تکلیف است ، یا خود تکلیف یعنی وجود را بزنم به مشخصات فردیه نمی توانم ، لذا می گوید به حسب عالم جعل اگر کسی آمد با فرد کار کند گرفتار است نمی تواند با فرد کار کند ،

متعلق امر نبودن فرد در عالم تطبیق

به حسب عالم تطبیق چطور ؟ از عالم جعل در بیایم و برویم در عالم تطبیق ، ایشان می گویند به حسب عالم تطبیق آن طبیعی وقتی می خواهد تطبیق کند بر حصه تطبیق می کند یعنی بر آن بخش از وجود ، خصوصیات فردیه که ماهیاتی هستند از مقولات دیگر تطبیق شان بر وجودات دیگر است بر بخش های دیگری از وجود است ،

لذا ایشان می خواهند بگویند ببینید نه جعل مسئله فرد را درست می کند نه تطبیق مسئله فرد را درست می کند ، در متعلق ،

از نظر شهید صدر (ره) متعلق تکلیف ، طبیعی است

بنابراین ، جمع بندی شان این است ما با این توضیحاتی که دادیم باید بگوئیم متعلق تکلیف طبیعی است ، چون فرد را عرفی هم که درستش کنیم ، جعل درستش نمی کند تطبیق هم درستش نمی کند ، فرد را عرفی درست کردیم ، حصه را هم عرفی درست کردیم ، می رویم در عالم جعل ، می بینیم نمی

توانیم از توی آن فرد را در بیاوریم ، می رویم در عالم تطبیق باز هم نمی توانیم فرد را در بیاوریم ،
باز ملاحظه کنید تعبیر ایشان را که خوب امانت فرمایش ایشان رعایت بشود

توضیح فرمایش شهید صدر(ره)

یمكن ان يكون المقصود بعد می فرماید اذا اتضح هذا اگر کسی آن سه مطلب ما برای او واضح شد ،
مطلب اول عوارض را مشخصات بدانیم عرفاً ، مطلب دوم فرد را آن عوارض مشخصه با آن وجود
منضم به این عوارض معنا کنیم ، مطلب سوم : حصه را آن بخشی از وجود بدانیم که الان در این
طبیعی هست ، اگر این سه تا مطلب ما را درست کردید یمكن ان يكون المقصود من مبحث تعلق امر
بالطبائع و افراد ممکن است مقصود از تعلق امر به طبائع و افراد این باشد که آن الامر هل یسری
بحسب جعله أو بحسب تطبیق الی الافراد آیا امر چه در وادی جعل چه در وادی تطبیق ، وادی تطبیق
وادی فعلیت بود ، وادی جعل وادی جعل و انشاء بود ، ملاکش را هم توضیح دادم یک مقداری که
مرام ایشان را توضیح داده باشم ، این مطلب را هم خود ایشان مفصل توضیح داده اند ما هم قبلاً از
آن استفاده کردیم ، چه در آن جهت ثانیه بحث نواهی و چه در بحث مره و تکرار ، ایشان خودشان
آنجا خیلی خوب اینها را توضیح می دهند که حیث جعل ، حیث دلالت لفظی است وضعاً أو اطلاقاً ،
حیث تطبیق حیث فعلیت است

حالا آیا امر سرایت می کند به حسب جعل آن تکلیف ، جعل آن امر ، یا به حسب تطبیق آن تکلیف
الی الافراد ، فرد یعنی چه ؟ أي الوجود بما له من ضمائم که عرفاً را اینجا ذکر می کرد ولی چون بالا
گفته دیگر روشن است الوجود بما له من الضمائم عرفاً أو لا یا اینکه نه ، امر نه به حسب جعل ، نه به
حسب تطبیق به ضمائم سرایت نمی کند ،

فمعنی تعلق الأمر بالافراد السريان و التوسع فی دائرة التطبيق بلحاظ هذه الضمائر أو السريان و التوسع بلحاظها بحسب عالم الجعل ، حالا لفو نشرش به هم خورد دیگر، در ابتداء اول جعل را گفت بعد تطبیق ، بعد در توضیح اول تطبیق را جلو انداخت ، سریان به لحاظ تطبیق یا سریان به حیث جعل ،

احتمال دوم شهید صدر (ره) برای متعلق امر در حیث جعل

بعد در حیث جعل هم یک احتمال دومی را هم اضافه می کنند أو علی الاقل بحسب عالم الحب یعنی من اگر رفتیم درعالم جعل ، یک بار جعل را به حسب اینکه تکلیف جعل شده، یک بار نه در جعل هستیم ولی به حسب قبل از جعل تکلیف ، یعنی حب و شوق و اینطور چیز ها که قبلاً هم توضیح داده اند چون عرض شد که وقتی وجود بخواهد بیاید یک تصور در آن است یک تصدیق به فائده در آن است یک شوق در آن هست یک اشتداد به شوق و حب در آن است ، بعد تکلیف جعل می شود ، لذا ایشان می گویند در جعل یک کسی ممکن است سر خود تکلیف استدلال کند یک کسی ممکن است که بگوید نه تکلیف رفته است سر طبیعی اما طبیعی خودش محبوب نیست به تنهایی ، ضمائم هم محبوب هستند ضمائم عرفی آن ،

فلا يبقى الحب على ذات الصلاة بل يسرى الى الضمائم من قبيل أن تكون أن ضمائم یعنی چه ؟ یعنی اینکه در مکاناً و زماناً و نحو ذلك و لاحتیاج الصلاة اليها چون صلاة به ضمائم احتیاج دارد طبیعی به ضمائم احتیاج دارد فلئن كان لا يعقل السريان بحسب التكليف فباعتبار لابدية وقوع هذه المشخصات و حتمیت این مشخصات لا اقل من السريان بحسب روح التكليف و هو الحب پس ما می خواهیم ببینیم آیا تکلیف در وادی جعل به ضمائم سرایت می کند ؟ یا حداقل قبل از مرحله تکلیف در مرحله شوق و حب و اینها به ضمائم سرایت می کند این آنهایی می گویند (فرق می کند)

فی مقابل ذلك ، القول بتعلق الامر بالطبيعة أى انه لا يسرى الى تلك الضمائم لا بحسب الجعل و لا بحسب روحه این بخش اول و لا بحسب التطبيق تطبيق را هم می گویم حالا لان الجعل تابع لملاکه چرا جعل نیست ، چون بله ضمائمتحد اند باطبیعت ولی بی ملاک اند لان الجعل تابع لملاکه و الملاک انما هو فی ذات الطبيعة و لو فرضت لا فی زمان أو مکان ما چه کار داریم به ضمائمت و مجرد الملازمة لا یوجب سریان الحكم اگر دو تا چیز با هم متحد هستند اما یکی ملاک دارد و یکی ملاک ندارد که حب و تکلیف به آن که بی ملاک است که سرایت نمی کند ،

بناءً على وحدة المتلازمین فی الحكم که بحث شبهه جعلی است که قبلاً هم خواندیم آن را مگر اینکه ما بگوئیم متلازمین حتماً باید یک حکم داشته باشند ، که کسی به این فتوا نمی دهد و مباح از دست می رود در جای خودش بحث شد ، پس فرد در عالم جعل درست نشد ، نه خود جعل نه حب قبل از جعل تکلیف نتوانست تکلیف را به ضمائمت سرایت بدهد،

و اما بحسب التطبيق برویم در تطبيق ، ایشان می گویند تطبيق هم درستش نمی کند چرا؟ چون ماهیت بر چه چیزی تطبيق بشود ؟ ماهیت بر حصه تطبيق می شود ، ماهیت تطبيق می شود اما مطبقی دارد تطبيق بر چه چیزی می شود ؟ محل تطبيق کجاست ؟ ایشان می گویند محل تطبيق ماهیت این بخش از وجود است ، کما اینکه ماهیات آخری هم محل تطبيق شان وجودات دیگری هستند ،

متعلق امر بودن طبائع

لذا تعبیر ایشان این است که ما اگر رفتیم در عالم تطبيق چون مطبق الماهية انما هو حصه والعوارض کل واحد منها مطبق لماهية الأخری پس نمی تواند ، نه می توانیم در عالم تطبيق ، یعنی تطبيق این ماهیت بر این بخش از وجود ، برویم سراغ تطبيق ماهیات دیگر بر وجودات دیگر ، نه می توانیم به

حسب عالم جعل یا حب قبل از آن ، برویم سراغ عوارض و خصوصیات فردیه ، ایشان می گویند اگر اینطوری شد آنموقع شما مطمئن می شوید که و قد اتضح من خلال هذا البيان أنّ الحق هو تعلق الامر بالطبائع پس امر به طبیعی خورده ، یعنی به آن ماهیت خورده نه به عوارض آن ،

ثمره بحث در بیان شهید صدر (ره)

بعد هم وسطش آن پرانتز را باز می کنند که ثمره این بحث می شود چه چیزی ؟ ثمره این بحث می شود که اگر من گفتم تکلیف خورده است به عوارض آنموقع در بحث اجتماع امر و نهی باید امتناعی بشوم ، اما اگر گفتم تکلیف نمی خورد به عوارض ، بلکه در مرحله طبیعی مانده ، دیگر من دلیلی ندارم برای امتناع ، چون اگر تکلیف خورد به عوارض ، که ببینید حالا عبارت ایشان را تا حالا ما بعد بررسی اش کنیم چون وقت ما هم گذشته است ،

و الاثر العملي لذلك أنّه لو قلنا إنّ الحرام هو الكون في مكان المغصوب و ... أنّ هذا الكون من العوارض الماهية الصلاة فبناءً على تعلق الامر بالطبيعة لا بأس باجتماع امر و النهی و لا يلزم من ذلك اجتماع الضدين على مصب واحد ، اما بناءً على تعلقه بالفرد فالكون في المكان صار مصداقاً للواجب أو للمحبوب واجب بناء بر اینکه جعل باشد ، محبوب بناء بر اینکه حب باشد ، فیلزم الاجتماع پس ثمره اش را هم دانستید ،

خلاصه فرمایش ایشان این می شود که من اینجا یک ثمره دارم برای مسئله متعلق اوامر و نواهی و این ثمره تابع این است که من بتوانم متعلق تکلیف را یا متعلق حب را روشن کنم ، اگر طبیعی بود و عوارض که مشخصات این طبیعی اند بیرون بودند بخاطر بی ملاکی ، آنموقع جوازی می شوم در اجتماع امر و نهی ، چون عوارض مشخص طبیعت صلاة ، کون در دار غصبی می شود مشخص این

طبیعت ، خوب به آن تکلیف نخورده و جویی به آن نخورده ، حیث صلاتی بودن این غضب ایندفعه
حرمتی ندارد ، همان فرمایش محقق نائینی (ره) را کأنّ پیاده می کنند که این ثمره این بحث است ،

اشکال شهید صدر در قول مختارشان به حضرت امام (ره)

حالا این دیگر غایت توضیحی است که ما بالاخره با کمک بقیه عبارات برای فرمایش آقای صدر
(ره) داریم ، حالا ملاحظه بکنید ببینید با این توضیح اول خود این توضیح سامان پیدا می کند در
متعلق اوامر و نواهی ، اگر این توضیح سامان پیدا کرد بر اساس این توضیح آن اشکال به امام (ره)
درست در می آید که قاعدتاً باید درست در بیاید دیگر با سازمان ایشان ، و ما باید بگوئیم آقای
صدر در قول مختارش دارد به امام (ره) اشکال می کند نه در اصطلاح در علم اصول ، اما اگر این
توضیح خودش مشکل پیدا کرد یا اگر این توضیح هم درست باشد آن حرف از آن در نیامد ، خوب
ملاحظه خواهید کرد که اصل مطلب آقای صدر (ره) و اصل ایرادی را هم که دارند می گیرند نا تمام
است

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

یعنی حب استفاده بکنند ، یا در مسئله تطبیق مسئله را حل بکنند ، یعنی حیث تطبیق و فعلیت را مبناء قرار بدهند ،

بررسی مسئله در باب جعل و تطبیق

بعد هم بیان فرمودند که مسئله جعل ، مسئله اقتضاء می کند که آن در عوارض فاقد ملاک باشند و متحدین تا وقتی که ملاک ندارند لازم نیست که هر دو حکم واحد داشته باشند ، لذا ما نمی توانیم وجوبی را که به طبیعی خورده به عوارضی که مشخص طبیعی هستند عرفاً سرایت بدهیم در مرحله جعل ، چون آن عوارض فاقد ملاک هستند ، کما اینکه نمی توانیم حب را به آنها سرایت بدهیم ، متحدین لازم نیست که حب و شوق و محبوبیت در هر دو مطرح باشد ، مگر اینکه ملاک داشته باشد

در مرحله تطبیق هم فرمایش فرمودند که تطبیق نمی تواند فرد را درست کند چرا ؟ بخاطر اینکه طبیعی مطبّق یک تطبیق است ، عوارض هم هر کدام مطبق یک تطبیق دیگری هستند چون هر کدام ماهیتی هستند از مقوله عرضی دیگر ، لذا ما نمی توانیم در مرحله تطبیق حصه را مطرح کنیم ، حصه این طبیعی غیر از حصه ایی است که مطبق طبیعی های دیگری است ، که عوارض مشخص هستند ،

ثمره مترتب بر این بحث از نظر شهید صدر (ره)

این مطلب ایشان بود در پایان هم اشاره کرده اند که بر این اساس ما می توانیم ثمره مهمی را درست کنیم و آن ثمره جواز اجتماع امر و نهی است ، اگر عوارض تکلیف به آنها تعلق نگرفت دیگر ما محذور اجتماع ضدین را نداریم بر خلاف نظریه ایی که می گوید تکلیف فرد به عوارض می خورد که آنموقع محذور اجتماع ضدین پیش می آید .

ما هم عرض کردیم در مرحله اول ببینیم این تحلیل حضرت آقای صدر (ره) در ارتباط با متعلق تمام است اولاً، اگر تمام بود باید ببینیم در مرحله بعد این تحلیلی که تمام است از توی آن اشکال به حضرت امام (ره) درست در می آید یا درست در نمی آید، چون اگر خودش نا تمام باشد دیگر اصلاً اساس آن اشکال مرتفع است، اگر خود این تحلیل نزد خود آقای صدر نا تمام بود، معلوم می شود که دیگر راهی برای اشکال به امام (ره) وجود ندارد، چون بزرگان علم اصول مثل مرحوم آخوند و میرزا و محقق اصفهانی (ره) که دیدیم تحلیل شان دقی و عقلی و از این قبیل بود، و آقای صدر هم نتوانست آن را درست کند و با دقی و عقلی هم که نمی شود به امام (ره) اشکال کرد چون با دقی و عقلی که آن حرف امام (ره) و اشکال امام (ره) وارد می آمد، تنها راه درست شدن این اشکال این است که اولاً این تحلیل آقای صدر خودش درست در بیاید، و ما اگر حالا می خواهیم پردازیم به درستی و نادرستی آن به این دلیل است که اگر نادرست بود دیگر راه اشکال کلاً منسد است، اما اگر درست در آمد از توی تحلیل درست ایشان آن اشکال متولد می شود یا نمی شود

بررسی فرمایش شهید صدر (ره) و سه نکته مهم در فرمایش ایشان

ما برای اینکه بررسی کنیم فرمایش آقای صدر را با رعایت اختصار، چون ما قبلاً بحث متعلق اوامر و نواهی را مفصل بحث کردیم، دیگر هم نمی خواهیم آنها را تکرار کنیم تقریباً سه نکته مهم درباره فرمایش ایشان داریم:

نکته اول این است که بالاخره این تحلیل عقلی است یا عرفی؟ مرحله اول تحلیل را می شود خیلی خوب عرفی کرد هیچ اشکالی ندارد، عوارض مشخصات طبیعی هستند عرفاً، که این هم تصریح ایشان است، مرحله دوم را که ما ضمّ وجود کنیم به این طبیعی و فردش که عوارض شکل بگیرد این را هم عرفی می کنیم البته با کمکی که ما کردیم چون وجود اگر وجود مصطلح در مقابل ماهیت باشد

که در عبارت ایشان ظاهر همین بود بخاطر اینکه داشتند بحث دقی عقلی را از باب وجود می کردند گفتند انّ التشخص الحقيقي و إنّ كان بالوجود که این وجود در واقع فلسفی بود ولی گفتند مع ذلک بحسب النظر العرفی تكون الشخصات فی طول التشخص الحقيقي اینطوری ، اگر منظورشان از وجود که در مرحله بعد آمدند گفتند و بضمها الى الوجود المحور لهذه الشخصات يتحقق اسم فرد ، این وجود همان وجودی است که بالا گفتند که در واقع اصالة الوجودی است ، که فارابی مطرح می کردند و می گفت تشخص به وجود است و تا شیء وجود پیدا نکند تشخص پیدا نمی کند و آن شد از ریشه های اصالة الوجود که ما قبلاً بحثش را کردیم که در متعلق اوامر و نواهی ، اگر این آن است ، خوب باز این مرحله دوم نمی تواند عرفی باشد ، مرحله دوم باز می شود یک بحث دقی عقلی ، اما اگر ما کمک کردیم به آقای صدر (ره) گفتیم این وجود یعنی واقعیت پیدا کردن ، واقعیت یافتن ، یعنی یک طبیعی داریم که عوارض ، عوارض مشخص آن هستند عرفاً ، بعد عرف می گوید این طبیعی وقتی واقعیت پیدا می کند ، فرد شکل پیدا می کند ، و الا طبیعی با نه تا مشخص از مقولات تسعه عرضیه تا واقعیت پیدا نکند فرد پا نمی گیرد ما این بضمها الى الوجود را المحور لهذه الشخصات را می کنیم واقعیت یافتن ، می گوئیم وجود اصطلاحی اش نیست ، چون اگر اصطلاحی باشد وجود در مقابل ماهیت عرفی نیست ، یک بحث فنی فلسفی اصالة الوجودی است ، که بله فرد یعنی آن واقعیت خاص وجودی ، اگر این بخواهد وجود مصطلح باشد با آن صدر که ما وجود حقیقی را گذاشتیم کنار ، تشخص حقیقی را به وجود دادیم سازگار نیست اصلاً ، لذا صدر و ذیل فرمایش ایشان جور در نمی آید ، لذا ما کمک می کنیم به ایشان می گوئیم این وجود یعنی واقعیت ، خیلی خوب اگر این وجود یعنی واقعیت آنموقع محور دوم فرمایش ایشان باز عرفی است حرف درستی هم هست عیبی هم ندارد ما جلسه قبل هم با همین به قول خودمان دست فرمان توضیح دادیم

عبارت ایشان را که کمک کرده باشیم ، پس مرحله اول این است که ما وجود فلسفی را بگذاریم کنار و عوارض را عرفاً مشخص بدانیم ،

مرحله دوم این است که باز وجود فلسفی را می گذاریم کنار ، می آئیم وجود را می کنیم واقعیت یافتن این مشخصات و آن طبیعی ، و می گوئیم فرد یعنی آن طبیعی با عوارض مشخصه ، وقتی واقعیت پیدا می کند اینطوری که این را هم عرفی بدانیم که آنموقع فرد می شود عرفی ، اینطوری اگر اینطوری باشد بخش یک و دو فرمایش ایشان عرفی است ، اما خوب فرمایش ایشان فقط قائم به بخش اول نیست ، فرمایش ایشان همینطور که دیدید در نتیجه گیری هم بخش اول آن ، یعنی مشخصات فردیه عرفاً و شکل گیری فرد عرفاً باید درست در بیاید و هم باید مسئله حصه اش درست در بیاید ، باید از ایشان سوال کنیم مرحله سوم کلام شما یعنی حصه قضیه اش چیست ؟ حصه عرفی است یا عقلی ؟

اگر حصه در تعبیر ایشان عرفی باشد خوب معلوم است دیگر متعلق اوامر و نواهی را ایشان با عرف تحلیل کرده و نشان داده متعلق اوامر و نواهی طبیعی است ، نه فرد عرفاً، به شرط اینکه حصه خودش عرفی باشد

اشکال به بیان شهید صدر (ره)

عبارت ایشان در حصه یک مقدار مختلف است و متاسفانه راه نمی دهد که عرفی اش کنیم ، ببینید حالا که این اشکال اول ما است به ایشان ، مرحله دوم را می توانیم کمک شان کنیم که ضم وجود یعنی ضم واقعیت را به مشخصات عرفی اش کنیم ، اما مرحله سوم گرفتاری داریم با ایشان ، گرفتاری مان از اینجا است که :

والحصه عبارة عن ذات ذاك الوجود المتشخص ذات آن وجود متشخص مع الغض النظر عن
مشخصاته العرفية اگر عرفی فقط برای مشخصات به کار رفته ، ذات آن وجود متشخص را می خواهد
بکند حصه اینطوری ، خوب این یک مقداری مشکل است یعنی ما عرفیت را فقط در مرحله شکل
گیری فرد داریم ، ذات وجود را کأن عرفی ندیدیم ،

عبارت دیگر شهید صدر(ره) که عقلی شدن حصه را تأیید می کند

عبارت دیگری که ایشان در نهایت بحث انجام داد متأسفانه باز همین عقلی شدن مسئله حصه را تأیید
می کند ، عبارتی که در آن پایان ارائه کردند و جلسه گذشته از آن استفاده کردیم این بود که گفتند در
مرحله تطبیق ، چون وقتی می خواستند مختار را بگویند اینطور گفتند دیگر ، گفتند نه در مرحله جعل
ما می توانیم تکلیف یا روح تکلیف را به عوارض بزنیم ، چون در واقع متحدین تا وقتی ملاک ندارند
نه تکلیف به آن متحد می خورد و نه حب یعنی روح تکلیف ، بعد گفتند نه در مرحله تطبیق می توانیم
کار کنیم چون تطبیق حصه است خیلی خوب ، تعبیرشان این بود که اگر رفتیم اما بحسب التطبيق
تطبیق ما را می برد در فضای حصه ، اما مشکل حصه چه چیزی است ؟ تعبیرشان این بود مشکل
حصه این است که هر کدام از عوارض مطبق ماهیت آخری هستند ، تعبیرشان این بود :

فلان مطبق الماهية انما هو الحصه مطبق این ماهیت این بخش از وجود است که به آن می گوئیم
حصه والعوارض کل واحد منها مطبق لماهية اخرى عوارض هر کدام مطبق ماهیت آخرایی هستند ،
لذا ما نمی توانیم تطبیق را بر غیر حصه ای پیاده کنیم که مطبق این ماهیت است ، نمی توانیم سراغ
عوارض برویم ، اگر رفتیم سراغ این ، این خودش مطبق یک ماهیت دیگر است ، اگر رفتیم سراغ
کیف ، کیف مطبق یک ماهیت دیگر است یعنی لونها مثلا ، اگر رفتیم سراغ کم یعنی مثلا اندازه اش

این مطبق ماهیت دیگر است ، حالا شما سوال کنید اینکه من بگویم این مطبق ماهیت دیگر است این خوب شد نظر دقی ،

حضرت آقای صدر ! شما الان در صدر بحث اینطوری گفتید که تعبیرشان این بود که مشخصات خارجیة من قبیل لون و الطول و العرض و الکون فی مکان معین و زمان معین و غیر ذلک هی المشخصه للفرد عرفاً رغم کونها بالدقة ضمائ عرضیه مصداق لماهیة أخرى کلیة خوب این نظر دقی است ، شما اقرار کردید در صدر بحث وقتی آمدید اینها را عرفاً مشخص قرار دادید ، تصریح کردید اینها عرفاً مشخص اند ولی عقلاء و بالدقة هر کدام شان در واقع مصادیقی هستند برای یک ماهیت کلیه ، حالا در حصه که می رسید از این دید می خواهید استفاده کنید ، اگر از این دید می خواهید استفاده کنید آنموقع ما ده تا ماهیت و ده تا طبیعی داریم که ده تا وجود دارند ، راست هم می گوئید طبیعی جوهر ما ، یک وجود دارد ، طبیعی کیف ما ، یک وجود دارد ، طبیعی کم ما یک وجود دارد ، همینطور که یک ماهیت دارد یک وجود دارد ، بعد وقتی می خواهید تطبیق بدهید می گوئید نمی شود در مسئله تطبیق ، برویم سراغ عوارض ، چون عوارض در واقع مطبق ماهیات دیگر اند ، خیلی خوب اینکه ما اینها را ده تا ماهیت طبیعی کلی بدانیم بعد وجود هر کدام را از وجود دیگری جدا کنیم ، بعد درعالم تطبیق برویم سراغ اینکه حصه یعنی ، حصه این طبیعی غیر از حصه این طبیعی است ، اگر این باشد بسیار روشن است که حصه تان عقلی است ،

لذا من آن کمکی را که در مرحله دوم به شما کردم نمی توانم در مرحله سوم به شما چنین کمکی بکنم ، در مرحله دوم توانستم به شما کمک کنم که وجود را کنم عرفی ، واقعیت عرفی ، در مرحله سوم که می خواهید با حصه کار کنید بعد مسئله را ببرید در فضای تطبیق خوب باز مشکل تان چیست ، اگر در مرحله سوم بخواهید با حصه کار کنید و مسئله را ببرید در فضای تطبیق گرفتار می

شوید ، گرفتار بحث عقلی شدید شما ، اگر گرفتار بحث عقلی بشوید و بخواهید مسئله حصه را عقلی تحلیل کنید که الان عبارت تان اینطوری است و با یک بحث عقلی فنی کار را تمام می کنید آنموقع به ما بگوئید شما متعلق اوامر و نواهی را با دید عقلی در مرحله تطبیق نشان دادید که در واقع پای عوارض مشخصه در کار نیست ،

عبارت تان این است ، گفتید که اما بحسب التطبيق فلان مبطل الماهیه انما هو الحصه و العوارض کل واحد منها مطبق لماهیة أخرى فلا معنى للسريان اليها پس نتیجه اش این شد که شما در نهایت بحث در نهایت مطاف مختار تان را دارید عقلی تحلیل می کنید یا عرفی ؟ جعل و حب و تکلیف و حب را در مرحله جعل که روح تکلیف است عرفی تحلیل کردید ، حصه را دارید عقلی تحلیل می کنید ، لذا توجه بفرمائید اولین سوال ما از ایشان این است که این قول مختار شما که می خواهد نشان بدهد که تکلیف خورده است به طبیعی نه به فرد ، با یک بحث فنی عقلی در مرحله حصه تمام می شود؟ یا با یک بحث عرفی در مرحله جعل تمام می شود ؟ و مختار نهائی شما عرفی است یا عقلی ؟ این نکته اول

نکته دوم اینکه خود تطبیق عقلی است یا عرفی؟

نکته دوم این است که حالا در خود تطبیق حالا شما تطبیق را کار کنید حصه را بگذارید کنار ، خود تطبیق عقلی است یا عرفی ؟ ببینید ما برای تطبیق باز به ایشان کمک کردیم گفتیم که شما یک مسئله ایی دارید به نام جعل ، یک مسئله ایی دارید به نام تطبیق ، و جعل و تطبیق را از هم جدا کردیم ، گفتیم جعل مرحله دلالت دلیل بدالت لفظیه مثلاً حالا وضعاً یا اطلاقاً ، تطبیق مرحله فعلیت است خیلی خوب تطبیق و جعل را از هم جدا کردند این را عرف جدا می کنند ، این را باز عرفی کردید و با عرف کار کردید و مسئله را اینطور درست کردید یا نه مسئله مسئله یک بحث فنی عقلی است ؟

اولاً مرحله جعل اگر مرحله دلالت دلیل است بدلالة اللفظية ، اگر دلالت اطلاقی را لفظی بدانید اطلاق قرینه عقلی است ، یعنی یک بحث فنی عقلی شما در آنجا دارید و لذا خود ایشان هم در آن بحث های قبلی وقتی می خواستند دلالت دلیل لفظی را بررسی کنند یا وضع را بحث می کردند یا اطلاق را بحث می کردند ، بعد در اطلاق نشان می دادند که در اطلاق بدلیت و شمول نیست ، بخاطر اینکه مقدمات حکمت نمی تواند یک جا بدلیت بدهد و یک جا شمول بدهد ، خوب تفکیک این دو تا مرحله جعل و تطبیق باید روشن بشود عرفی است یا عقلی است ؟ بدتر از این مسئله ، خود مسئله تطبیق است که شما بگوئید در مرحله تطبیق ما مثلاً یک طلبی داریم ، یک تکلیفی داریم نسبت به موضوعش یک حیث تطبیقی پیدا می کند ، نسبت به متعلقش یک حیث تطبیقی پیدا می کند ، ایشان خیلی خوب از اینها سعی کردند که استفاده کنند ، قبلاً هم عرض کردیم ،

شما همین جا سوال کنید تفکیک بین حیث موضوع و حیث متعلق که الان دعوا سر متعلق است و تطبیق نسبت به متعلق را شما می خواهید رسیدگی کنید خوب این تطبیق نسبت به متعلق را مثلاً صرف وجودی اش کردید ، تطبیق نسبت به موضوع را مثلاً استغراقی کردید ، وجودات متعدد متکثر برای آن قائل شدید ، خوب این را با کدام بیان می خواهید این کار را بکنید ، اینها را می خواهید عرفی انجام بدهید ، هم مسئله جعل تان از حیث دلالت دلیل لفظی هم مسئله تطبیق تان از حیث تفکیک نسبت به موضوع و متعلق درست شدن مسئله متعلق محل بحث است ،

پس توجه بفرمائید مسئله اول این شد که ما با شهید آیت الله صدر (ره) ماندیم که فردشان عرفی است حصه شان چطور است ؟ که ظاهر در تحلیل شان در حصه ، عقلی است ، مسئله دوم این است که

تفکیک بین جعل و تطبیق برای درست شدن نظریه مختارشان در متعلق اوامر و نواهی چه سرنوشتی پیدا می کند ؟ عقلی است یا عرفی ؟

خوب اگر ما این دو تا نکته را ملاحظه جدی روی آن داشته باشیم که من عرض کردم قبلا اینها را شرح دادیم مفصل و دیگر معذوریم از تفصیل اینها سال های قبل اینها را توضیح دادیم ،

اشکال سوم به بیان شهید صدر (ره)

اگر از این نکته بگذریم اشکال سوم را می خواهیم به ایشان وارد کنیم بگوئیم خوب حالا شما اینها را درست کردید در مسئله اجتماع امر و نهی سرنوشت مسئله چه می شود در مسئله اجتماع امر و نهی ، دعوا سر متعلق است دیگر وقتی دعوا سر متعلق است تکلیف خورده به کجای متعلق ، به مفهوم متعلق یا به واقع متعلق ؟ اگر تکلیف نسبت به متعلق به تعبیر شما این است که متعلق را مفروض نگرفته که حالا شما را دعوت می کند به تحقق متعلق ،

خوب دقت کنید ایشان اصل حرف شان این بود که نسبت به متعلق تکلیف نمی آید متعلق را مفروض و مشروط بگیرد ، موضوع را مفروض و مشروط می گیرد ، تکلیف می گوید برو متعلق را بیاور ، می گوید العالم یجب اکرامه ، عالم اگر بود ، حکم می آید فعلیت پیدا می کند ، لذا عالم مشروط است وجودش ، حکم می آید در شرط وجود موضوعش تو را دعوت می کند که بروی اکرام را محقق کنی ، پس حکم آمده خورده به اکرام ، به چه چیزی اکرام خورده ، اگر حکم خورده به مفهوم اکرام و صرف الوجود اکرام را از تو خواسته ، خوب چطور در مسئله اجتماع امر و نهی شما اگر با وجود (به) تعبیر آقای اصفهانی (ره) (کار کنید این ثمره بر آن بار می شود که شما الان بر آن بار کردید ، شما

می گوئید ما اگر قائل شدیم به تعلق تکلیف به فرد ، امتناعی می شویم ، اگر قائل شدیم به تعلق

تکلیف طبیعی ، جوازی می شویم ، چرا ؟

شما اگر قرار شد تکلیف را بزنید به وجود عنوانی نمی توانید بروید به دنبال این ثمره، ترتب این ثمره بر این بحث علی ای حال دچار مشکل است ، چون شما دارید در مرحله متعلق و خوردن تکلیف به عنوان متعلق بحث می کنید و خوردن تکلیف به عنوان متعلق ربطی ندارد به اینکه من اجتماع ضدینی داشته باشم ، بله مگر آنکه شما مسئله اجتماع امر و نهی را همانطور که سال های قبل بحث کردیم دو تکه اش کنید یکی اجتماع امر و نهی در وادی جعل ، یکی اجتماع امر و نهی در وادی امثال ، که ما قبلا بحث کردیم که اگر کسی بگوید من ولو در مرحله جعل ف عنوانی بشوم ، در مرحله امثال باید با معنون کار کنم ، آنموقع وقتی در مرحله امثال با معنون کار کردم باید ببینم معنون من اگر مناط واحدی دارد ، ترکیب انضمامی ایی دارد ، می تواند دو تا مناط داشته باشد ، اگر ترکیب انضمامی ندارد یک مناط بیشتر نمی تواند داشته باشد ، که بشود آن حرفی که استادتان آقای خوئی (ره) دارند می زنند

اول الکلام بودن ترتب ثمره مورد نظر شهید صدر(ره)

لذا ترتب این ثمره که حضرت آقای صدر (ره) بر این بحث مترتب می کنند این اول الکلام و نیاز به توضیح دارد ، و اینطور من بیایم بگویم که بناءً علی تعلق الامر بالطبیعة لا بأس باجتماع الامر والنهی و لا یلزم من ذلک اجتماع الضدین علی مصب الواحد و أما بناءً علی تعلقه بالفرد ما نمی فهمیم ، اگر شما در مرحله وجود عنوانی متعلق هستید و تکلیف دارد به وجود عنوانی متعلق می خورد نمی فهمیم ، اگر نه برویم در وادی امثال که دیگر از وجود عنوانی متعلق صرف نظر کنیم در مرحله تعلق جعل و تکلیف برویم در وادی امثال و تحقق آن بله ، که تازه آنجا آن بحث مطرح است که وجود معنون

ترکیب انضمامی پیدا کرده یا ترکیب اتحادی ؟ اگر حقیقتاً ترکیب انضمامی پیدا کرد باز شما مشکل ندارید با همان استدلالی که روی تطبیق پیاده کردند که من ده تا ماهیت منضم به هم دارم وجوداً ، باز مشکل نداریم ، اگر نه ترکیب انضمامی پیدا نکرد و در مرحله امتثال یک واقعیت بود با یک ملاک که دوستان یاد شان هست سال گذشته همینطور در بحث متعلق اوامر و نواهی با توجه به فرمایش محقق نائینی (ره) در نهاییه را جمع بندی کردیم

لذا ملاحظه می کنید به نظر ما فرمایش آقای صدر در هر سه مرحله دچار اشکال و ابهامات جدی است ،

خوب مرحله اول آن عرفی و عقلی بودن این بیان ، مرحله دوم تعیین تکلیف مسئله حصه ، مرحله سوم تعیین و تکلیف مسئله تطبیق و جعل و نهایتاً ثمره ایی که می خواهند بر این بحث بار کنند ، خود ارکان این نظریه که آن سه بخش است واقعاً روشن نیست که فرمایش ایشان چطور جمع می شود و اگر فرمایش ایشان دچار این مشکل شد که بین عرف و عقل گیر کرد ، بین جعل و تطبیق از جهت عرفی و عقلی بودن گیر کرد ، اگر این گرفتاری در فرمایش ایشان پیش آمد آنموقع باید ببینید آن ثمره ایی که می خواهند از این بحث متعلق اوامر و نواهی بگیرند چه ثمره ایی است ، می خواستند این ثمره را بگیرند که ما می گوئیم تکلیف و طلب به مفهوم ماهیت خورده ، که از توی آن در می آید ؟ چطور در می آید عقلی در می آید عرفی در می آید ؟

اگر بخواهد در مرحله تطبیق به حصه بخورد ، عقلی حصه از توی آن در می آید ، عرفی از توی آن حصه در می آید ؟ لذا این تیکه ایی که الان ان شاء الله در آمدن اشکال ایشان با ابهاماتی که در اصل نظریه ایشان وجود دارد می شود ، محور دوم بحث ما که ان شاء الله ورود خواهیم کرد جلسه بعدی

خواهید دید که مشکل داریم با فرمایش محقق بزرگوار آیت الله صدر (ره) برای در آوردن اشکال امام (ره) از این نظریه ، من هر دو فضای آن را بحث می کنم ، اگر عرفی دیدیم چه در می آید ، اگر عقلی دیدیم چه در می آید ، آیا آن حرف را که می خواهند مبناء قرار بدهند که بعد اشکال امام (ره) اینجا درست متولد بشود تا ببینیم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين